هــو
121

نیاز موفق

دعای کمیل و دعای عرفه و مناجات خمسه عشر

با دو مقدمه

جناب حاج سید هبة اللّه جذبی (ثابتعلی)
و
جناب حاج محمّد جوادُ آموزگار (ظفرعلی)

ترجمه نثر و نظم
نصرت اللّه اربابی

به کوشش: اکرم شفائی

فهرست

مقدمه اول

بسمـه تـعـالـی

بنام به نام آن کـه مـا را نـام بخشـــــــــید زبـان زبـان را در فصـاحت کـام بخشـــــــــید

خداوند منّان و ایزد مهربان بفضل و کرمش بعض بندگان را به عنایت خاصّه مخصوص و به الطاف کامله ممتاز می‌فرماید که ایّام عمر ناپایدار و زود گـذر خـود را بیهوده و به غفلت صرف ننموده و باین جنب و جوش پنج روزه دنیـوی و بـزرق و بـرق صوری مغرور نشده و فریب نفس امّاره را نخورده و باین توام با خوشبختی یا بدبختی قناعت نکرده و علاقه نبسته در صدد سعادت حیات ابدی « جهانی کـه بی پایـان اسـت بر می‌آید و باعمـال و کـرداری می‌پردازدکـه سـعادت همیشـگی و دائمی آن نشـات را تأمین و تضمین نماید تـا بوسـیله آن اعمـال و رفتـار و فضـل و کـرم پروردگـار غـیر از حیات مادّی دنیوی که از میان خواهد رفت حیات معنوی ابـدی کسـب کـرده بـرای روز واپسـین ذخـیره نمایـد وَاللّـهُ یَختَّصُّ بِرَحمَتـة مَن یَشـاءُ وَاللّـهُ ذوُ الفَضـل العَظیمَ. این موهبت و نعمت عُظمی شامل بـرادر فاضـل ایمـانی و شـاعر طریـق عرفـانی و مؤیّـد بتأییدات ربانی آقای مهندس نصرت اللّه اربابی اَدام اللّه تَوفیقاتُهُ و تأییداتُهُ که با وجود اشتغالات دولتی و گرفتاریهای زندگی یک قسمت از اوقات شبانه روزی خود را بعبادت و بندگی و اطاعت و کمک و خدمت بخلق و عمـوم ملّت و خوانـدن مـأثوره از خـانواده طهارت و ترجمه و نثر و نظم آنها صرف مینماید ذالکَ فَضل اللبه یؤتیه مَن یَشاء وَاللّـهُ واسعٌ عَلیم.

از عنایات حق و خاصان حق برگزیده طاعت پاکان حق

این برادر سعادتمند موّفق و مؤیّد به تأییدات حق با عشق و علاقه‌ای که به امور مذهبی دارد قبلاً رساله شریفه پند صالح تألیف کَهفُ السّالکین وَ قُطبُ العــارفین اَمؤلیَ المؤتَمَن الحاج شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی (صالح علیشاه) طـاب ثَـراهُ را به نظم آورده و دو مرتبه به چاپ رسانده که مورد علاقه جملـه عارفـان بلکـه عمـوم دانشمندان و صاحبان ادیان واقع و انیس دائمی سالکان است. سپس درصدد برآمد بـا استجازه از قطب زمان و رهنمای سالکان حضرت آقای سلطانحسـین تابنـده گنابـادی (رضا علیشاه)اَرواحُنا الفَداه دعای کُمَیل مـولای متقیـان امـیرِ مؤمنـان و دعـای عَرَفَـه مَولی الکَونَین اَبیعَبداللّـه الحُسـیَن و مناجـات خَمسَـةُ عَشَـر سَـیّدُ المُجَّردین اَمـام زَینُ العابدین عَلَیهم صَلَواتُ اللّه رَب العالَمین را ترجمه به نـثر و نظم نمایـد و بـه نـام نیـاز موفّـق در دسـترس و اسـتفاده و استفاضـه طالبـان و مؤمنـان قـرار دهـد کـه موفّـق بخواندن آنها شـده بهـره کـافی و وافی بدسـت آرنـد و زحمت آن را هیچ حسّ ننمـوده بلکه موجب انبساط و گشایش قلب و راحت روح آنان گردد.

رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ گردِ گلّه توتیـای چشم گرگ

و باکمال صدق و خلوص نیّت بدون تظاهر این امر را انجام داده و ذخیره آخرت خود نموده است. صدق است زاد و توشه در این راه مرد تا مقصد مراد که مقصود اعظم است

راسـتی را پیشـه خود کـن مـدام تا شـوی در هـر دو عـالم نیکنـام

والحق به خوبی از عهده این منظور برآمده ترجمه نثر آن را به اعبارات فصـیح بلیـغ و نظم آن را با اشعار روان و سلیس موفّق گردیده کـه خواننـده را چنـان منقلب و تحت تـاثیر قـرار میدهد کـه بکلّی از خـود فـانی و متوجّـه عـوالم روحی شـده و از دامهـای

طبیعت و بندهای علایق دنیوی و مادیّت آزاد و بیـاد حـق منبسـط و شـاد می‌گـردد. این رساله مخصوصاً فارسی زبانان که بـا عبـارت عـربی آشـنایی ندارنـد مفیـد و سـودمند است. از خداوند متعال مزید توفیقات و تأییـدات ایشـان را خواسـتارم و امیـدوارم بـاز هم موفّق بتألیفات مفیده گردند.

وَر ازین افزون ترا همّت بُوَد   دائماً زین مرتبت بالا رود

وَالسَّـلامُ عَلَینـا وَعَلی عِبادِاللّـه الصِـالِحینَ وَجَمیـعَ المؤمِـنینَ بِرَحمَتِـکَ وکَرَمِـکَ یـا رَبَّ العالَمینَ.

به تاریخ پانزدهم شعبان، میلاد حضرت ولّی عصر عَجَّل اللّه فَرَجَهُ 1398 قمـری و 30 تیرماه 1357 شمسی.

خاک پای فقرای نعمت اللّهی سلطانعلیشاهی سیّد هبةاللّه جذبی

مقدمه دوم

بِسمِ اللّهِ الرَّحمن الرَّحیمِ

سپاس بیقیاس ذاتِ یکتای بی همتایی را سزاست که به قدرت کامل و رحمت شامل آدمی را اشرف مخلوقات آفریده و از هر یک از موجوداتِ عالم مُلک و ملکوت نمونه‌ای در او قرار داده و از این رو وجود او را که عالم صغیر نامیده شده نمونه عالَم کبیر گردانیده است، بدین جهت است که علّی عَلَیهِ السَّلام در جامعیّت انسان و دارا بودن جنبه‌های جسمانی و فضائل روُحانی فرموده:

دَوائُکَ فیکَ وَ ما تَشعُرُ وَ دائُکَ مِنکَ وَ ما تُبصِرُ
اَتَحسَب اَنَّکَ جِرمٌ صَغیرٌ وَفیکَ انطَوَی العالَمس الاَکبَرُ
وَاَنتَ الکِتابِ المُبین الَّذی بِاَحرُفهِ یَظهِرُ المُضمِرُ
فلا حاجَةَ لَکَ فی خارِج یُخَبّرُ عَنکَ بِما سُطّرُ

یعنی: (داروی تو در خودت میباشد و تو نمی‌دانی و درد تو نیز از خود تو است و تو بینای آن نیستی. آیا گمان داری تو جسم کوچکی هستی؟و حال این که نمونه هر چیز عالم کبیر در تو پنهان است. آن کتاب بیان کننده‌ای که بواسطه حروف آن هرنهفته آشکار می‌شود، پس احتیاجی به خارج وجودت نیست تا به آنچه در تو سرشته است ترا خبر دهد.) و چون به آنچه در او نهفته است اُنس پیدا می‌کند انسانش نامید.

تویی که مظهر ذات و صفات یزدانی مُلکِ صورت و معنی توعرش رحمانی
کتاب جامع آیات کائنات تویی ازآنکه نسخه لارَیبُ فیه را جانی
تراست باهمه انسی از آنکه توهمه ای از این سبب تو مُسَمّی بنام انسانی

و نیز به مقتضای مشیّت و اقتضای حکمت او را مبدأ دو جهت متضاد جسمانی و روُحانی و دو جنبه متخالف شیطانی و رحمانی گردانید نظر به جنبه روحانی و رحمانی درباره‌اش فرمود: لَقَد خَلَقنا الانسانَ فی اَحسَنِ تَقویمٍ. یعنی: (محققاً انسان را در بهترین ترکیب و تعدیل آفریدیم) ونظر به جنبه جسمانی و شیطانی درباره‌اش فرمود: ثُمَّ رَدَدناهُ اَسفَلَ‌السافِلینَ. یعنی: (انسان را راهنمایی کردیم یا سپاسگزار است یا ناسپاس) پس خدا در نهاد او نیروی تشخیص خیر و شرّ را نهاد و انتخاب هر یک از آن دو را به اختیار او واگذار فرمود چنانچه در سوره مبارکه وَالذّارِیات فرموده: وَما خَلَقتَ الجِنَّ وَالانسَ اِلاّ لِیَعبدُوُنَ یعنی: (جن و انس را نیافریدیم مگر برای اینکه مرا پرستش نمایند) ما اُریدُ مِنهُم مِن رِزقٍ وَ ما اُریدُ اَن یُطعِمونَ. یعنی: (از ایشان رزق و سودی نمی‌خواهیم) من نکردم خلق تا سودی کنم، بلکه تابربندگان جودی کنم. و بدیهی است عبادت و بندگی هم منحصر به همان انجام واجباتِ تنها نیست بلکه تمام اوقات شبانه روز، شخص باید کاری کند که بنده محسوب شود یعنی همیشه متوّجه به خدا بوده و انجام تمام اعمال و افعالش خداپسند و مطابق دستور راهنمای الهی باشد و در هر حال خدا را با زبان سَر یا سِرّ بخواند و هر چه می‌خواهد از او به خواهد و استفاده از اسباب جاریه را به امر خدا نموده او را مُسَبّبُ الاَسباب و سبب ساز داند در این صورت خواسته ما و دعاها بارعایت شرایط آنها عبادت خواهد بود چنانچه در آیه 60 سوره مبارکه مُؤمِن فرموده: وَ قالَ رَبُّکُم ادعوُنی اَستَجِب لَکُم اِنَّ الَّذینَ یَستَکبِروُنَ عَن عِبادَتی سَیَدخُلوُنَ جَهَنَمَ داخِرینَ. یعنی: (پروردگارتان گفت مرا بخوانید تا اجابتتان کنم و کسانی که بزرگی فروشند و از عبادات من سرپیچی نمایند بزودی بخواری بجهنم درآیند) در این آیه علاوه براینکه خداوند مردم را امر به دعا کردن نموده و وعده اجابت داده و آن را عبادت شمرده و ترک کننده دعا را به جهنم تهدید فرموده،

چون مراد از عبادت در این آیه دعا است بـر تـرک آن وعـده عـذاب داده و عـذاب هم اختصاص به ترک یک قسم از اقسام عبادت ندارد پس نتیجه چـنین می‌شـود کـه تمـام عبادات به مقتضای این آیه دعا است.

شرایـط دعــا

دعا و سایر عبادات باید صِرفاً برای خـدا و از هرگونـه آلایش و اَغـراض نفسـانی مـبرّا باشد چنانچه در آیه دوّم سـوره زُمَراسـت: فَاعبُدااللّـهَ مُخلِصـاً لَـهُ الـدّینَ اَلاّ لِلّـهِ الـدّینُ الخالِصُ. یعنی: (پس پرستش نما خدا را در حالیکه بی آلایش کننـده باشـی بـرای خـدا دین را و آگاه باش دین خالص و بی آلایش برای خدا و مقبول درگاه الهی اسـت) و در آیه 5 از سوره بیّنه است: وَ ما اُمِرُوا اَلاّ لِیَعبُدُاللّهَ مُخلِصینَ لَهُ الّدینَ.
یعنی: (و مأمور نشده‌اند مردم جز اینه خدا را به بی‌آلایشی پرسـتش نماینـد) و در آیـه 14 ازسوره مؤمن می‌فرماید: فَادعُوا اللّهَ مُخلِصـینَ وَلَـو کَـرِهَ الکـافِرُونَ. یعـنی: (پس خدا را بخوانید در حالی که خالص کننده باشد برای خـدا دین را اگر چـه کفّـار نـاخوش داشته باشند) دیگر از شرایط دعا تـوام بـودن بـا بیم و امیـد اسـت چنانچـه در آیـه 56 سوره اَعراف است: وَادعُـوهُ خَوفـاً وَ طَمَعـاض اِنَّ رَحمَـةَ اللّهِ قَـریبٌ مِنَ المُحسِـنینَ.
یعنی: (او را از روی بیم و امید بخوانید همانا رحمت خدا به نیکوکـاران نزدیـک اسـت) در این آیه نیز مانند آیه 60 از سـوره مـؤمن امـر بـه دعـا از مصـدر ذوالجلال صـادر و مأمور به بامرِ وجوبی قرار گرفته است و درباره خـوف و طمـع یـابیم و امیـد دو وجـه ذکر شده خوف از عقـاب و امیـد در ثـواب یـا خـوف از رد شـدن دعـا و امیـدواری بـه اجابت آن و دعا کننده در دعای خود باید بطـور اعتـدال دارای این دو حـال باشـد زیـرا عبادت از راه خوف تنها بدون امیـدواری آدمی را دچـار نومیـدی و وادار بـترک عبـادت میکند و از روی امیدِ تنها بدون خوف انسـان را بـه وقـاحت و بـیرون شـدن از عبـادت وادار میکند و کسانی که اعتدال در عبادات را رعـایت نماینـد از محسـنین محسـوب و رحمتِ الهی به ایشان نزدیک است و درباره لزوم اتّصاف عبادت به این دو صـفت کـه خوف فرع علم و امید فرع معرفت است حضرت صادق (ع) می‌فرماید: اَلخَوفُ رَقیبُ القَلبِ وَ الرَّجاهُ شَفیعُ النَّفسِ وَکانَ بِاللّهِ عارِفاً کانَ مُنَ اللّـهِ خائِفـاً وِاِلَیـهِ راجیـاً یعـنی: (ترس رقیب قلب و امید شفیع نفس است و کسی که خدا را بشناسـد از او بیمنـاک و بدو امیدوار است).اَلخَوفُ یُمیتُ النَّفسَ وَ الَّرجاهُ یُحیی وَ بِمـوتِ النَّفسِ یَکُـونُ حَیـاتس القَلبِ وَ بِحیـاتَ القَلبِ اَلبُلُـوُغُ اِلی الِاسـتَقامَةِ وَ مَن عَبَدَاللّـهَ عَلی مـیزانِ الخَـوفِ وَ الَّرجاءِ لایَضِلُّ و یَصِـلُ اِلی مَأمولِـهِ. یعـنی: (تـرس از خـدا نفس امّـاره را می‌میرانـد و امیدواری باو قلب را زنده می‌کند به مردنِ نفس حیاتِ قلب است و حیات قلب انسان را به راهِ حق و حقیقت پایدار می‌سازد و هر کس خدا را بر مـیزان بیم و امیـد عبـادت نماید گمراه نمی‌شود و به آرزوی خود نائل میگـردد.) عـارفی عـرض میکنـد: الهی اگر مطیعان و وفاداران به تو امیدوارند عاصیان و جفاکاران نیز به غیر از تو پناهی ندارند.
دعای انبیاء نیز باید دو صفت موصوف بوده چنان که در اواخر آیـه 90 از سـوره اَنبیـاء خدا می‌فرماید: اَنَّهُم کـانوُا یُسـارِعوُنَ فی الخَـیراتِ وَ یَـدعوُنَنا رَغَبـاً وَرَهَبـاً وَ کـانُوا لَنـا خاشِعینَ. یعنی: (به کارهای نیک می‌شتافند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و در برابـر ما فروتن بودند).
دیگر از شرایط دعا آنکه دعاکننده لفظـاً یـا قصـداً دعا را معلّـق بـه شـرط مصلحت و صلاح الهی سازد زیرا بسا آرزوها در نهاد آدمی نهفته است کـه رسـیدن بـه آن هـا جـز رنج و مشقّت چیزی در برندارد چنانچه خداوند در آیه 216 از سوره بَقَـرَه می‌فرمایـد: عَسی اَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم وَ عَسی اَن تُحِبّوُا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم وَ اللّـهُ یَعلَمُ وَ اَنتُم لا تَعلَمُونَ. یعنی: (بسا ناخوش دارید چیزی را در حال این کـه آن برایتـان خـوب باشد و بسا دوست دارید چیزی را در حالی‌که آن برایتان بد باشد و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید) و نیز در آیه 19 در سوره نساء می‌فرماید: فَعَسی اَن تَکرَهوُ اشَیئاً وَ یَجعَـلَ

اللّهُ فیهِ خَیراً کَثیراً. یعنی: (بسا چیز که نزد شما ناپسند است و حال آن کـه خداوند در آن خیر کثیر قرار می‌دهد) .
شرط دیگر دعا کلّی رعایتِ همه آداب دعا و به نظر آوردن عظمت و بزرگی خداست، چنان چه درباب 19 از کتاب شریف مِصباحُ الشّریعه از حضرت صادق(ع) مَروی اسـت که فرمود: اَحفِظ آدابَ الـدُعاءِ وَ انظُـر مَن تَـدعُو وَ کَیـفَ تَـدعُو وَ لِمـاذا تَـدعُو وَ حَقّـق عَظَمَتَ اللّهِ وَ کِبرِیائَهِ وَعایِن بِقَلبِکَ عِلمَهُ بِما فی ضَـمیرِکَ وَ اِطلاّعَـهُ عَلی سِـرِّکَ وَ مـا تَکوُنُ فیهِ مِنَ الحَقّ وَ الباطِلِ وَ اعرِف طُرُقَ نَجاتِکَ وَ هَلاکِکَ کَیلا تَدعوُ اللّه بِشَیءٍ فیـهِ هَلاکُکَ وَ اَنتَ تَظُنُّ اَنَّ فیهَ نَجاتُکَ. یعنی: (هنگـامی کـه دسـت دعـا بـه جـانب خـدا بلنـد می‌کنی ترتیب و آداب دعا را ملاحظه نما و ببین چه کسی را می‌خوانی و چگونـه او را می‌خوانی و برای چه او را می‌خوانی و در آن حال عظمت خدا را در نظر بیاور و بدان که او از اسـرار قلـبی تـو بـاخبر اسـت و حـقّ و بـاطلی کـه در آن راه یابـد می‌دانـد و راه‌های رهایی و هلاکت خود را در نظر داشته باش مبادا دعا کنی که موجب هلاکت تو باشد و تو خیال کـنی کـه سـعادت تـو در آن اسـت.) چنانچـه در آیه 11 از سـوره بَـنی اسراییل خدا می‌فرماید: وَ یَـدعُ الانسـانُ بالشَّـرِ دُعـاءَهُ بـالخَیرِ وَکـانَ الانسـانُ عَجـوُلاً. یعنی: (گاهی میشود که دعاء انسان که بصورت خیر اسـت چـون از سـرانجام آن خـبر ندارد به زیانش تمام می‌شود و انسان درخواسته‌های نفسـانی خـود عجـول و شـتابکار است).
دیگر از شرایط اجابت دعا هم آهنگی دل با زبان است که از صمیم قلب و توجّه خاص و اراده و اخلاص خواسته‌های خـود را از خداونـد درخواسـت نمایـد زیـرا صِـرف گفتـار لفظی بدون ارتبـاط بـا دل اسـتحقاق اجـابت دعـا را پیـدا نمی‌کنـد چنانچـه بسـیاری از دعاهایی که برزبان جاری می‌شود هیچ اثری برآن‌ها مترتّب نمی‌گردد.
دیگر از شرایط دعا آن که در اجابت دعـا و برآمـدن حـوائج فقـط خـدا را مُـؤَثّر واقعی دانسته مضمون لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه را یعنی: (هیچ نـیرو و توانـایی نیسـت مگر از جانب خدا) در نظر داشته ظواهر و اسباب جاریه را نیز از جانب خدا بداند و آنها را در اثر مستقل نداند. زیرا خداوند قادر است اِثـر را از سـبب معیّـنی سـلب و مثلاً آتش را سرد گرداند و بالعکس در چیزی که ظاهراً سبب نیست اثر قرار دهد و بـه مَثَـل مـرده را زنده و کور مادرزاد را بینا سازد زیرا علاقـه و دلبسـتگی بـه اسـباب یک نـوع شـرک خفی اسـت چنانچـه درآیـه 63 از سـوره اَنعـام خـدا می‌فرمایـد: قُـل مَن یَنَجّیکُم مِن ظُلُماتِ البَرّ وَالبَحرِ تَدعوُنَـهُ تَضَرُّعاً وَ خُفیَـةً. (بگـو کیسـت کـه شـما را از خطـرات و تاریکی‌های خشکی و دریا نجات دهد؟) و در آیه بعد می‌فرماید: قُلِ اللّهُ یُنَجّیکُم مِنهـا وَ مِن کُلِّ کَربٍ ثُمَّ اَنتُم تُشرِکوُنَ. یعنی: (بگو خدا نجات می‌دهد شـما را از آن‌هـا و از هر اندوه و ناراحتی و باز شما شرک می‌ورزید).
مراد از ظُلُمات در آیه، کلّیه بلاهای آسمانی و زمینی است زیرا لفظ ظلمـات اسـتعاره است ازکلیه شدائد و سختی‌های وارده وگرفتاری‌هایی که در شـب و روز روی می‌دهـد زیراظلمت و شدائد هر دو در ایجاد تـرس و نـاراحتی شـرکت دارنـد چنانچـه در عـرب معمول است برای روز سخت می‌گویند (یَومٌ مُظلِمٌ) یا (یَومٌ ذوُکَواکِبٌ) یعنی: روزی‌که سختی آن شدید و مانند شب ظلمانی و تیره شده به نحوی که کواکب و ستاره‌ها دیده می‌شود.
همچنین درباره اشخاصی که پس از رفع گرفتاری و نجات از مهالـک خـدا را فرامـوش کرده یا اسـباب را مـوثّر واقعی دانسـته مشـرک بـه شـرک خفی می‌شـوند چنانچـه در قسـمتی از آیـه 65 از سـوره عَنکَبـوُت می‌فرمایـد: فَـاِذا رَکِبـوُا فی الفُلـکِ دَعَـوُ اللّـهَ مُخلِصینَ لَهُ الّـدینَ فَلَمّـا نَجّیهُم اِلیَ البَّـرِ اِذا هُم یُشـرِکوُنَ. یعـنی: (وقتی‌کـه در کشـتی سوار شوند و در گرداب اضطراب افتند خدا را در حال اخلاص بخوانند و چـون خداونـد ایشان را از غرق شدن نجات دهد خدا را فراموش کرده شرک ورزند).
پس بهترین حال برای دعا کننده حال اضطرار است زیرا در این صورت دعا از حقیقت برخوردار و از گزافه دور است زیرا تـا آدمی خـود را بیچـاره و درمانـده نبینـد دعـایش

واقعیت و حقیقت لازم را ندارد چنانچه خداوند در آیه 62 ازسوره نَمل می‌فرماید: اَمَّن یُجیبُ المُضطَرَّ اِذادَعاهُ وَیَکشِفُ السُّوءَ. یعنی: (آیا کیست که اجابت کند دعای بیچاره و درمانده را هر گاه او را بخواند و بدی وگرفتاری را از او برطرف سازد؟) و درباره معنی اضطرار عرفا فرموده اند: اَلاضطِرارُ هُوَ قَطعُ النَّظَرِ عَن الوَسائِلِ وَ الاَسبابِ وَ التَّوَجُّهُ اِلی مُسَبِبِ الاَسبابِ وَ التَّوَسُلُ بِهِ. یعنی: (اضطرار عبارت است از قطع نظر از وسائل و اسباب ظاهره و روی دل آوردن به مُسَبّبِ الاَسباب و متوسل شدن به او).
به عبارت دیگر مضطّر کسی است که او را هیچ چاره و وسیله‌ای نیست و جز خدا پناه‌گاهی ندارد و دل از هستی خود برداشته مانند غریق در دریا و یا گم شده در بیابان یا بیماری که از صحّت خود نا امید باشد در چنین حالت اگر واقعاً خدا را بخواند در صورت مصلحت بودن دعای او را اجابت می‌فرماید چنانچه گویند داود یمانی به عیادت بیماری رفت بیمار گفت ای داود برای بهبودی من دعا کن داود گفت تو خود دعا کن که مضطر و درمانده‌ای و خداوند دعای مضطر را اجابت می‌فرماید این است که گفته شده: آه صاحب درد را باشد اثر. و غیر از قید مضطر بودن قید دیگر نیز در آیه ذکر شده و آن جمله (اِذادَعاهُ) می‌باشد این قید برای آن است که بدانیم خدا وقتی دعا را مستجاب می‌کند که دعاکننده به راستی او را بخواند نه اینکه در دعا رو به خدا کند ولی دل به اسبابِ ظاهری داشته باشد و این حال وقتی \یدا می‌شود که امید داعی از همه اسباب ظاهری قطع شده باشد یعنی بداند دیگر هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند گره از کارش بگشاید و اگر چه رحمت عام حضرت احدیّت شامل همه موجودات از جماد و نبات و حیوان و انسانِ مُلکی و مَلَکوُتی هست ولی از رحمت خاص او کسی بهره‌مند می‌شود که تمام توجهّش به خدا باشد و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت دعا را داشته باشد این است که خداوند در آخر سوره فُرقان می‌فرماید: قُل ما یَعبَؤُا بِکُم رَبّی لَولا دُعائُکُم. یعنی: (ای پیغمبر بگواگر دعای شما نباشد پروردگارم را به شما توّجه واعتنایی نیست) و چون دعا درآیه 60 از سوره مُؤمِن: (وَ قالَ رَبُّکُمُ ادعوُنی اَستَجِب لَکُم) اطلاق بر عبادت هم شده و کلمه عَبأ وعَبّاء که تعبیه از آن است به معنی توّجه و اعتناء و قدر و وزن نهادن است نتیجه می‌شود اگر دعا وعبادت شما نباشد سزاوار توّجه و قدر نهادن نیستید.
این است راوی از حضرت باقر (ع)سؤال می‌کند که آیا تلاوت قرآن وعبادت افضل است یا دعا کردن فرمودند:کَثرَةُ الدُّعاءِ اَفضَلُ. یعنی: (بسیاری دعا افضل است) و بعد استدلال این آیه را تلاوت فرمود: قُل مایَعبَوءُ بِکُم رَبّی لَولا دُعائُکُم اشاره به اینکه خدا می‌فرماید: دعا و عبادت شما موجب اجابت و قدر و منزلت است. پس اجابت دعا موقوف بر اجتماع شرایط و مصلحت بودن است و لزوم اجتماع شرایط به دلیل عقل و نقل هر دو ثابت و معنی اصطلاحی دعا طلبِ دانی از عالی به احالت فروتنی و خضوع است و چون طلب باحال خضوع و استکانت امری است روحانی و معنوی و دعاء از قلبِ بی توجّه، خارج از حقیقت دعاء است.
دیگر از شرایط دعا اعتقاد صحیح و کامل به عالِمِ وقادر بودن خدا و امیدواری و حسن ظن به اوست و باید چیزی را بخواهد که خیر و صلاحش در آن باشد چیزی را که موجب زیان او یا دیگری باشد نخواهد و اگر هم اثر اجابت دعا ظاهر نشود بازهم ناامید نشود و احتمال دهد که یا در رعایت شرایط اخلال شده و یا آنچه را طلب کرده برایش شر بوده و خداوند آن را به چیزی که خیرش بوده تبدیل فرموده پس به وعده خدا که صادِق الوَعد است گمان بد نبرد زیراکه خودش وعده اجابت فرموده است.
دیگر از شرایط دعا بی‌آلایشی روح و خلوص نیّت و قطع نظر از ماسوای خداست به قسمی که هیچ کس و هیچ چیز را در نظر نداشته باشد وگرنه دعایش مستجاب نمی‌شود چنانچه در کتاب شریف عُدَّةُ الدّاعی است که حضرت صادق (ع)از رسول اکرم (ص)روایت می‌کند که خداوند به یکی از پیغمبران وحی فرمود: (به عزّت و جلالم سوگند هرکس به غیر من امیدوار شود ناامیدش خواهم کرد و او را از فضل و بخشش خود دور خواهم داشت بنده من نباید در هنگام سختی و رفع حوائج خود چشم

امید به دیگری داشته باشد در صورتی که رفع سختی‌ها به دست من است و درِ رحمت و اجابت من به روی کسی که مرا بخواند باز است اگر دعا کند مستجاب نمایم و اگر چیزی خواهد عطا کنم و اگرطلب آمرزش نماید او را بیامرزم.)
در ضمن وصایای امیرالمؤمنین(ع) به فرزندش حضرت امام حسین(ع) است که: پروردگار به اذنِ دعا و مسألتی که به تو داده کلیدِ خزائنش را در اختیارت گذارده است پس هر وقت بخواهی می‌توانی درهای رحمتش را بوسیله دعا بروی خود بازکنی و ابرهای رحمتش را بریزش درآوری و مبادا کندی در عبادت تو را مأیوس و ناامید کند زیرا بخشش‌اش به اندازه نیت و درخواست قلب است و چه بسا چیزی درخواست کرده باشی که به جای آن چیز دیگری که سودش در دنیا و آخرت برایت بیشتر باشد به تو عطا گردیده باشد یا برای امر بهتری از تو باز داشته شده زیرا بسیاری از خواسته‌ها است که اگر انجام یابد دین را تباه کند پس سعی کن چیزی را بخواهی که خوبی آن باقی و عیب و زیانش فانی باشد.
منظور از فرمایش امیرمؤمنان که می‌فرماید: بخشش الهی به اندازه نیّت و درخواست قلبی است، این است که اجابت دعا تابع درخواست حقیقی و واقعی است که از صمیم قلب سرچشمه گیرد نه آنچه از عبارات و الفاظ ظاهر فهمیده می‌شود و این جمله جامع‌ترین دستوری است که ارتباط بین مسألت و اجابت دعا را بیان می‌کند به عبارت دیگر این حال نمایندهٔ کمال انسانیت و مورد توفیق و تأییدات الهی است این است که در این باره مولوی عَلَیهِ الّحمَه در جلد پنجم در حکایت مجرم دانستن ایاز خود را می‌فرماید:

هم دعا ازمن روان کردی چو آب — هم ثباتش بخش و گردان مستجاب
هم تو بودی اوّل آرندهٔ دعا — هم تو باش اجابت را رجا

و نظر به آیه 17 از سوره اَنفال: وَ رَمَیتَ اِذ رَمَیتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی.یعنی: (تو نیانداختی هنگامی‌که انداختی ولی خدا انداخت.) و مضنون حدیث قدسی: کُنتُ لَهُ سَمعاً وَ بَصَراً وَ لَساناً وَ یَداً. یعنی: (گوش و چشم و زبان و دست بنده می‌شوم.) در بیان آن که دعای عارف و اصل و درخواست او ازحق همچو درخواست حقّ است از خویشتن، در همین جلد پنجم می‌فرماید:

آن دعای شیخ نی چون هردعا است — فانی است و گفتِ او گفت خداست
چون خدا از خود سؤال و کَد کند — پس دعای خویش را چون رد کند

و چون برای عارف صفای کامل حاصل و مظهریّت صفات الهی را پیدا نماید زبانش زبان خدایی شود از این رو در جلد دوم ضمن اشعار مناجاتیه می‌فرماید:

هم دعا از تو اجابت هم ز تو — ایمنی از تو مهابت هم ز تو

باری در بعض آیات قرآن امرِ به دعا شده مانند آیه:اُدعوُنی اَستَجِب لَکُم و در بعضی امر به سؤال گشته مانند آخر آیه 32 از سوره نِساء که می‌فرماید: وَ سئَلوُا اللّهَ مِن فَضلِهِ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِ شَیءٍ عَلیماً. یعنی: (و درخواست نمایید از بخشش او و همانا خدا به هر چیز دانا است).
اگر چه دعا و سؤال قریب المعنی و منظور اصلی از هر دو یکی است ولی سؤال اخصّ از دعا و به منزله نتیجه دعا است چنانچه صاحب تَفسیرُالمیزان در صفحه 42 از جلد سوم تفسیرش می‌فرماید که دعا و دعوت عبارت است از این که صاحب دعا نظر طرف را به خود جلب کند و سؤال این است که بعد از متوجّه کردن او فایده و بهره‌ای از او درخواست نماید.
بنابراین سؤال در حکم غرض و نتیجه دعا است و این معنی بر تمام موارد سؤال قابل انطباق است مانند سؤال در مورد ندانستن و در مقام مُحاسبه و برای جلب فایده و غیره و گاهی سؤال و دعا با وعده اجابت بیان شده مانند آیه 186 از سوره بقره که

می‌فرماید: وَ اِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلیَستَجیبُوا لی وَ لیُؤمِنوُا بی لَعَلَّهُم یَرشُدوُنَ. یعنی: (هرگاه بندگانم تو را دربـاره من پرسـند همانـا مکن نزدیکم و هرگاه صاحب دعا مرا بخواند دعایش را اجابت می‌کنم پس بایـد از من طلب اجابت کنند و باید به من ایمان داشته باشند تا شاید رهبری شوند.)
و می‌توان گفت فرق دعا و سؤال این است که دعا برای رفع گرفتاری و سـؤال بـرای رفع منفعت و عطا است و چون امر الهی به دعاکردن و مسألت نمـودن متضـمّن اذن به آن دُو است در دعای شریف افتتاح که منسـوب **بحضرت قـائم** عَجَّلَ اللّـهُ تَعـالی فَرَجَه است آن حضرت عرض میکند: اَللّهُمَّ اَذِنتَ لی فی دُعائِکَ وَ مَسـأَلَتِکَ فَاسـمَع یـا سَمیعُ مِدحَتی وَ اَجِب یا رَحیمُ دَعوَتی وَ اَقِل یاغَفُورُ عَثرَتی. یعـنی:(بارالهـا اجـازه دادی مرا در دعا و خواهش کردن از خود، پس ای خدای شنوا سپاس مرا بپـذیر و دعـایم را اجابت فرما و از لغزشم به کرم خود درگـذر) در هر یـک از فقـرات این دعـا امـام (ع) اشاره به آیه‌ای از قرآن فرمـوده اسـت مثلاً اَللّهُمَّ اَذِنتَ لی فی دُعائِکَ وَ مَسـأَلَتِکَ بـه آیه:ادعوُنی اَستَجِب لَکُم ودرجمله فَاسمَع یا سَمیعُ مِدحَتی به آیه: اِنَّکَ سَـمیعُ الـدُّعاءَ و در جمله اَجِب یارَحیمُ دَعوَتی به آیه: اُجیبُ دَعوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ و درجمله اَقِـل یـاغَفُورُ عَثرَتی به آیه: اِنَّهُ هُوَ الغَفوُرُ الرَّحیمَ اشـاره فرمـوده اسـت و صـاحب تفسـیر المـیزان گوید منظور از آیه: اُجیبُ دَعوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ این است که دعا کننده حقیقتةً در مقام دعا برآید و به حسب علم فطری و غریزی خود خواستار شود و زبانش با دلش همـراه باشد زیرا دعا و سؤالِ حقیقی دل میکند و زبان فطری می‌گوید نه زبانی که هـر طـور آن را بگردانی، خواه راست باشد خواه دروغ، حقیقت باشد یا مجاز، لذا خداوند متعـال چیزی را که زبان در آن دخالت ندارد سؤال نامیده چنانچه در آیه 34 از سوره ابراهیم می‌فرماید: وَ اتیکُم مِن کُلّ ما سَـاَلتُمُوهُ وَ اِن تَعُـدُّوا نِعمُـةَ اللّـهِ لاتُحصـوُها اِنَّ اِلانسـانَ لَظَلوُمٌ کَفّارٌ. یعنی: (و از هر چه از او خواستید بـه شـما داد واگـر بشـمارید نعمت‌هـای خدا را نتوانید آنها را بشماره در آورید همانا انسان ستم پیشه و ناسـپاس اسـت.) پس نعمت‌های بیرون از شماره خدا مورد سؤال انسانها اسـت بـا این کـه با زبـان ظـاهری نیسـت بلکـه با زبـان اسـتحقاق و زبـان فطـرت اسـت و همچـنین درآیـه 29 درسـوره اَلرَّحمنُ می‌فرماید: یَسئَلُهُ مَن فی السَّمواتِ وَ الاَرضِ. یعـنی: (هـرکس در آسـمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند) که سؤال با زبان استحقاق است نه زبان ظاهری پس سؤال حقیقی با زبان فطرت همیشه به اجابت مقرون و از آن تخلّف ندارد.
پس دعایی‌که به اجابت نرسد یاخواست حقیقی در آن نیست یا آن که دعا کننده چیزی را خواسته که صلاحش نبوده و اگر بر حقیقت امر مطّلع می‌شـد آن را نمی‌خواسـت و یا اینکه سؤال هست ولی حقیقةً از خـدا سـؤال نشـده مثـل اینکـه حـاجتی را از خـدا بخواهد ولی دلش به اسباب ظاهری متوّجه باشد و گرنه چـون خـدا خـود امـر بـه دعـا کرده و وعده اجابت داده دعایی را که توأم با شـرایط باشـد مسـتجاب خواهـد فرمـود چنانچه حضرت سجّاد(ع) در دعای اَبُوحَمزَه ثَمالی عـرض می‌کنـد: اَللّهُمَّ اَنتَ القائِلُ وَ قَولَـکَ حَـقٌّ وَ وَعـدکَ صِـدقٌ وَ اسـئَلوُا اللّـهَ مِن فَضـلِهِ اِنَّ اللّـهَ بِکُم رَحیماً وَ لَیسَ مِن صِفاتِکَ یا سَیّدی اَن تـأمُرَ بِالسُّـؤالِ وَ تَمنَـعَ العَطِیَّةَ وَ اَنتَ المَنّـانُ بالعَطِیّاتِ عَلی اَهـلِ مملَکَتِکَ وَ العائِدُ عَلَیهِم بِتَحَنُّنِ رَأفَتِکَ. یعنی: (خدایا تویی گوینـده و گفتـار تـو درسـت و وعده تو راست است که فرموده‌ای: بخواهیـد ازفضـل خـدا زیـرا خدابـه شـما مهربـان است، واز شأن تو نیست ای آقای من که امربه دعاکنی و منع عطـا نمـایی در حالیکـه تو تنها کسی هستی که بخشنده عطاها هستی و تویی که بندگان را به وفورِ مهربانی و رأفت بهره‌ور سازی.) و در اصول کافی از اَمیرُالمُؤمِنین (ع) مروی اسـت کـه بهـترین اعمال نزد خداوند دعا کردن است.
و در کلمات قصار آن حضرت است: اَلـدُّعاءُ خَـیرُ مَوضـوُعٍ وَ اَلـدُّعاءُ مِفتـاحُ الرَّحمَـةِ. یعنی: (دعا بهترین موضوع و کلید باب رحمت الهی است) و در کتاب بِحار از حضـرت صادق (ع) مروی است که دعا قضایی را که محکم و پابرجا شده است برمی‌گردانـد و از حضرت موسی بنَ جَعفَر(ع) روایت شده که فرمود بر شما باد بـه دعـا کـردن زیـرا

دعـا و درخواسـت از خداونـد بلایی را کـه از قضـا و قـدر گذشـته و جـز امضـاء آن نمانده‌است یعنی تمام اسباب آن فراهم شـده ولی هنـوز در خـارج وجـود پیـدا نکـرده برمی‌گرداند و نیز ازحضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود دعا قضاء پابرجا شـده را برمی‌گرداند پس زیاد دعا کنید زیرا دعا کردن کلید رحمت‌های الهی و مـوجب برآمـدن حاجت‌ها است و جز بوسیله دعا به چیزهایی که نزد خداست نمی‌تـوان نائـل شـد و هر دَری را که زیاد بکوبی بالاخره باز می‌شود و نیز درجلد اول اصول کافی در باب لایَکُونُ شَیءٌ فِی السَّماءِ وَ الاَرضِ اِلاّ بِسَبعَةِ (چیزی در آسمان و زمین موجود نشد جز با هفت چیز)، از حضرت اَبی الحَسَن مُوسی بنَ جَعفَر(ع) مروی است: اِنَّهُ قالَ لا یَکُـونُ شَـیءٌ فی السَّمواتِ وَ لافِی الاَرضِ اُلاّ بِسَبعٍ: بِقضاءٍ وَ قَدَرٍ وَ اِرادَةٍ وَ مَشـیَّةٍ وَکتـابٍ وَ اَجَـلٍ وَ اِذنٍ فَمَن زَعَمَ هذا فَقَد کَذَبَ عَلی اللّهِ اَوْرَدَ عَزَّ وَجَلَّ. یعنی: (فرمود نه در آسمانها و نه در زمین چیزی وجود پیدا نکند جز با این هفت چیز: به قضا و قـدر و اراده و مشـیت و کتاب و اجل و اذن، هر که جز این گمـان بـرد محقّقـاً بر خـدا دروغ بسـته یـا بر خـدای عزّوجلّ رَدّ کرده است) و از اذن به امضاء تعبیر شده است که وجـود یـافتن در خـارج است پس اگر در وقوع امری در شش مرحلـه قبـل از امضـاء انجـام شـده بـه مرحلـه امضاء که به منزله تیر از کمان رها شدن است نرسیده باشد ممکن است بـه واسـطه دعا و تضرّع در قضا و قدر و سایر مراحل به دعـا تغیـیر حاصـل شـود چنانچـه مولـوی عَلیـهِ الَّرحمَـه در جلد اول مثنـوی در حکـایت بـاز گفتن بازرگـان بـا طـوطی آنچـه در هندوستان دیده فرماید:

اولیاء را هست قدرت از اله تیر جَسته باز آرندش ز راه

مقـدّرات حَتـمی و مُعَـلَّـق

از ذکر چند حدیثی که از بِحار و اصول کافی ذکر شد نتیجه می‌شود که مقـدّرات دو قسـم اسـت قسـمتی از آن حَتمیُ الوُقـوُع اسـت مثلاً شخصـی در فلان روز و فلان ساعت تقدیر شده که بمیرد در این صورت چیزی نمی‌تواند آن را تغییر دهد چنانچـه در آیه 34 از سوره اَعراف می‌فرماید: لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذا جـاءَ اَجَلَهُم لایَسـتَاخِرُونَ سـاعَةً وَلا یَستَقدِمُونَ. یعنی: (برای هر امّت و هر کس مدتّی از عمر تقـدیر شـده پس هرگـاه اجلشان برسد یک ساعت هم پیش و پس نمی‌شود).

قسم دیگر از مقدّرات و تقدیرات معلّق یعنی مقیّد و مشروط به قید و شـرطی اسـت یعنی ممکن است بَداحاصل شده تغییر نماید مثـل این کـه تقدیرشـده فلان شـخص در فلان روز بمیرد اگر صدقه ندهد یاصله رحِم بجا نیاورد یا حال دعا وتوبه پیـدا نکنـد پس اگر عمل خیری انجام داد یاصله رحِم به جا آورد یا صدقه داد به مدّت عمـرش افـزوده می‌شود.

چنانچه در کتاب بحار از حضرت صادق(ع) مروی است که پیغمبر فرمود: شخصی صله رحِم می‌نمایـد و حـال آن کـه از عمـرش سـه سـال بـاقی مانـده پس خداوند آن را سی‌سال قرار می‌دهد، و شخص دیگری قطع رحم می‌نماید درصورتی که سی سال از عمرش باقی بوده و خداوند آن را سه سال می‌سازد و اسـتدلال فرمـود بـه آیـه 39 از سـوره رعـد: یَمحـوُا اللّـهُ ما یَشـاءُ وَ یُثبِتُ وَ عِنـدُهُ اُمُّ الکِتـابِ. یعـنی: (محو می‌گرداند خداوند آنچه را بخواهد و ثابت می‌دارد آنچه را بخواهد و نزد او است اُمُّ الکِتابِ) یعـنی کتاب و مقامی که همه چیز از تغییر ناپذیر و تغییر پذیر در آن است.

نظیر این است فرمایش علی(ع) در جلد 17بحار:مَوتُ الانسانِ بِالذُّنوُبِ اَکثَرُ مِن مَوتِهِ بِالاَجَلِ وَ حَیاتُهُ بِالبِرّ اَکثَرُ مِن حَیاتِهِ بِالعُمرِ. یعنی: (مردن انسان به سبب گناهان، بیشتر از موت به سبب رسیدن اجل است و زندگی انسان بـه سـبب اعمـال صـالحه و دعا و تضرّع بیشتر است از زنـدگی بـه سـبب عمر مقـدّر). و چـون از مقـدرات خـود اطلاع نداریم که از کدام قسم است باید در دعا وعمل خیر کوتاهی نکنیم.

لذا حضرت صادق (ع) می‌فرماید نگویید: اَلمُقَدَّرُ کائِن، یعنی آنچه تقدیر شده می‌شـود

زیرا بعضی از تقدیرات بواسطه دعا و تضرع و توسل تغییر پیدا می شود مانند قوم حضرت یونس که بلا و آثار عذاب تا بالای سرشان آمد چرا که پیغمبر خدا آن‌ها را نفرین کرده بود دعایش هم مستجاب شده بود امّا به واسطه دعا و تضرّع آن را برگرداند به این نحو که مردها و زن‌ها و کودکان همه به حال تضرّع و دعا و گریه بیرون رفته همه سرها را برهنه کردند و عرض می‌کردند بار خدایا به تو گرویدیم و توبه کردیم اگر ما سزاوار عذابیم این کودکان و چهار پایان زبان بسته بی‌گناهند برایشان رحمت فرما،آن قدر گریستند و زاری کردند که خدای تعالی توبه آنها را قبول و بلا را از ایشان دفع کرد چنانچه در آیه 98 از سوره یُونُس می‌فرماید:لَمّا امَنوُا کَشَفنا عَنهُم عَذابَ الخِزیِ فیِ الحَیاتِ الدُّنیا وَ مَتَّعناهُم اِلی حینٍ.یعنی: (چون ایمان آوردند ما عذاب خواری را از ایشان برداشتیم و تا مدتی از زندگی بهره‌مندشان ساختیم).

پس، از زمانی که حضرت یونس برقوم خود نفرین کرد تا زمانی که آثار عذاب بالای سرشان نمودار شد از مراحل هفت‌گانه تقدیر فقط مرحله اِذن یا امضاء باقی بود و شش مرحله دیگر وقوع یافته بود که شرح مختصر آنها طبق آنچه در شرح اصول کافی درباره این حدیث بیان شده بدین نحو است که: **قَضا** علم اجمالی کلّی خداست به هر چیز و **قَدَر** علم تفصیلی خداست به هر چیز از نظر کشف و حضور اشیاء و **اِرادَه** علم به صلاح در وجود هر چیز است و **مَشِیَّت** خواست وجود هر چیز است که از آن به کلمه، **کُن** تعبیر می‌شود و **کِتاب** نقشه هر چیز است که فرض امکان اوست و از آن به ماهیّت تعبیر کنند و **اَجَل** زمان آفرینش و پیدایش هر موجود است که در فرض زمان از نظر تدریج نسبی موجودات بدان اشاره می‌شود و **اِذن** یا **امضاء** اعلام موجود شدن هر چیز است از نظر مقدمات تکوینی پس بدا در تکوینیات به منزله نَسخ در احکام است چنان که نَسخِ حکم شرعی عبارت است از زوال حکم سابق و اثبات حکم لاحق بواسطه تغییر مصلحت مثل برطرف شدن بلا به سبب دعا و صدقه دادن و طول عمر به سبب صله رحِم مانند بلایی‌که بر قوم یونس نازل شد و به واسطه تضرّع برطرف گردید.

اعتراض بعض نویسندگان خارجی بردعا و جواب آن

آنچه تابه حال درباره دعا و لزوم آن و اثر و فوائد و شرایط آن نوشته شد مقتبس از آیات شریفه قرآن و آثار ائمّه اطهار سَلامُ اللّهِ عَلَیهِم اَجمَعینَ بود که برای معتقدین به مبانی محکم اسلامی هیچ جای شک و تردید باقی نمی‌گذارد ولی چون در عصر حاضر وسعت دایره علوم جدید و اختراعات و کشفیّات روز افزون خارجی‌ها جلب توجه اغلب افراد و بعضی جوانان را که از علوم و مبانی اسلامی اطلاع کامل ندارند نموده و باعث تزلزل فکر یا انحراف آنها شده ایجاب کرد که مختصری درباره اعتراضات آنان و جواب آنها نیز نوشته و خاطرنشان نماید که هر چه دانشمندان خارجی نوشته‌اند همه مقرون به صحّت و منطق صحیح نیست و بعض آن اعتراضات جنبه عِناد و اعتراض بی‌جا دارد و خوشبختانه یک عّده دیگر از دانشمندان خارجی اشتباهات و عناد آن ها را ثابت و از خود آثار مفید و محقّقانه باقی گذارده‌اند.

از جمله نویسندگان دسته اول مُوریس مِتِرلینگ بلژیکی است که تألیفات بسیار دارد و در آنها به صورت ظاهر قلم فرسایی‌های خوبی کرده و در هر مورد که درباره مطالب مذهبی بحث کرده راه خطایی پیموده است و از جمله در کتاب خود به نام (اندیشه‌های مغز بزرگ) درباره دعا چنین می‌گوید:(امری که درباره آن دعا می‌شود اگر وقوعش مقدّر شده باشد بطور قطع واقع می‌شود و اگر مقدّر نشده باشد حتماً صورت نمی‌گیرد پس در هر صورت دعا بی‌تأثیر است).

جواب این اعتراضات این است که مقدّر بودنِ یک امر باعث نیست که بدون اسباب و وسائل وجود پیدا کند مثلاً چیزی که مقدر شده سوخته شود لازمه‌اش این نیست که

بدون جهت خود به خود و با نبودن هیچ وسائل سوخته شود بلکه معنایش این است که آتش یا سبب سوختن دیگری فراهم شده آن را بسوزاند و دعا خود یکی از اسباب است که چون شخص دعا کند اسباب آن فراهم می‌شود و تحقّق می‌پذیرد بنابراین مقدّر بودن یک امر با تأثیر دعا منافات ندارد از این رو در اخبار مربوط به دعا مکرر از ائمّه اظهار نقل شده که دعا خود از مقدرات است.
باز نویسنده نام برده درباره دعا در کتاب خود می‌نویسد: ((آیا استرحام از درگاه خدا و دعاکردن به منزله جسارت به درگاه خدا نیست زیرا وقتی که ما از درگاه خدا چیزی را خواهش کردیم که مثلاً فلان چیز را به ما بدهد معنایش این است که به وظیفه خود آشنا نیست و نمی‌داند که ما چه احتیاجی داشته‌ایم و وقتی که انجام وظیفه را به او تذکر دادیم معنایش این است که به او بفهمانیم که عادل نیست بلکه ظالم است و در کار خود دقّت و انضباط ندارد و به علاوه وقتی که ما دعا کردیم و چیزهایی از او درخواست نمودیم معنایش این است که قوانین ازلی و ابدی جهان رابه نفع ما تغییر دهد و نتیجهٔ دیگرش این است که او را سرزنش نماییم که چرا دیگران را ازمواهب خود بهره‌مند سازد و ما را محروم بدارد)).
جواب این جملات اعتراض آمیز نیز این است که مقدّر بودن یک امر موجب نمی‌شودکه آن امر بدون اسباب و وسائل وجود پیدا کند مثل اینکه یک نفر بگوید که چون خدا رزّاق است و در قرآن فرموده: وَ فِي السَّماءِ رِزقُكُم وَ ما تُوعَدوُنَ. یعنی: (روزیِ شما و آنچه به آن وعده داده شده‌اید در آسمان تقدیر شده) پس کار کردن و طلب روزی نمودن جسارتِ به خداست و معنایش این باشد که ما خدا را قادر بانجام تعهّداتش ندانیم و بانجام وعده‌اش اطمینان نداشته باشیم پس او را اَلعیاذُ بِاللّه راستگو ندانیم و از آن نتیجه بگیریم که باید بیکار و مُهمَل بود غافل از اینکه خدایی که زمام همه امور را بدست دارد (أزِمَّةُ الاُمُورِ طُرّاً بِيَدِهِ یعنی:سر رشته همه امور بدست او است) برای هرچیزی سبب وطرزِ پیدایشی قرارداده چنانچه کلیدِ بدست آوردن روزی راکسب و کار قرار داده است همچنین است همه امور عالم از قبیل شفای بیمار که در دست خداست ولی دکتر و دوا لازم دارد و رویاندن گیاه به قدرت خداست ولی سببش کشاورز است.
چنانچه در سوره واقعه می‌فرماید: اَفَرَأَيتُم ما تَحرُثوُنَ. ءَ اَنتُم تَزرَعوُنَهُ اَم نَحنُ الزّارِعوُنَ. یعنی: (آیا می‌بینید آنچه را می‌کارید؟ آیا شما آنرا می‌رویانید یا ما رویندگانیم) بنابراین دعا هم یکی از اسبابی است که خداوند نتایجی را بر آن مترتّب فرموده پس به مخالفین دعا و مِتِرلینگها و اِگوُستها که دعا را جسارت و موهوم می‌دانند باید گفت که شما نه خدا را شناخته‌اید و نه دعا را و نه به کیفیّت اسرار خلق پی برده‌اید ونه ازکتب آسمانی بهره برده‌اید و فقط تصورات خود را درست پنداشته قضاوت بیجا می‌نمایید.
از جمله نویسندگان خارجی دسته دوم دکتر آلِکسیس کارِل فرانسوی است که دانشمند محترم جناب آقای محمدتقی شریعتی در مقدّمه نیایش او این فیلسوف بزرگ را چنین معرفی می‌کند: دکتر آلِکسیس کارِل در مترقّی‌ترین ازمنه و متمّدن‌ترین امکنه زندگی نموده و از بزرگترین دانشمندان و اطبّاء و جراحان و زیست‌شناسان و فیزیولوژیست‌ها و محقّقان و مکتشفان و نویسندگان بزرگ دنیاست که ارزش مقام علمی و فکری و فلسفی او مورد تصدیق همه مجامع بزرگ علمی و پزشگی اروپا و امریکاست و چنان استادانه نتایج تحقیقات خود را جامع الاطراف اثبات نموده که جلو هر گونه سفسطه بافی و مغلطه کاری را گرفته و صاحب تألیفات زیادی است مانند کتاب (انسان، موجود ناشناخته) و کتاب نیایش که کتابی است علاوه از داشتن فوائد روحی و ثمرات معنوی و اخلاقی آثار محسوس دعا را به طوری ثابت کرده که جای اعتراض و ابهام برای کسی باقی نگذارده است و از بیانات این مرد بزرگ معلوم می‌شود که تا چه حّد علاقه به دعا و نیایش داشته که توانسته پاسخی دندان شکن به معاندین و مخالفین دعا و نیایش بدهد.

در سرآغاز کتاب چنین گوید: ((احساس عرفانی غالباً در دعا و نیایش تجلّی می‌کند نیایش در نهایت وضوح یک پدیده روحی است و چون جهانِ روح انسانی خارج از دسترس علوم و فنون مادی ماست چگونه می‌توان درباره نیایش، شناخت علمی و تجربی بدست آورد چنین به نظر می‌رسد که دعا اصولاً کشش روح است به سوی کانون غیر مادی جهان و بطور معمول نیایش عبارت است از تضرّع وناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت از خدا و گاهی عبارت است از یک حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی و مستمّر دور از اقلیم همه محسوسات به عبارت دیگر می‌توان گفت که نیایش، پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانه‌ای است نسبت بان مبدأیی که معجزه حیات از او سرزده است و بالاخره نیایش، نمودار کوشش انسان است برای ارتباط به آن وجود نامریی یعنی پروردگار همه موجودات و خیر مطلق.
حقیقت دعا و نیایش یک حالت عرفانی پرگدازی را مجسّم می‌کند که در آن دل دعا کننده به سوی خدا جلب می‌شود این حالت از طبیعتِ عقل سرچشمه نمی‌گیرد همانطور که حدیث عشق در دفتر نیست و به درس و تعلیم نیاز ندارد.
کُمَیتِ اندیشه و بیان آنجا که پای نیایش فرا می‌رسد در می‌ماند زیرا که نیایش و دعا بلندترین قلّه تعبیر را در پرواز عشق از میان شب ظلمانی عقل پیدا می‌کند.
نیایش بر روی صفات و خصال انسان اثر می‌گذارد، بنابراین باید پیوسته نیایش را انجام داد و کاملاً مشروع است که برای رفع نیازمندی‌های خود از خدا کمک بگیریم و در عین حال شایسته نیست از او بخواهیم که به هوسهای نفسانی ما جامه عمل بپوشد یا آنچه را به کوشش میسّر است خداوند به دعا عطا کند و کسانی که به دعا به دیده‌ی یک عادت متروک می‌نگرند و آن را یک رسم خرافی می‌پندارند از ثمرات معنوی آن محروم مانده‌اند و اجتماعاتی که احتیاج به دعا را در خود کشته‌اند معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهند بود)).
این بود مختصری از بیانات یکی از دانشمندان بزرگ اروپا گرچه با آثار بسیار مفید و مستدّلِ پیشوایان عَظیُم الّشأنِ اسلام و آیات شریفه قرآن احتیاجی به ذکر آثار و نوشته‌های دانشمندان بزرگ اروپا و امریکا نیست ولی چون بعض از جوانان و دانشجویان ضمن بحث در امور دینی در اثر بی‌اطلاعی و فریفته بودن به علوم جدید و اختراعات همه مطالب یا بعض امور مذهبی را انکار می‌کنند و گاهی به گفتار بیگانگان تمسّک جسته می‌گویند امروز عصر تسخیر فضا است و بشر به ماوراء طبیعت دست یافته عقاید کهنه محکوم به زوال است و خداپرستی و دعا کردن موهوم و جزء خرافات است از این رو لازم آمد به آنها تذکر داده شود همان‌هایی که خود عامل و قهرمان تسخیر فضا هستند با روحی قوی روی نیاز به درگاه خدای بی‌نیاز برآورده در فضا و مداری که هزاران فرسنگ از کره زمین دور بوده و امیدی به بازگشت خود به کره زمین نداشته‌اند با پروردگار خود راز و نیاز کرده و بر ساکنین کره زمین دعا کرده‌اند چنانچه روزنامه کیهان مؤرخه چهارشنبه 4 /10/ـ 47 دعای سه فضانورد امریکایی رادر سومین دور گردش خود به دور کرهٔ ماه که در مه نورد آپُلُو 80 ضبط و از مدار ماه به کره زمین مخابره کردند شرح داده است و متن آن دعا این است :
((ای خدای بزرگ به ما بینشی عطا کن تا بتوانیم عشق ترا در همه جهان ببینیم وعلاقه به تو را با وجود خطاهای بشری درک کنیم به ما ایمانی عطا کن تا با وجود نادانی و ضعف خود به نیکی متّکی باشیم به ما دانشی عطا کن تا بتوانیم وجودت را درک کنیم و شکرگزار نعمت‌هایت باشیم و به مانشان ده که برای گسترش صلح جهانی چه وظایفی را باید انجام دهیم)) (نقل ازصفحه 17 کتاب بیان حقیقت).
این دعا و نیایش فضانوردان امریکایی اثر عمیقی در قلوب بسیاری از مردم جهان بخشید که در آن عالم بالا با حالت خضوع دعاکردند و از خدا خواستند که عشق به او را در جهان مستقر فرماید و ایمانی ثابت به آنها عطا فرماید تا در راه صلح و صفا و نیکویی قدم بردارند.

گذشته از بیانات دکتر آلِکسیس کارِل فرانسوی درباره اهمیّت دعا و تأثیر آن و نیز دعا و نیـایش فضا نـوردان امریکـایی بسـیاری از دانشـمندان متخصّـص در علـوم و فنـون مختلفه هر کدام از راه علم مربوط بخـود تحقیقـات قابـل توجّـه در اثبـات وجـود خـدا ولزوم رعایت آداب مذهبی کرده‌اند از جمله کتاب اثبات وجود خدا تـألیف جـان کلـوُوِر مُونسان تحقیقات چهل نفر از دانشـمندان بـزرگ معاصـر را جمـع آوری نمـوده اسـت همچـنین در کتـاب (انسـان، موجودناشـناخته) دکـتر آلِکسـیس کـارِل فرانسـوی (متولد 1873 و متوفی در 1944) که در سنّ هفتاد و یک سالگی در خلال جنـگ جهـانگیر دوم در پارس درگذشته است در شناسایی انسان و قـدرت نمایی‌هایی کـه خـدا در او بکـار برده تحقیقات علمی و پزشکی و فلسفی و روان‌شناسی دقیق بکار برده است.
منظـور از ذکر این مختصر از آثـار دانشـمندان خـارجی این بـود تا انـدازه‌ای جوابگـوی اشکالات نسل جوان و آنهایی باشد که یک سره مفتون آثار اروپاییان و سایر خارجی‌ها شده و خود را از بهره‌مند شدن از آثـار مـذهبی اسـلامی و دانشـمندان بـزرگ اسـلام محـروم سـاخته‌اند تا قضـاوت یـک جانبـه نکنند و ملاحظـه کشـفیات و اختراعـات حیرت‌انگیز، آنها را از مطالعه کتاب آسمانی و آثار گرانبهای اسلامی باز نـدارد و رو بـه خدا آورده با حال توّسل و تضّـرع رفـع نیازمنـدی‌های خـود را از او خواسـته و بداننـد همانطور که خداوند در آیه 15 از سوره فاطر فرموده: یا اَیُّهاَ النّـاسُ اَنتُم الفُقَـراءُ اِلی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمیدُ. یعنی: (ای مـردم همـه شـما نیازمنـد بـه خـدا هسـتید و او اسـت غـنیّ بالـذّات) همـه ما فقـیر و محتـاجیم پس باید دعـا کـنیم و روی نیـایش بـه درگاهش آوریم و به یقین بدانیم بهترین وسیله برای پیدا شدن حالت توجّه و نیازمنـدی و تمسّک جستن به ذیل عنایات کامله و الطاف شامله ارواح مطّهره اَئمّه اَطهار سَلامُ اللّه عَلَیهم اَجمَعین و اسـتفاده از مضـامین بلاغت مشـحون ادعیـه مـأثوره از آن ذوات مقدّسه است که هرکدام حاوی نکات دقیقه اخلاقی و تربیتی و روحی و متضمّن طـرق بندگی و خداشناسی است زیرا ازمنبع علوم الهی و الهامات ربانی سرچشمه گرفتـه و از دریای زَخّار عالم مَلَکوُت و بحار موّاج عالم جـبروت و لاهـوت جـاری شـده اسـت و جملات فصیحه وعبارات بلیغه آنها فوقِ کلام مخلوق و دونِ کلام خالق است خاصه نَهجُ البَلاغَه و سایر آثار منسوب به امیرالمؤمنین سَلامُ اللّه عَلَیهِ:

کَلامُ عَلِیٍ کَلامُ عَلیٌّ   وَ ما قالَهُ المُرتَضی مُرتَضی

یعنی: (کلام علی در منتهی درجه بلندی است و آنچه را مرتضی(ع) فرموده مرتضـی و پسندیده خداست).
و شاعر عرب درباره نَهجُ البَلاغَه گفته است :

نَهجُ البَلاغَه نَهجُ العِمِ وَ العَمَلِ   فَاسَلُکهُ یا صاحِ تَبلُغ غایَةُ الاَمَلِ

یعنی: (نهج البلاغه روش مستقیم علم و عمل است پس ای دوست بـدان روش رفتـار کن تا به منتهی آمال خود نائل شوی) .

کَم مِن فیهِ مین حِکَمٍ بِالحَقِ ّ مُحکَمَةً   تُحیی القُلُوبَ وَ مِن حُکمٍ وَ مِن مَثَلِ

یعنی: (چه بسیار حکمت‌های محکم و حکم و امثال در آن وجود دارد کـه دلهـا را زنـده می‌کند).

اَلفاظُهُ دُرَرٌ اَغنَت بِحِلیتَها   اَهلَ الفَضائِلِ عَن حِلیٍ وَ عَن حُلَلِ

یعنی: (الفاظ آن چون گوهر گرانبهایی است که از زینت خود اهل فضیلت را از آرایش و زیورها بی‌نیاز می‌سازد).

وَ مِن مَعانیهِ اَنوارُ الهُدی سَطَعَت   فَاَنجابَ عَنها ظُلامُ الزّیغ وَ الزُّلَلِ

یعنی: (از معانی و مضامین آن انوار هدایت چنان ساطع اسـت کـه تـاریکی انحـراف و لغزشها را زایل می‌سازد) .
و از دعاهای منسوب بان حضرت که آن را بـه کمیـل بن زیـاد نخعی از اصـحاب خـاص خود تعلیم فرموده و معروف بـه دعـای خضـر(ع) دعـای کمیـل اسـت کـه بـه فرمـودۀ مرحوم مجلسی خواندن آن در شب‌های نیمه شعبان و هر شب جمعـه بـرای دفـع شـرّ اعداء و فتح باب رزق و آمرزش گناهان نافع است و آن را جناب آقای مهندس نصـرت

اللّه اربابی اَیَّدَهُ اللّه با دعای عَرَفَه حضـرا سَـیّدَ الشُّـهداء(ع) و مناجـات خَمسَـةُ عَشَـر حضرت سَیّدَ السّاجدین عَلَیهِما السَّلام در این مجموعه با عبـارت شـیوا و بـه شـعر در آورده‌اند.
دیگر دعای صَباح آن حضرت موسوم به مِفتاحُ الفَلاح و مِصباحُ النَّجاح که خوانــدن آن بعد از اوراد نماز صبح برای پیدایش حال توسّل و ازدیـاد توجّـه بـه مبدا و معـاد وعـالِم بـودن خـدا بـه مخلوقـات قبـل از آفریدنشـان و حـالات روحی و خطـرات نفس امّـاره وطلب توفیـق بـرای محفـوظ بـودن و از وسـاوسِ شـیطانی و دور بـودن از هـواجِسِ نفسانی بسیار مفید خاصّه وقتی که به دستور صاحب اجازه باشد مؤثرّتر اسـت. بـرای آن شرح‌های متعدد نوشته شده که شـاید بهـترین آنهـا شـرح حکیم صـمدانی و عـارف ربّانی حاج ملاّ هادی سبزواری رَحمَةُ اللّهِ عَلَیهِ باشد که با شرح دعای جوشــن کبـیر در تهران توأماً در سال 1322 هجری به چاپ رسیده است.
باری ادعیه منسوب به پیغمبر و ائمّه اَمَعصوُمین سَلامُ اللّه عَلَیهِم اَجمَعین بسیار و همه راهنمای سـعادت و خداشناسـی و توحید و نماینـده طـرق اتّصـاف بـه اوصـاف حمیـده عرفانی و اکتساب فضـائل اخلاقی و روحـانی و نمونـه بـارز آداب و رسـوم اسـلامی و بهتر وسیلهٔ نائل شدن به کلمات نفسانی هسـتند خاصّـه دعاهـای منسـوب بـه حضـرت حضرت سَیّدَ السّاجدین (ع) که باحال راز و نیاز و سـوز و گـداز درونی و افکـار بلنـد و معانی نغز و لطایف دلکش در قالب عبارات و الفـاظ فصـیح وبلیـغ ریختـه شـده مانند دعای معروف به دعای اَبوُحَمزَه ثَمالی که حضرت سَجّاد(ع) آنـرا بـه او تعلیم فرمـوده وبه نقل مرحوم مجلسی خود حضرت آنراشـبهای مـاه رمضـان پس از عبـادت و نمـاز هنگام سحر می‌خواند و ابوحمزه مورد لطف و عنایت ائّمه زمان خود بوده و به روایت شیخ ابوعَمرو کَشّـی از مهمـترین صـاحبان رجـال حضـرت امـام رضـا (ع) دربـاره‌اش فرموده است: اَبوُحَمزَةُ فی زَمانِهِ کَلُقمانَ فی زَمانِهِ وَ ذالِکَ اَنَّهُ خَدَمَ اَربَعَةً مِنّا عَلیَّ بنَ الحُسَینِ وَ مُحَمَّد بنَ عَلیٍ وَجَعفَرَ بنَ مُحَمَّد وَ بَرهَةً مِن عَصرِ مَوسَی بنَ جَعفَرٍ.
یعنی:(اَبوحمزه در زمان خـود مانند لقمـان در زمـان خـود بـود زیـرا چهـار نفر از ما را خـدمت کـرده و از آنهـا کسـب فیض نمـوده و آن چهـار عبارتنـد از علی‌بن‌الحسـین زین‌العابدین و محمدبن‌علی بـاقرالعلوم و جعفربن‌محمد حضـرت صـادق و قسـمتی از زمان حضرت موسی‌بن‌جعفر را نیز درک نمـوده اسـت.) و در روایـتی اسـت اَبـوُحَمزَةُ فی زَمانِهِ کَسَلمانَ فی زَمانِهِ. یعنی: ابوحمزه در زمان خود مانند سلمان در زمان خود بوده و شرح حال او را آقای حـاج سـلطان حسـین تابنـده رضـا علیشـاه دامَت بَرَکاتُـهُ العالی در سال 1361 قمری هجری در کتاب شـریف نیـاز تجلّی کـه این دعا را از اول تابه آخر با عباراتی سَهل الفَهم و شیوا ترجمه فرموده‌اند مرقوم داشته‌اند و درباره اثر این دعا حضرت ایشان در صفحه 9 نیاز تجلّی از سّیدبن طاوس ازعمران بن اَعیُن این حکایت را نقل کرده‌انـد کـه ابـوحمزه گفت مرابسـری بـود روزی بـه سـختی بـه زمین افتاده دستش شکست او را نزد یحیی بن عبداللّه شکسته‌بند بردم چـون دسـت را دید گفت این دست شکسته است صبر کن تا بـروم و وسـائل تهیـه نمـوده بیـاورم و آن را شکسته‌بندی و اصلاح کنم چون تنها شدم افسرده و دل شکسته گردیـده و دعـایی کـه از حضرت عَلیَّ بنَ الحُسَینِ زَینُ العابِدین (ع) تعلیم گرفته بودم خواندم و به درگاه خدا متوسل شدم و بر اثر توسل معنوی و خواندن دعا دسـتش بهبـودی یـافت چـون یحـیی برگشت دست را سالم دید گمان کرد که دست شکسته آن دستِ دیگـر اسـت و آن را بدقت مشاهده نمود ولی هر دو دست را سالم یافت وتعجّب نمود. نگارنده این مقدمّه عرضه می‌دارد جای هیچ گونه تعجّب نیست زیرا که خواننده دعا ابوحمزه ثمالی اسـت که عارف به عظمت مقام ائمه اطهار و قدرت الهی آن ها است علاوه بر این، شرایط اجابت دعا برایش موجود و موانع آن مفقود بوده است و موجبات ظهور و نورانیّت دل برایش فراهم بوده است. این است که عارف ربانی شیخ محمود شبستری رَحمةُ اللّـه عَلَیه در ضمن اشعار گلشن راز می‌فرماید:

موانع تا نگردانی ز خود دور — دورن خانه دل نایدت نور

بعد موانع را در چند شعر بعد می‌فرماید:

موانع اندر این عالم چهار است | طهارت کردن از وی هم چهار است
نخستین پاکی از اَحداث و اَنجاس | دوم از معصیت و ز شرّ وسواس
سوُم پاکی ز اخلاق ذمیمه است | که با وی آدمی هم چون بهیمه است
چهارم پاکی سرّ است از غیر | بدین جا منتهی می‌گرددش سیر
هرآن کس را شُد آسان این طهارت | یقین گردد سزاوار مناجات

همچنین اثر دعای کمیل که علیّ(ع) به او تعلیم فرموده و سایر دعاهای مأثوره و به فرض این که تمام شرایط موجود نبوده و موانع مفقود نباشد باز نباید مأیوس بود زیرا به نسبتِ حال توسّل و توجّه و حضور قلب و خشوع دل و پاکی باطن دعاها مفید و مؤثر خواهد بود خاصّه دعاهای حضرت سجّاد (ع) در صحیفه کامله سجّادیه که مظهر نبوغ فکری و جامع ادب و آداب اسلامی وشامل حقایق عرفانی و الهی و طریقه طلب مغفرت و آمرزش از خطاها و لغزش‌ها و معروف به زَبوُر آل محمّد و اِنجیل اهل بیت سَلامُ اللّه عَلَیهِم واَخُ القُرآن وثانیَ سَبعُ المَثانی و فوقِ کلام مخلوق و دونِ کلام خالق است.
نظر به کثرت منفعت و عظمت مقام، اسناد مرویّه ان به 56000 سند رسیده یعنی پنجاه وشش هزار نفر از اکابر علما و اعاظم صلحاء آن را روایت کرده‌اند و تا به حال 61 نفر از نوابغ عالم اسلام و علماء و حکماء متبحّر در علوم مذهبی و اسلامی بر آن شرح نوشته‌اند مانند شرح کَفعَمی که آن را درسال 865 به پایان رسانده است و شرح شهید ثانی و شرح شیخ بهایی و شرح مجلسی اول و شرح مجلسی دوّم و شرح مولی فتح‌اللّه خطّاط صوفی که در قرن 12 می زیسته و آن را به سبک تصوّف و عرفان نوشته و شرح سیّد صدرالدیّن معروف به شرح سیّدعلیخان دشتکی شیرازی که در سال 1117 هجری فوت کرده و آن را ریاض السّالکین نامیده مشتمل بر 54 روضه بعدد 54 دعای صحیفه کامله و در سال 1106 هجری تألیف شده و این شرح بهترین و مشهورترین شرح‌ها است.
و از جمله ملحقات و محتویات صحیفه کامله سجادیه و مناجات‌های خَمسَةُ عَشَر یا 15گانه است که مرحوم مجلسی عَلَیه الرَّحمَه آن ها را در بِحار نقل فرموده است، و جناب آقای نصرت‌اللّه اربابی در این مجموعه بنام نیاز موفّق ترجمه و به شعر بیرون آورده است و برای علاقمندان به خواندن و استفاده از ادعیه مأثوره ذوات مقدسّه مظاهر الهی و ائمه معصومین سَلامُ اللّه عَلَیهِم اَجمَعین و اطّلاع بر آن ها ممکن است به کتاب شریف مِفتاحُ الفَلاحِ مرحوم شیخ بهایی و بزادُ المَعاد مرحوم مجلسی و مفاتیح الجنان مرحوم آقا شیخ عبّاس محدّث قمی و وَقایِعُ الاَیّام عالم و عارف بزرگوار مرحوم آقا شیخ جواد ملکی تبریزی رِضوانُ اللّه عَلَیهِم اَجمَعین و سایر کتب ادعیه مراجعه و از آن ها استفاده میشود.
در خاتمه از خوانندگان محترم. التماس دعا دارم و متمنّی است اگر نگارش این مختصر مقدمّه به اشتباه یا به لغزش و قصوری برخورد فرمودند به دیده عفو و اغماض نگریسته لطفاً به آن راهنمایی و قرین تشکّر و امتنانم فرمایند وَ العُذرُ عِندَ کِرامِ النّاسِ مَقبوُلٌ.

مورّخه 22/ 4/ 1357 برابر 7 شعبان 1390
ذّره بی‌مقدار و خاکپای فقراء سلسله جلیله نعمت الهّی سلطانعلیشاهی
محمد جواد آموزگار (ظفرعلی)

شرح حال اربابی (مؤلف)

مهندس نصرت اللّه اربابی متخلّص به موفّق فرزند اربـاب‌علی بیـدگلی کاشـانی اسـت آن مرحوم زمـان قُطبُ العـارفین آیـةُ اللّـه فِی الاَرَضـین حضـرت آقـای حـاج سـلطان محمّدسلطانعلیشاه رِضوانُ اللّٰه عَلَیه را درک و مراتب صدق و صفا و درجات محبّت و وفا و خلوص نیّت کم نظیر و در سال 1297 هجری متولّد و در سال 1318 هجری بـه توسط قُطبُ العارِفین و مَلاذُ السّالکین حضـرت آقـای نورعلیشـاه ثـانی حـاج ملاّ علی طابَ اللّه ثَراه وَ جَعَلَ الجَنَّةَ مَثواه در سفری که به مکّـه معظّمـه مشـرّف می شد بـه فقر و عرفان راهیابی گردید و در تاریخ 13 خرداد 1345 شمسی برابر 23صـفر سـال 1386 قمری دارفانی و به رحمت الهی پیوست.

از جمله فرزندانِ آن مرحوم که عموماً در رشته فقر واردنـد نصـرت‌اللّه اربـابی اسـت کـه در اردیبهشـت 1299 شمسـی در بیـدگل کاشـان متولّـد شد. او در سـال 1324 شمسی از دانشکده کشاورزی کـرج فـارغ التّحصـیل گردیـد. از اوائـل تحصـیلات دورۀ متوسطه به سرودن شعر آغاز نمود و از منظومات وي صالحنامه و نیاز موفّــق (همین کتاب) است.

هـو
121

دیبــاچـه

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

خدایی را ستایش سزاوار است که جهانِ هستی را یکتا آفریدگار و دستگاه آفـرینش را تنها پروردگار است. جـامه‌ی زیبـای خلقت را بر بـالای آفریـدگان آراسـته و سرشـت و سرنوشت بندگان را آن کرده که خواسـته. از چشـم همـه پنهـان و ناپیـدا و بر همگـان آشکار و هویداست.

توانایی که دشواری‌ها را آسان کننده و دانایی که پرتو دانشش بر جهان و جانیان تابنده است. روشنایی توفیقش جایگاه بندگانی را برتر از فرشـتگان سـاخته و تـاریکیِ بخـود واگذاریش آدمی‌زادگانی رابه پرتگـاهِ پسـتیِ دیـو و ددان انداختـه. خطاهـا را پوشـاننده اسـت و گناهـان را بخشـاینده پوزش‌هـا را پذیرنـده اسـت و از لغزش‌ها نگهدارنـده.

بی‌نیـازی کـه همـه بـه درگـاهش نیـاز دارنـد و چاره‌سـازی کـه همـه بـه آسـتانش بـه چـاره‌خواهی روی آرنـد. سـپاس‌گزاران از سـتایش نیکی‌ها بی‌پایـانش درمانده‌انـد و ستایشگران از سپاس نعمت‌های فراوانش ناتوان. بخشنده‌ی مهربانی که شناسایی‌اش را بر بنـدگان درگشـاده و رؤف با احسـانی کـه راه بنـدگیش را وسـیلهٔ پیغمـبران و جانشینان معصوم او که بهترین بنـدگان و برگزیـدگان جهاننـد. درود بـروان پـاک پیمـبر اسلام و خاندان نیـک فرجـام او و سـایر بزرگـانِ دین و پیشـوایان اهـل یقین و پـیروانِ نیکوکار سّید المرسلین وامام المتّقین باد .

سپس باکسب اجازه از آسـتان قطب زمـان و نـور چشـم درویشـان جنـاب آقـای حـاج سلطان حسین تابنده رضاعلیشاه روحی‌فداه دعای کُمَیل مَولی المَـوالی حضـرت عَلّیِ عالی(ع)و دعای عَرَفَه اِمـامُ الکَـونَین اَبی‌عَبداللّـهِ الحُسـیَن(ع) و مناجـات خَمسَةُعَشَـرَ حضرت سجّاد(ع) سَلامُ اللّهِ عَلَیه اَجمَعین را به نظم در آوردم و آمادهٔ چاپ کردم چون ترجمه‌ی نثر آن ها نیز مورد نیاز اهل راز بود که بانظم هم آهنگ آیـد و بهـره‌وری از آن ها را کاملتر نمایـد مـدتّها بـرای آن بـه هـردری کـه پسـند دلم بـود روی آوردم و نتیجـه حاصـل نکـردم ناچـار خـود دسـت بـه قلم بـردم و از دشـواری‌های آن نه‌هراسـیدم وازبی‌مـایگی خـود نترسـیدم تا آنکـه بـا توفیـق حضـرت پروردگـار و یـاری و همّتِ پـیر بزرگوار و راهنمایی‌های پر ارزش مشایخ عـالی مقـدار، دانشـمندان آگـاه جنـاب آقـای سیّدهبةاللّه جذبی (**ثابتعلی**) و جناب آقای محمد جواد آموزگار (**ظفرعلی**) آن را بـه پایان رسانیدم. آنگاه گوهرگرانبهای متن مناجات و دعاها را به قطعات کوچک مناسـبی شکستم و هر یک را با خـرده شیشه‌های تـرجمه‌ی نـثر و نظم خـود بهم پیوسـتم چـون همه را ترتیب دادم نام (**نیازموفّق**) برآن نهـادم ودیبـاچه‌ای بـرآن افـزودم و باکمـال فروتنی تقدیم آستان پیر روحانی و اخوان ایمانی نمودم که امیّد کـه منّت نهنـد و آن را بپذیرند و از برادران روحانی و اخـوان ایمـانی التمـاس دعـا دارم وازهمه‌ی خواننـدگان خواستارم که اگر لغزشی رفته باچشم پوشی نگرند و بر آن خرده نگیرند و پوزشـم را به پذیرند .

خاک پای فقرا نصـرت اللّـه اربابی(موفّق)

به تاریخ سوم شعبان 1395 هجری قمری عید میلاد حضرت حسین بن علی (ع) برابر 31 مرداد ماه 1353 خورشیدی

دیباچه

سپاس آرم به درگاه خداوند
خداوندی که بی‌مثل است و مانند

خداوندی که هستی آفرین است
خدای آسمانها و زمین است

هر آن چه هست از او هستی گرفته
بلندی یافته هستی گرفته

خداوندی که ما را آفریده
چه زیبا جامه خلقت بریده

تن ما آفریده از گِل و خاک
به ما داده روان روشن و پاک

چو در پایان بی آغاز گردیم
از اویم و به سویش باز گردیم

خداوندی که در پیدا و پنهان
به ما بخشیده نعمتها فراوان

ز نعمتها است ایمان بهترینش
ز هی نیروی ایمان آفرینش

به ما لطفش چوبی اندازه بوده
به سوی خویش ما را ره نموده

پیمبرها فرستاده است ما را
که بنماید خود راه خدا را

محمّد بهترینِ بندگانش
همان پیغمبر آخر زمانش

به روی ما درِ اسلام بگشاید
درود حق به جان پاک او باد

دگر بر اوصیاء تابناکش
علِی و یازده فرزند پاکش

که بوده دانش آنان چو دریا
به پاکی و به ژرفی و به پهنا

نیاز و رازش بر درگه حق
همه بوده ز روی صدق مطلق

مناجاتی کز آنان مانده بر جا
برای ما بود بهتر دعاها

خدایا بنده ای افسرده جانم
که روی آورده بر این آستانم

پناهم ده پناه دیگرم نیست
اگر باشد از اینجا بهترم نیست

سراپای وجودم پر گناه است
پی بخشایشت چشمم براه است

اگر دستم نگیری افتم از پای
چو افتم بر نخیزم دیگر از جای

تو پروازم بده با بال ایمان
مگیر از من خدایا حال ایمان

که تا در واپسین دم روی جانان
ببینم پیش پا بسپارمش جان

به صحرای قیامت با چنین حال
بگیرم در شفاعت دامن آل

مناجات

خداوندا تو آن کن کز تو شاید
که از ما جز گنه کاری نیاید

خداوندا تو فرمودی بدیها
هر آنچ از ما برآید هست از ما

و لیکن خوبی ما هر چه باشد
از آنِ تو بود از ما نباشد

درست است این سخن از هر کژی دور
فضایی تیره را مانیم بی نور

فضای تیره را روشن نماید

بُوَد توفیق تو نوری که باید
چو در آن نور تا بدهست روشن
نتابد نور باشد تیره و تار
خدایا زشتی از دور فرما
که تا جز خوبی از ما بر نیاید
بیابد حال ما یکباره بهبود
خدایا گر چنین بودی چه بودی
که اینسان با گنه دمساز گشتیم
بما چنگال شهوت گشت چیره
کنون ماییم و عمری شرمساری
خداوندا بیامرز این گناهان
که دست ما بود از چاره کوتاه
بجز تو هیچ غمخواری نداریم
تو بخشاینده ای و مهربانی
به روی ما درِ رحمت نما باز
ترّحم کن گناه ما ببخشا

خوش و زیبا بُوَد مانند گلشن
به چنگِ زشتی و پستی گرفتار
بتابان پرتو توفیق بر ما
کژی بیرون رود زشتی نپاید
تو از ما راضی و ما از تو خشنود
چه چیز ار درگهت کم می‌نمودی
دوچار دیو و خشم و آز گشتیم
گناه بی حسابی شد ذخیره
به درگاه تو با امیّدواری
ز ما درماندگان و بی پناهان
بما بسته بود از هر جهت راه
بغیر از تو مددکاری نداریم
تو آرامش ده روح و روانی
ز لطفت بر سرِ ما سایه انداز
به رضوان رضای خود بده جا

راز و نیاز

خداوندا دلم را شاد فرما
خدایا مشکلم را ساز آسان
مکن از رحمتت قطع امیدم
خداوندا بده صبر و شکیبم
خدایا چون گره افتد به کارم
مرا تسلیم فرما بر قضایت
چنان کن ای خدای کار سازم
چنان مستغنیم کن کرد گارم
خداوندا تو دانایی تو دانا
تویی دانای رازم ای خداوند
تو خود دانی من بیچاره چونم
بخواهش‌های نفسانی گرفتار
تو دستم گیر و پای از بند بگشا
که تو بر بندگان پشت و پناهی

ز بند رنج و غم آزاد فرما
خدایا شوق و ذوقم کن فراوان
ز خوان نعمتت بخشا نویدم
صلوةِ دائمت فرما نصیبم
صبوری بخش و فرما بردبارم
که تا راضی بمانم با رضایت
که نَبوَد جز به تو روی نیازم
که جز تو پیش کس حاجت نیارم
بهر کاری توانایی توانا
بتو روی نیازم ای خداوند
به چنگ دیو اهریمن زبونم
نمی دانم چه باشد چاره کار

رهایی زین گرفتاری ببخشا
کنی در حقّ آنان هر چه خواهی

سبب نظم کتاب

شبی در گوشه ای بنشسته بودم
ز رنج زندگانی خسته بودم

کتابی برگرفتم تا بخوانم
که دل را شاید از غم وارهانم

چو پرده از جمال او کشیدم
صحیفه حضرت سجّاد دیدم

مناجات امام چارمین بود
نیاز و راز زَینُ العابِدین بود

چو خواندم صفحه ای آرامش دل
مرا از خواندنش گردید حاصل

بخود گفتم تو با طبعی که داری
چرا اوقاتِ خود باطل گذاری

بنظم آور دعاهایی که این سان
بود بالاتر از گفتار انسان

جواب آمد مرا از کز در گِه پیر
اجازت نیست گفتم خامه بر گیر

یکی نامه بدان درگاه بنگار
اجازت خواه بر این کار دشوار

چو پایان یافت این گفت و شنودم
چنان کردم که با خود گفته بودم

نوشتم نامه سر تا پای توقیر
به درگاه بلند حضرت پیر

مراد و پیشوای اهل ایمان
دل آگاه زمان و قطب دوران

وصیّ تخت و تاج نعمت اللّه
همانا حضرت رضاعلیشاه

پس از چندی جواب آمد که آری
نکو باشد اگر همّت گماری

و لیکن چون دعاها هست بسیار
برای تو بود این کار دشوار

همان بهتر که بر بندی کمر را
که تا نظم آوری خَمس عَشَر را

دعا که حضرت سجّاد گفته
در آن دریا بسی دُرها نهفته

دعای دیگرش نامش کُمیل است
علی فرموده و گنجی است دربست

نیاز بنده ای پیش خداوند
نباشد در جهان با او همانند

حسین بن علی فرموده

عَرَفَه نیز باشد از دعاها
یکی دریای مروارید غلطان
اگر این هر سه را نظم آری
چو خواندم نامه را دلشاد گشتم
به باری خواستم یکتا خدا را
دعاهایی که مثلش کس نبینند
سخن‌ها که امام آورده بر لب
گرفته چشمه از فیض الهی
نخست آسان نمود این کارِ مشکل
مرا بیم آمد از بی‌مایه بودن
ز بیم اندیشه ای آمد پدیدار
یکی مرغ پریدن کرده آغاز
یکی بی دست و پا افتاده در راه
از آن سو داشتم امّید بسیار
کند مشکل گشایی همّت پیر
بود لطف بزرگان هر که را یار
بدین سان کار را آغاز کردم
هر آنگه فرصتی آمد به دستم
سرُودم چند بیتی تا به پایان
سخن را با بیانی ساده گفتم
همان هایی که خود پرهیز کارند
همیشه دستشان در کار باشد
پی توشه برای آن جهانند
ره مردان حق دارند در

انشا
نیاز بنده بر درگاه یزدان
ز خود نیکو اثر باقی گذاری
ز بند و رنج و غم آزاد گشتم
که تا نظم آورم هر سه دعا را
ز دل برخاسته بدل نشیند
ادا گشته بر آن ها حقّ مطلب
ز دلها می‌برد سنگ سیاهی
سپس بیم وامید افتاد در دل
امید از لطف بر سر سایه بودن
که هرگز بر نیاید از تو این کار
چو عُنقا کی تواند کرد پرواز
دَوَد کَی هم چو آهو حاش لِلّه
که باشد همّت پیرم مددکار
ز غم بخشد رهایی همّت پیر
بر او آسان شود هرکارِ دشوار
درِ گنج سخن باز کردم
که با خود گوشه ای تنها نشستم
رسید این کار خوش آغاز و بنیان
برای مردم آزاده گفتم
پی خشنودی پروردگارند
و لیکن روی دل با یار باشد
خدا را از صمیم قلب خوانند
عذاب آخرت را چاره اندیش
کلام اَولِیاءُ اللّه

پیش ... خوانند

چوخودراه سخن باحق نداند ... گره از کار مشکل برگشاید

دعایی کاین چنین از دل برآید ... مرا توفیق یزدان رهنمون گشت

بدین منوال سالی بیش بگدشت ... نیازی از موفّق آمدش نام

دعاهای سه گانه یافت انجام ... کنم تقدیم با تعظیم و توفیر

کنون بر آستان حضرت پیر ... برد رانِ ملخ پیش سلیمان

من واین ارمغان موری بدندان ... چو برگ سبز برگیرند آن را

امیدم آنکه بپذیرند آن را ... بروحم فیضِ اَلحَمدی رسانند

برادر های ایمانی بخوانند

موفّق را به نیکی یاد آرند
روانش با دعایی شاد دارند

دعـای کمیــل

بِسـمِ اللّهِ اَلرحـمنِ اَلرحیـمِ

اَللّـهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتي وَسِـعَتْ كُـلَّ شَـيْءٍ وَ بِقُوَّتِـكَ الَّتي قَهَـرْتَ بِهـا كُـلَّ شَـيْء وَ خَضَـعَ لَهـا كُـلُّ شَـيء وَ ذَلَّ لَهـا كُـلُّ شَـيء وَ بِجَبَرُوتِكَ الَّتي غَلَبْتَ بِها كُـلَّ شَـيء وَ بِعِزَّتِـكَ الَّتي لا يَقُـومُ لَهـا شَـيءٌ وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتي مَلأَتْ كُلَّ شَيء وَ بِسُلْطانِكَ الَّذي عَلا كُلَّ شَـيء ، وَ بِوَجْهِـكَ الْباقي بَعْدَ فَنـاءِ كُـلِّ شَـيء وَ بِأَسْـمائِكَ الَّتي مَلأَتْ أرْكـانَ كُـلِّ شَـيءٍ وَ بِعِلْمِكَ الَّذي أَحاطَ بِكُلِّ شَيء وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذي أَضاءَ لَـهُ كُـلُّ شـيء ، يـا نُورُ يا قُدُّوسُ يا أَوَّلَ الأَوَّلِينَ وَ يا آخِرَ الآخِرِينَ.

بنام خداوند بخشنده مهربان

خداوندا از تو درخواست می‌کنم به رحمتت که همه چیز رافراگرفته وبه نیرو و توانایی ات که به واسطه آن بر همه چیز چیره و غـالب هسـتی، همـه چـیز در پیش آن فروتن و در برابر آن خوار است و به بزرگـواریت کـه با آن برهمـه غلبـه یـافته‌ای و بـه عـزّت و قـدرتت کـه هیچ‌چـیز را در برابر آن نـیروی پایـداری و مقـاومت نیسـت و بـه بزرگیت که همه جهان را احاطه کرده و به پادشاهیت که برهمـه چـیز برتـری و بلنـدی یافته است و به ذّات مقدّست که بعد از نیستی جهان هم‌چنان پایـدار و برقـرار خواهـد بود و به نام‌های شریفت که همه‌جا و همه‌چیز را پر کـرده اسـت و بـه دانشـت کـه بـر همه چیز احاطه نمـوده و بـه نـور ذاتت کـه بر همـه چـیز روشـنی بخشـیده اسـت. ای روشنایی بخش و ای پاک و منزّه از همـه عیب، ای آن کـه پیش از همـه بـوده و بعد از همه خواهی بود.

به نام آن که دادار جهان است
که هم بخشنده و هم مهربان است

خداوندا کریما کردگارا	بر آرم سوی تو دست دعا را
بحقّ رحمتت ای خالق پاک	که بگرفته سراسر خاک و افلاک
بحقّ قدرتت ای پاک داور	که باشی چیره بر عالم سراسر
همه آن را سرِ تعظیم در پیش	تمام آن را سرِ تسلیم از خویش
به نیروی و بزرگیت که با آن	شدستی چیره بر هر چیز آسان
بحقّ عزّتت ای حیّ داور	که نتوان ایستادش در برابر
بحقّ کبریاییت خدایا	
بحقّ پادشاهیّت الها	که پر کرده همه چیز وهمه جا
بوجه باقیت ای ذات یکتا	که دارد سروری بر کلّ اشیا
به اسماء شریفت پاک یزدان	همه فانی تویی باقی وبرجا
بعلم ذاتیت کز عرش اعلی	

به نور ذات تو که کرده روشن   که پر کرده همه اعیان و ارکان
تویی نور و تویی پاک از همه عیب   احاطه باشدش بر هر چه اشیا
تویی آغازِ هر آغاز و بنیان   همه اشیاء را بر وجه احسن
تو که پیش از همه بودی در آغاز   منزّه از همه نقصی و از ریب
تویی انجامِ هر انجام و پایان
بخواهی بود خود بعد از همه باز

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تَهْتِكُ الْعِصَمَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تُنْزِلُ النِّقَمَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تُغَيِّرُ النِّعَمَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تَحْبِسُ الدُّعاءَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تُنْزِلُ الْبَلاءَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لي كُلَّ ذَنْب اَذْنَبْتُهُ وَ كُلَّ خَطيئَة اَخْطَأتُها.

خدایا بیامرز برای من گناهانی راکه پرده‌های عصمتم را پاره می‌کند. خدایا بیامرز از من گناهانی را که موجب نزول بلا وگرفتاری می‌شود.خدایا ببخشای بر من گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد. خدایا ببخشای بر من گناهانی را که باعث ردّ دعا و بی‌اثر ماندن آن می‌شود. خدایا ببخشای برمن گناهانی که بلا نازل می‌کند. خدایا ببخشای برمن هرگناهی که کرده‌ام و هر لغزشی که از من سرزده است.

خدایا آن گناهانم ببخشا   که درّد پرده های عصمتم را
خدایا آن گناهانم ببخشا   که نقمتها فرود آرد ز بالا
خدایا آن گناهانم ببخشا   که نعمت‌ها دهد تغییر بر ما
خدایا آن گناهانم ببخشا   که بر بندد به من راه دعا را
خدایا آن گناهانم ببخشا   که چون باران فرود آرد بلا را
خداوندا ببخشا آنچه دارم   ز عصیان و گناه بی شمارم

اَللّٰهُمَّ اِنّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَ اَسْتَشْفِعُ بِكَ إلى نَفْسِكَ وَ أَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أن تُدْنِيَني مِنْ قُرْبِكَ وَ أَنْ تُوزِعَني شُكْرَكَ وَ أَنْ تُلْهِمَني ذِكْرَكَ.

خداوندا با یاد تو به تو نزدیکی می‌جویم و تو را در برابر خودت شفیع قرار می‌دهم و با پشتگرمی به بخششت از تو درخواست می‌کنم که مرا بخود نزدیک سازی و به سپاسگزاری‌ات وادارم فرمایی ویادت را در دلم اندازی.

خداوندا به یادت راه پویم   که تا بر آستانت را جویم
شفاعت بار الها از تو خواهم   که بگشایی بسوی خویش راهم
شوم بر در گه جود تو سائل   که تا سازی بقرب خویش نائل
ز شکر خود نصیب من نمایی   بذکرت باب الهامم

گشـــــــــــــــــــــــایی

اَللّهُمَّ إني أَسْأَلُكَ سُؤالَ خاضِع مُتَذَلِّل خاشِع أن تُسامِحَني وَ تَرْحَمَني وَ تَجْعَلَني بِقِسْمِكَ راضِياً قانِعاً، وَ في جَميعِ الأَحوال مُتَواضِعاً.

خداوندا همانند بنده‌ای که فـروتن و خـوار و ترسـان اسـت از پیشـگاهت درخواست می‌کنم که بر من آسان گیری و رحم کنی و به آنچه نصیبم کرده‌ای خشـنود و قانع گردانی و در همه حال مرا فروتن داری.

خدایـــا رو بدرگـــاه تـو دارم | بسـویت دسـت حـاجت را بـــــــــــــــرآرم
بخـــــواهم از درت ای ربّ ذوالـــــــــــــمّن | سـرا پـا خـوار و ترسـان وفـــــــــــــروتن
که بر من سهل گیری رحـم آری | به قسمت قـانع و خشـنود داری
تواضع بهره‌ام سازی بهـــر حـــــــــــــــال | فـــروتن داریم در کـــلّ احـــــــــــــوال

اَللّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فاقَتُهُ وَ اَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدائِدِ حاجَتَهُ وَ عَظُمَ فيما عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ.

بار خدایا از تو درخواست می‌کنم مانند کسی که بی‌چارگی‌اش شدّت یافته و در هنگام سختی حاجت نیازمندی خود را بدرگاهت آورده و به آنچه نزد تو (از لطف وکرم) سراغ دارد رغبتش زیاد شده باشد.

خداونـــدا تو را خـــوانم بهر حـــــــــــــال | بسان آن که محتـاج اسـت و بد حـــــــــــــال
شـایـد گشـته او را سـخت جـــــــان کـــــــاه | بـه حـاجت روی آورده بـه درگـــــــــــــاه
مـــر او را رغبـــتی باشـــد فـــــــــــراوان | بـه آنچـه داری از الطـاف و احســـــــــــان

اَللّـهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُكَ، وَ عَلا مَكانُكَ، وَ خَفِي مَكْرُكَ، وَ ظَهَرَ اَمْرُكَ وَ غَلَبَ قَهْرُكَ، وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ، وَ لا يُمْكِنُ الْفِرارُ مِنْ حُكُومَتِكَ.

خداوندا پادشاهیت بزرگ وجایگاهت عالی است. تدبیرت پنهان وفرمانت آشکار و قهرت غالب و قدرتت جاری است و فرار از حیطهٔ فرمانروایت امکان پذیر نیست.

خداونـدا بـزرگت پادشـاهی است | بلنـــدت پایگـــاه و جایگـــاهی است
بـه دشـمن مکـر تـو پنهـان بکـــــــــار است | و لیکن امـر تـو بس آشـکار اســـــــــــت
خدایا قهر تو چیره است بـر ما | نفوذ قدرتت جـاری اسـت هر جا
خداونـــدا نـــدارد هیـــچ امکـــــــــان | شـــدن از امـــر و فرمـــانت گریـــــــزان

اَللّهُمَّ لا أجِدُ لِذُنُوبي غافِراً وَ لا لِقَبائِحي ساتِراً وَ لا لِشَيء مِنْ عَمَلِي الْقَبيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَيْرَكَ لا اِلـهَ إلاّ أنْتَ، سُبْحانَكَ وَ بِحَمْدِكَ، ظَلَمْتُ نَفْسي وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلي وَ سَكَنْتُ إلى قَديمِ ذِكْرِكَ لي وَ مَنِّكَ عَلَيَّ.

خدایا جز تو کسی را نمی‌یابم که آمرزنده‌ی گناهانم و پوشاننده زشتی‌هایم و تبدیل کننده‌ی کردارهای زشتم به خوبی‌ها باشد. جز تو خدایی نیسـت، از همه‌ی بـدی

ها پیراسته وبه همه‌ی خوبی‌ها آراسته‌ای. من بخود ستم کردم وبه نادانی تجرّی جستم وبه واسطه‌ی یادآوری دیرینت از من وبخشش بی‌منّتت بر من آرامش یافتم.

خــدایا بــر گناهــانم سراسر	نیـابم چـون تـو آمرزنـده دیگر
نه جز تو کس توانم کرد پیـــدا	کـه زشـتی هـای من پوشد ســرا پا
نــه جز تــو کس مــرا زشــتّیِ کــردار	بَدل سازد مـرا بـه نیکـویی رفتـــار
خدایا نیسـت غـیر از تـو خـــدایی	تو پاکی و زشتی‌ها جدایی
کریمـــا بس ســـتم بر خـــویش کـــردم	ز نـادانی تجـرّی بر خـویش کـــردم
ز دیرین یاد تو بگــرفتم آرام	باحسـانت شــدم آســوده ز آلام

اَللّهُمَّ مَوْلاي كَمْ مِنْ قَبيحٍ سَتَرْتَهُ وَ كَمْ مِنْ فادِحٍ مِنَ الْبَلاءِ اَقَلْتَهُ وَ كَمْ مِنْ عِثارٍ وَقَيْتَهُ وَ كَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَ كَمْ مِنْ ثَناءٍ جَميلٍ لَسْتُ اَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ.

ای خدای من و مولای من چه کارهای زشت که از من پوشانیدی وچه بار بلاهای سنگینی که از دوشم برداشتی و چه لغزش‌ها که مرا از آن ها نگه‌داشتی و چــه ناپسندی که برطرف کردی و چـه تعریف‌هـای نیـک ازمن کـه سـزاوار نبـودم برزبان‌هـا جاری ساختی.

خـداونــــدا کریمــــــا بـــــــار الهــــــا	تویی مولی و من عاجز ســرا پا
چه زشتی ها از من مســتور کـــــــردی	چه سختی هـا کـه از من دور کـــــــردی
چه لغزش ها که گشتی زان نگهـــــــدار	چه ناخوش ها که کردی دفـع آزار
بســـا کــز نــام نیــک من جهـــــــان را	نمـودی پـر نبودم در خـور آن را

اَللّهُمَّ عَظُمَ بَلائي وَ اَفْرَطَ بي سُوءُ حالي، وَ قَصُرَتْ بي اَعْمالي وَ قَعَدَتْ بي اَغْلالي وَ حَبَسَني عَنْ نَفْعي بُعْدُ اَمَلي وَ خَدَعَتْنِي الدُّنْيا بِغُرُورِها وَ نَفْسي بِجِنايَتِها، وَ مِطالي

بارخدایا گرفتاریم بزرگ وبدحالیم از حدّ درگذشته و در اعمال و بندگی کوتاهی ورزیده‌ام و بندهای هوی و هوسِ نفسانی زمین گیرم کرده و دوری آرزو از آنچـه سـود من درآن است بـازم داشـته و دنیـا بـه غـرور خـود مـرا فـریب داده ونفس بـه جنـایت وسهل‌انگاری خود گمراهم ساخته است.

خداونـــدا بلایم بس عظیم است	چـو بد حـالی کـه بهـرم پـر زبیم است
قصـور و کـوتهی کـردم در اعمـــــــال	زمین گــیرم نمــوده بنــد اغلال
مــــرا دوری آمــــال گرانــــــــبار	شده مـانع ز سـود و نفـع بســــــیار
دگـر دنیـا غـرور آورده در پیش	فـریبم داده بـا بازیچـــه‌ی خـــــــویش

بسی نیرنگ و مکر آورده در کار	ز سهل انگاری من نفس مکّار

یا سَیِّدي فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أن لا یَحْجُبَ عَنْكَ دُعائي سُوءُ عَمَلي وَ فِعالي وَ لاتَفْضَحْني بِخَفِي مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنْ سِرّي وَ لا تُعاجِلْني بِالْعُقُوبَةِ عَلی ما عَمِلْتُهُ في خَلَواتي مِنْ سُوءِ فِعْلي وَ إساءَتي وَ دَوامِ تَفْریطي وَ جَهالَتي وَ كَثْرَةِ شَهَواتي وَ غَفْلَتي.

ای آقای من به عزّتت قسم از تو مسألت می‌نمایم که بدی رفتار و زشتی کردارم مانع اجابت دعایم نشود و به آنچه از اسرار پنهانم آگاهی رسوایم نسازی و در پاداش دادن به آنچه از کار بد وکردار زشت در پنهانی انجام داده‌ام و زیاده روی و دوام نادانی وبسیاری خواهش‌های نفسانی و زیادی غفلتم شتاب نفرمایی.

بحقّ عزّت تو خواستارم	خدایم سرورم پروردگارم
نگردد باعث ردّ دعایم	که رفتار بد و کردارهایم
نهانم نزد تو باشد هویدا	به پنهانم نسازی زار و رسوا
برای کثرت شهوات و غفلت	پی تفریط بسیار جهالت
که هستم از بدی هایم پشیمان	نگردی در عذاب من شتابان

وَ كُنِ اللّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لي في كُلِّ الأحوالِ رَؤوفاً وَ عَلَي في جَمیعِ الاُمُورِ عَطُوفاً.

بارالها تو را به عزّت قسم می‌دهم که درهمه‌ی احوال با من رؤف و در همه کارها با من مهربان باشی.

بهر حالم نظر از مهر افکن	بحقّ عزّتت ای ربّ ذوالمّن
رؤف و مهربان ای ربّ دادار	همیشه باش با من در همه کار

اِلهي وَ رَبّي مَنْ لي غَیْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرّي وَ النَّظَرَ في اَمْري.

ای خدای من و پروردگار من غیر از تو کیست که زیان و ضرر خود را از او خواهان و نظر توجّه به کارم را از خواستار گردم.

بجز تو ملجایی دیگر ندارم	خداوند من و پروردگارم
نظر اندازد از لطفش به کارم	کز او خواهم کند دفع مضارم

اِلهي وَ مَوْلاي اَجْرَیْتَ عَلَي حُكْماً اِتَّبَعْتُ فیهِ هَوی نَفْسي، وَ لَمْ اَحْتَرِسْ فیهِ مِنْ تَزْیینِ عَدُوّي، فَغَرَّني بِما اَهْوی وَ اَسْعَدَهُ عَلی ذلِكَ الْقَضاءُ، فَتَجاوَزْتُ بِما جَری عَلَيَّ مِنْ ذلِكَ بَعْضَ حُدُودِكَ، وَ خالَفْتُ بَعْضَ اَوامِرِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلي في جَمیعِ ذلِكَ،وَ لا حُجَّةَ لي فیما جَری عَلَيَّ فیهِ قَضاؤُكَ، وَ اَلْزَمَني حُكْمُكَ وَ بَلاؤُكَ.

ای خدای من و مولای من بر من حکم و فرمانی جاری و صادر فرمودی ولی در انجام آن از هوای نفسم پیروی نمودم و از آرایشگری این دشمن حذر نکرده و خود

را حفظ نکردم. او مرا همان‌گونه که می‌خواست فریب داد و قضا و قدر در این کار به او کمک کرد من در این جریان شوم و زیان‌بخش که بر من گذشت از اجرای بعضی از حدود و احکامت تجاوز کردم و نسبت به پاره‌ای از اوامرت مخالفت ورزیدم پس بر من است که در همه‌ی این احوال ستایش تو گویم و بر حکمی که درباره‌ی من فرمایی و بلایی که برایم لازم دانی مرا حجّت و برهانی نیست.

خدایا دادیم فرمان اجرا — ولی من پیروی کردم هوی را
در این وادی نکردم هیچ پرهیز — ز آرایشگریّ خصم و نریز
فریبم داد آن گونه که می‌خواست — قضاهم شد مساعد بهر این کار
من از انجام فرمان کرده عصیان — نهادم پا برون از خطّ فرمان
دگر از بعض احکامت زطغیان — تجاوز کرده و ورزیده عصیان
بود در کلّ این احوال بر من — ستایش کردنم ای ربّ ذوالمّن
اگر جاری شود بر من قضایت — و گر لازم شود بر من بلایت
مرا نه حجتّی باشد نه برهان — چرا که گشته‌ام مستوجب آن

وَ قَدْ اَتَيْتُكَ يا اِلـهي بَعْدَ تَقْصيري وَ اِسْرافي عَلى نَفْسي مُعْتَذِراً نادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقيلاً مُسْتَغْفِراً مُنيباً مُقِرّاً مُـذْعِناً مُعْتَرِفـاً، لا أجِـدُ مَفَـرّاً مِمّا كـانَ مِنّي، وَ لا مَفْزَعـاً اَتَوَجَّهُ إليـه في أمْـري، غَيْـرَ قَبُولِـكَ عُـذْري، وَ اِدْخالِكَ اِيّايَ في سَعَة رَحْمَتِكَ.

اینک ای خدای من از این همه کوتاهی و زیاده‌روی که بر خود روا داشته‌ام رو بدرگاه تو آورده‌ام در حالی‌که پوزش خواه و پشیمانم و با عجز و انکسار، بخشش طلب و آمرزش جوی و توبه‌کارم و به گناهان خود اقرار و اذعان و اعتراف دارم و برای گرفتاری‌ام گریزگاهی و برای رسیدگی به کارم پناهی جز این که پوزشم رابه پذیری ومرا در سایه رحمت گسترده خودگیری نمی‌یابم .

بدرگاهت خدایا رو نهادم — پس از تقصیر و اسراف زیادم
زبانم عذر خواه و دل پشیمان — به حال انکسار و زار ونالان
جبین بر خاک استغفار سوده — مقرّ و معترف اذعان نموده
گریزم را نمی یابم گذرگاه — در آنچه سرزده از من در این راه
پناهگاهی برای خود نیابم — که تا در کار خود آن سو شتابم
بغیر از این که عذرم در پذیری — مرا در سایه‌ی رحمت بگیری

اَللّـهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْري، وَ ارْحَمْ شِدَّةَ ضُرّي، وَ فُكَّني مِنْ شَدِّ وَثاقي.يا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَني، وَ رِقَّةَ جِلْدي، وَ دِقَّةَ عَظْمي، يا مَنْ بَدَأَ خَلْقي وَ

ذِكْري وَ تَرْبِيَتي وَ بِرّي وَ تَغْذِيَتي هَبْني لاِبْـتِداءِ كَرَمِكَ، وَ سالِفِ بِرِّكَ بي.

خداوندا پوزشم را به پذیر و برشدّت بدحالیم و زیانکاریم رحم کن و از بندِگرانم رهایی بخش. پروردگارا بر ناتوانی تن و نازکی پوست و سستی استخوانم ترحّم فرما. ای آن که مرا آفریدی و یادم کردی و پرورشم دادی و به من نیکی کردی و روزیم دادی بامن برهمان کرمِ نخستین باش و احسان پیشین را از من دریغ مدار.

ز من بپذیر یارب پوزشم را — زیانکارم ببخشا لغزشم را

رهایی بخش بر این بند گرانم — ترحّم کن که رفت از کف عنانم

نما رحمی بجسم ناتوانم — که زار ولاغر وسست استخوانم

تویی که خلقتم آغاز کردی — بیادم سوی خود ره باز کردی

مرا پروردی و احسان نمودی — درِ روزی برویم بر گشودی

کرم فرمای با من همچو آغاز — به احسان قدیمت کن سرافراز

يا اِلـهي وَ سَيِّدي وَ رَبّي، اَتُراكَ مُعَذِّبي بِنارِكَ بَعْدَ تَوْحيدِكَ، وَ بَعْدَ مَا انْطَوى عَلَيْهِ قَلْبي مِنْ مَعْرِفَتِكَ، وَ لَهِجَ بِهِ لِساني مِنْ ذِكْـرِكَ، وَ اعْتَقَـدَهُ ضَميري مِنْ حُبِّكَ، وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافي وَ دُعائي خاضِعاً لِرُبُوبِيَّتِكَ، هَيْهـاتَ أَنْتَ اَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ، أَوْ تُبَعِّدَ مَنْ أَدْنَيْتَـهُ، اَوْ تُشَـرِّدَ مَنْ آوَيْتَـهُ، اَوْ تُسَلِّمَ اِلَى الْبَلاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَ رَحِمْتَهُ.

ای خدای من و ای پروردگار من آیا پس از اقرارم ب ریکتایی تو و لبریز شدن وجودم از شناسایی تو و گویایی زبانم به یاد تو و مالامال شدن دلم از دوستی تو و هم چنین پس از صدق اعترافم به بندگی تو و خواندنم ترا با فروتنی به پروردگاری خویش باز باور کنم که مـرا بـه آتش سـوزانت عـذاب دهی. هیهـات تـو بخشـنده‌تر از آنی کـه پرورش داده خود را تباه گذاری و نزدیک ساخته به خود را دور سازی و پناهنده خود را از در برانی و آن که را تحت کفایت و مورد رحمت قرار داده‌ای بدست بلا سپاری.

خدایا رو بـدرگاه تـو دارم — کـه تـو مـولایی و پروردگـارم

پس از اقـرار بـر توحیـد ذاتت — دلم لبـریز عرفـان صفـاتت

زبان با یاد تو پیوسته گویا — دل من پر زحبّ تو سـراپا

دلم بـر بندگّـیت کـرده اقـرار — تـرا خوانـده خشـوعش آمـده بـار

دگـر آیـا تـوانم داشـت تشـویش — کـه سـوزانی مـرا در آتش خـویش

ولی هیهـات این نَبـوَد سـزاوار — ز تـو بخشـنده‌ای بـا رحم بسـیار

کـه بگـذاری تبـاه و زار و نـالان — کسـی را کش بـپروردی بـه احسـان

چگونـه دور سـازی از درِ خـویش — کسـی را کش دهی جا در بر خـویش

کجـا داری روا خـواهی پریشـان — کسـی را کـز پنـاهت بـوده شـادان

و یـا انـدر بـلا آن را

گــــــــــــــــذاری که او را سرپـــرست و غمگســـــــــــــاری

وَ لَيْتَ شِعْري يا سَيِّدي وَ اِلـهي وَ مَوْلايَ، اَتُسَلِّطُ النّارَ عَلى وُجُوه خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ ساجِدَةً، وَ عَلى اَلْسُن نَطَقَتْ بِتَوْحيدِكَ صادِقَةً، وَ بِشُكْرِكَ مادِحَةً، وَ عَلى قُلُوب اعْتَرَفَتْ بِإلهِيَّتِكَ مُحَقِّقَةً، وَ عَلى ضَمائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتّى صارَتْ خاشِعَةً، وَ عَلى جَوارِحَ سَعَتْ إلى أوْطانِ تَعَبُّدِكَ طائِعَةً، وَ اَشارَتْ بِاسْتِغْفارِكَ مُذْعِنَةً، ما هكَذَا الظَّنُّ بِكَ، وَ لا اُخْبِرْنا بِفَضْلِكَ عَنْكَ، يا كَريمُ.

کاش می‌دانستم ای آقای من و مولای من آیا آتش را مسلّط می‌سازی بر چهره‌هایی که در برابر عظمت و بزرگی تو به سجده افتاده‌اند و بر زبان‌هایی که صادقانه بیکتایی‌ات گویا وبه سپاسگزاریت ستاینده‌اند و بر قلب‌هایی که از روی تحقیق به خداییت اقرار کرده‌اند یا بر دل‌هایی که پرتو دانش برآن ها تابیده و در نتیجه خاشع شده‌اند یا بر اندام‌هایی که از راه فرمانبرداری و اطاعت در پرستشگاه‌های بندگیت شتافته‌اند و با اقرار به گناهان خود در آمرزش و بخششت را کوبیده‌اند؟ نه چنین است ای خدای بزرگوار بر تو چنین گمانی نمی‌رود و از فضل و کرم تو چنین در نیافته‌ایم .

تویی آقا تویی معبود ومولی — بدانم کاش این مطلب که آیا؟
بسوزانی بخاک افتاده رخسار — سجودت بر بزرگی کرده بسیار
بسوزانی زبانی کو بهر کار — بُده توحید گو با صدق گفتار

بسوزانی زبانی را که هر آن — پی شکر تو گشته مدح گویان
بسوزی قلب‌های کرده اقرار — به معبودیت با تحقیق بسیار
بسوزانی تو دلهای شناسا — که خاشع گشته و ترسان سراپا
بسوزی عضوهای سر بفرمان — براه بندگّیِ تو شتابان
بسوزی عضوهای گام بردار — پی آمرزشت با حال اقرار
ز درگاه تو هرگز این گمان نیست — ز فضلت غیر عفو ناتوان نیست

يا رَبِّ وَ اَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفي عَنْ قَليل مِنْ بَلاءِ الدُّنْيا وَ عُقُوباتِها، وَ ما يَجْري فيها مِنَ الْمَكارِهِ عَلى أهْلِها، عَلى أنَّ ذلِكَ بَلاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَليلٌ مَكْثُهُ، يَسيرٌ بَقاؤُهُ، قَصيرٌ مُدَّتُهُ، فَكَيْفَ احْتِمالي لِبَلاءِ الآخِرَةِ، وَ جَليلِ وُقُوعِ الْمَكارِهِ فيها، وَ هُوَ بَلاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَ يَدُومُ مَقامُهُ، وَ لا يُخَفَّفُ عَنْ اَهْلِهِ، لاَنَّهُ لاَ يَكُونُ إلاّ عَنْ غَضَبِكَ وَ انْتِقامِكَ وَ سَخَطِكَ، وَ هذا ما لا تَقُومُ لَهُ السَّماواتُ وَ الأرْضُ، يا سَيِّدي فَكَيْفَ لي وَ أنَا عَبْدُكَ الضَّعيفُ الذَّليلُ الْحَقيرُ الْمِسْكينُ الْمُسْتَكينُ.

پروردگارا تو، ناتوانی و درماندگی مرا در برابر اندکی از گرفتاری‌های دنیا و شکنجه‌های آن و ناگواری‌هایی که بر اهل آن روی آوَرَد می‌دانی، با این که این

گرفتاری و ناتوانی درنگش کم، پایداریش اندک و زمانش کوتاهست، پس چگونه تاب سختی آن جهان و گرفتاری‌ها بزرگ آن را بیاورم که زمانش طولانی و جایگاهش جاودانی است و برای گرفتاران آن تخفیف و سبک کردنی نیست زیرا که این بلاروی نیاورد مگر از خشم و انتقام و ناخشنودی تو و این چنان بلایی است که آسمانها و زمین تاب مقاومت آن را ندارند، ای آقای من پس براین بنده تو که ناتوان و خوار،کوچک وبی‌مقدار و درمانده و زار است چه خواهد گذشت .

خداوندا تو دانی ناتوانم — به اندک سختی ورنج جهانم
به آنچه بگذرد بر اهل دنیا — بدیها و عقوبتها بلاها
اگر چه این بلا ناپایدار است — زمانش کوته اندک قرار است
چگونه طاقت آوردن توانم — چو روی آرد بلای آن جهانم
که در آن رنج و سختی‌ها بزرگ است — بلایی دیر پای و بس سترک است
گرفتاری در آنجا جاودانیست — سبک کردن برای اهل آن نیست
چرا کز انتقامت حاصل آید — هم از تندی و خشمت واصل آید
چنان که تاب نارد در برابر — زمین آسمان‌هایش سراسر
پس ای مولای من مولای ذوالمّن — چه بر من بگذرد صد وای بر من
من آن بنده که زار و ناتوانم — حقیر و عاجز و افسرده جانم

یا اِلهي وَ رَبّي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلايَ لأيِّ الأُمُورِ اِلَيْكَ اَشْكُو، وَ لِما مِنْها أضِجُّ وَ اَبْكي، لألِيمِ الْعَذابِ وَ شِدَّتِهِ، أمْ لِطُولِ الْبَلاءِ وَ مُدَّتِهِ، فَلَئِنْ صَيَّرْتَني لِلْعُقُوباتِ مَعَ أعْدائِكَ، وَ جَمَعْتَ بَيْني وَ بَيْنَ أهْلِ بَلائِكَ، وَ فَرَّقْتَ بَيْني وَ بَيْنَ أحِبّائِكَ وَ أوْليائِكَ، فَهَبْني يا إلهي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلايَ وَ رَبّي صَبَرْتُ عَلى عَذابِكَ، فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلى فِراقِكَ، وَ هَبْني صَبَرْتُ عَلى حَرِّ نارِكَ، فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إلى كَرامَتِكَ، أمْ كَيْفَ أسْكُنُ فِي النّارِ وَ رَجائي عَفْوُكَ.

ای خدا و پروردگار وآقا و مولای من برای کدام یک از امور و سختی‌ها نزدت شکایت کنم و برای کدام یک از آن ها در پیشگاهت ناله و زاری نمایم، از دردناکی عذاب و شدّت آن یا طولانی بودن بلاو مدّت آن، پس اگر مرا شکنجه‌ها با دشمنانت قرار دهی و با اهل بلایت یک جا گردآوری و میان من و دوستان و اولیائت جدایی افکنی بداحال من. ای خدا و آقا و مولی و پروردگار من ببخش مرا گیرم بر عذابت صبر نمودم چگونه دوریت راتحمّل کنم از من درگذر گیرم در گرمی آتشت صبر کردم چگونه از بخششت چشم پوشیده بردباری کنم یا چگونه امیدم به عفو تو و جایم در آتش باشد.

خداوندِ من ای پروردگارم — تویی مولی وصاحب اختیارم
شکایت از چه‌ها پیش آورم من — بنالم از کدام ای ربّ ذوالمّنِ
ز سختیّ عذای و شدّت — و یا طول بلا و مدّت آن

آن — مرا با دشمنانت
اگر راه شکنجه پیش آری — واگذاری
من و اهل بلایت را خدایا — نمایی جمع و گردآری بیک جا
ز خیل دوستان و اولیایت — جدا سازی چه سازم با بلایت
خداوند من ای آقا و مولی — بحقّ خود گناهم را ببخشا
گرفتم بر عذابت صبر دارم — ز دوریّت چگونه طاقت آرم
ز سوز آتشت ناید خروشم — ولی از بخششت چون چشم پوشم
چگونه من در آتش گیرم آرام — که امیّدم بعفو تو بود تام

فَبِعِزَّتِكَ يا سَيِّدى وَ مَوْلايَ اُقْسِمُ صادِقاً لَئِنْ تَرَكْتَني ناطِقاً لاِضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِها ضَجيجَ الآمِلينَ، وَ لأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُراخَ الْمَسْتَصْرِخينَ، وَ لأبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكاءَ الْفاقِدينَ، وَ لأُنادِيَنَّكَ اَيْنَ كُنْتَ يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنينَ، يا غايَةَ آمالِ الْعارِفينَ، يا غِياثَ الْمُسْتَغيثينَ، يا حَبيبَ قُلُوبِ الصّادِقينَ، وَ يا اِلهَ الْعالَمينَ.

پس ای آقا و مولای من به عزّت صادقانه سوگند می‌خورم اگر مرا بین اهل دوزخ گویا گذاری هر آینه با ناله‌ای چون ناله آرزومندان به پیشگاهت بنالم و با فریادِی چون فریادِ دادخواهان به درگاهت فریاد زنم و مانند بچه مردگان به آستانت زاری کنم و تو را با فریاد ندا دهم: کجایی ای ولی مؤمنان و ای منتهی آرزوی عارفان و ای دادرسِ دادخواهان و ای محبوب دل‌های صادقان و ای خدای جهان و جهانیان.

پس ای آقای من معبود و مولی — بحّق عزّتت ای ذات یکتا
خورم سوگند با صدق وبزاری — زبانم را اگر گویا گذاری
میان اهل دوزخ زار و نالان — بر آرم آرزومندانه افغان
بنالم بر درت با گریه آنسان — که صاحب ناله‌ها نالند از آن
چو بچّه مردگان هردم زنم داد — کنم زاری ترا خوان بفریاد
بر آرم هر زمان با ناله آوای — کجایی تو ولیّ مؤمنان وای
نهایت آرزوی عارفانی — پناه ملجأ درماندگانی
حبیب قلبهای صدق جویان — اله العالمین و حیّ سبحان

أَفَتُراكَ سُبْحانَكَ يا إلهي وَ بِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فيها صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ فيها بِمُخالَفَتِهِ، وَ ذاقَ طَعْمَ عَذابِها بِمَعْصِيَتِهِ، وَ حُبِسَ بَيْنَ اَطْباقِها بِجُرْمِهِ وَ جَريرَتِهِ، وَ هُوَ يَضِجُّ إِلَيْكَ ضَجيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ، وَ يُناديكَ بِلِسانِ أَهْلِ تَوْحيدِكَ، وَ يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ، يا مَوْلايَ فَكَيْفَ يَبْقى فِي الْعَذابِ وَ هُوَ يَرْجُو ما سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ، أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النّارُ وَ هُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَ

رَحْمَتَكَ، اَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهيبُها وَ أنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ تَرى مَكانَـه، اَمْ كَيْـفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفيرُها وَ أنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ، اَمْ كَيْـفَ يَتَقَلْقَـلُ بَيْنَ اَطْباقِهـا وَ أنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ، اَمْ كَيْـفَ تَزْجُـرُهُ زَبانيَتُهـا وَ هُـوَ يُناديـكَ يـا رَبَّهُ، اَمْ كَيْـفَ يَرْجُو فَضْلَكَ في عِتْقِهِ مِنْها فَتَتْرُكُهُ فيها، هَيْهاتَ مـا ذلِـكَ الظَّنُ بِـكَ، وَ لاَ الْمَعْـرُوفُ مِنْ فَضْـلِكَ وَ لا مُشْـبِهٌ لِمـا عـامَلْتَ بِـهِ الْمُوَحِّدينَ مِنْ بِـرِّكَ وَ اِحْسانِكَ.

ای خدای من که از همه زشتی‌ها پیراسته و به همه خوبی‌ها آراسته‌ای آیا برخود می‌بینی ومی‌پسندی صدای بنده‌ای مسلمان را از دوزخ بشنوی که به سزای نافرمانی‌اش به بندافتاده وبه علّت گنه‌کاریش مزه عذاب را می‌چشد و برای جرم و جنایتش میان طبقه‌های دوزخ زندانی شده و آرزومندانه به درگاهت می‌نالد و با زبان یکتا پرستان ترا می‌خواند و دست توسّلش به دامن پروردگاری‌ات دراز است. ای آقای من چگونه شایسته است در عذاب باقی باشد درحالی‌که او چون گذشته به شکیبایی و بردباریت امیدوار است و چگونه گرمی آتش او را بیازارد درحالیکه آرزوی فضل و رحمتت را دارد و چگونه شعله آتش او را بسوزاند در حالی‌که آوازش را بشنوی و جایش را بنگری و چگونه زبانه آتش اورا فروگیرد در حالی‌که ناتوانی‌اش رابدانی و چگونه طبقات دوزخ او را به جوش و خروش اندازد در حالی‌که تو از صدق او آگاه باشی و چگونه نگهبانان دوزخ او را آزار دهند در حالی‌که آوای اَی خدا اَی خدایِ او بدرگاهت بلند باشد و چگونه او را در آتش رها کنی در حالی‌که برای آزادی خود از آن به فضل و کرم تو امیدوار باشد. هیهات چنین گمانی به تو نمی‌رود این کار از فضل تو دور است و هیچ شباهتی با نیکی و احسانی که بیکتا پرستان کرده‌ای ندارد.

تـوبی پـاک و منّـزه ای خـدایم — ترا از جان و از دل می‌ستایم
چگونه بشنوی ای حیّ سبحان — صدای نـاله عبـدی مسلمـان
خلاف افکنده در زندان و چاهش — چشد طعم مجـازات گنـاهش
به حبس افتاده با جرم گناهان — میان بندهـای سخت زنـدان
بـدرگاهت بنالـد سخت در بند — کـه باشـد رحمتت را آرزومند
بـد انسـان خوانـدت بـا بیم و امّید — کـه آیـد از زبـان اهـل توحید
توسّل جوید و باشد ثنا خـوان — که تا برهـانیش از رنج نـیران
پس ای مولی چگونه با چـنین حال — پسندی در عـذابش زار و بد حال
نمودی پیش از اینش بردباری — کنون دارد چـنین امیّدواری
بفضل و بخشش تو آرزومند — چگونـه مانـد انـدر آتش و بند
صـدایش بشـنوی وبینیش جای — چگونه آتشش سوزد سراپای
بـدانی ناتوانیّش هُماره — چسان او را بسوزاند شراره
بـدانی راسـتی و صـدقش از جان — چسان در بندها باشد هراسان
بلندش یارب و چونش دگر بار — نگهبـانان دوزخ راسـت آزار
در آزادی بفضلت آرزومند — چسانس واگذاری پای دربند
نه هیهات این ز تـو دور اسـت بسیار — کـه از فضـل تـو این نَبـوَد سزاوار
نه این است آنچه با یکتا — نمـودی پیش از این خـوبی و احسان

فَبِالْيَقينِ اَقْطَعُ لَوْ لا ما حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْذيبِ جاحِديكَ، وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلادِ مُعانِدِيكَ، لَجَعَلْتَ النّارَ كُلَّها بَرْداً وَ سَلاماً، وَ ما كانَ لأَحَدٍ فيها مَقَرّاً وَ لا مُقاماً، لكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْماؤُكَ اَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلاَها مِنَ الْكافِرِينَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ اَجْمَعينَ، وَ أَنْ تُخَلِّدَ فيهَا الْمُعانِدينَ، وَ أَنْتَ جَلَّ ثَناؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدِئاً، وَ تَطَوَّلْتَ بِالإِنْعامِ مُتَكَرِّماً، اَفَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ.

پس يقين قطعی دارم که فرمانت به عذابِ انکارکنندگان وحُکمت به هماره درآتش مانــدنِ دشــمنانت نبــود هر آينــه آتش را يکســره ســرد و ســلامت می‌کــردی وهيچ‌کس را در آن جای نمی‌دادی امّا تو که نام‌هايت مقدّس است سوگند يـاد کـرده‌ای که دوزخ را از همه کافران جنّ و انس پرسازی و دشمنانت را جاودان در آن نگاه‌داری ای که حمد و ثنايت بزرگ است خود آغاز سـخن کـرده و اکرامـاً از راه فضـل و انعـام فرموده‌ای: اَفَمَن کانَ مُؤمِنا کَمَن کانَ فاسِقاً لايَستَوُونَ، آيـا آن کـه ايمـان آورده و آن که فاسق شده برابر است؟ نه برابر نيستند .

نبـودی گـر يقين حکم تـو در کــــــــــــــــار	کــه ســازی منکــرانت را گرفتــــــــــــــار
نبـــودی گـــر ز رأيت حکم و فرمــــــــــــــان	در آتش مانــدن دشــمن بــه هــــــــــــــر آن
شـــدی آتش همــــه بـــرد و ســـــــــــــلامت	نکـــــــردی هيچ کس در آن اقـــــــــــــامت
مقـــدّس نــــامت ای دادار اعظم	قسم خوردی که پـر سـازی جهنم
ز خيــل کــافران از جنّ و از انس	درآتش جـــاودان باشـــد ز هــــــــــــرجنس
خدايا برتر است از آن ثنايت	کـه جـاری بـر زبـان گـردد بـــــــــــــرايت
بدون پرسش احسان کـردی آغـــــــــــــــاز	درِ رحمت نمودی برهمه باز
سـخن گفـتی چـنين ای حيِ داور	که مؤمن نيسـت بـا فاسـق برابر

إلهي وَ سَيِّدى فَأَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتي قَدَّرْتَها، وَ بِالْقَضِيَّةِ الَّتي حَتَمْتَها وَ حَكَمْتَها، وَ غَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ اَجْرَيْتَها، أَنْ تَهَبَ لِي فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ وَ فِي هذِهِ السّاعَةِ كُلَّ جُرْم اَجْرَمْتُهُ، وَ كُلَّ ذَنْب اَذْنَبْتُهُ، وَ كُلَّ قَبِيح أَسْرَرْتُهُ، وَ كُلَّ جَهْل عَمِلْتُهُ، كَتَمْتُهُ أَوْ اَعْلَنْتُهُ، أَخْفَيْتُهُ أَوْ اَظْهَرْتُهُ، وَ كُلَّ سَيِّئَة أَمَرْتَ بِإِثْباتِهَا الْكِرامَ الْكاتِبينَ الَّذينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما يَكُونُ مِنّي، وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوارِحي، وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرائِهِمْ، وَ الشّاهِدَ لِما خَفِيَ عَنْهُمْ، وَ بِرَحْمَتِكَ اَخْفَيْتَهُ، وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ، وَ أَنْ تُوَفِّرَ حَظّي مِنْ كُلِّ خَيْر اَنْزَلْتَهُ أَوْ اِحْسان فَضَّلْتَهُ، أَوْ بِرٍّ نَشَرْتَهُ، أَوْ رِزْق بَسَطْتَهُ، أَوْ ذَنْب تَغْفِرُهُ، أَوْ خَطَأ تَسْتُرُهُ، يا رَبِّ يا رَبِّ يا رَبِّ.

ای خدای من وآقای من به حّقِ قدرتی‌که مقّدر فرموده‌ای و حکمی که لازم دانسـته و بـه آن فرمـان داده‌ای و در جـاری حکم بر بنـده‌ات تسـلطّ يـافته‌ای از تو در خواست می‌کنم که در اين شـب و در اين سـاعت بر من ببخشـايی هـر جـرمی را کـه مرتکب شده‌ام و هر گناهی را که کرده‌ام و هر زشتی که در پنهان از من سرزده و هر نادانی که انجام داده‌ام و آن را پنهان داشته يا آشکار کرده‌ام، مخفی سـاخته يا اظهـار نموده‌ام و هر کار بدی که ملائکه موکلّه را بنوشتن و ثبت آن فرمـان داده و آنـان را بر

این کار گماشته‌ای تا آنچه از من سر زند ثبت کنند و ایشان را به همراهی اندام‌هایم گواهان من قرار داده و خود نیز از وراء آنان مراقب من بوده‌ای و بر آن چه از نظر تیز بین ایشان پوشیده مانده گواه بوده ولی به رحمت خود آن را پنهان داشته‌ای و به فضل خود از آن چشم پوشی کرده‌ای.وهم‌چنین درخواست می‌کنم که از هر نعمتی که فرو می‌فرستی و احسانی‌که می‌بخشی و خوبیی که منتشرمی‌کنی و خوان روزی‌ای که می‌گستری و گناهی که می‌بخشایی و خطایی که پرده‌پوشی می‌کنی بهره بیشتری نصیبم فرمایی ای‌خدا ای‌خدا ای‌خدا

تویی مولی تویی پروردگارم — کنون از آستانت خواستارم
به نیرویی که فرمودی مقدر — به حکم لازِمُ الاِجرات یکسر
بفرمانی که خود فرمودی امضا — تسلطّ داشتی بنمودی اجرا
که در این شب در این ساعت در این دم — ببخشی هر خطایی را که کردم
هر آنچه دارم از جرم و گناهان — سراسر زشتیم پیدا و پنهان
هر آن نادانیی که سر زد از من — به پیدا و نهان مخفی و روشن
بدی‌ها کز پی بنوشتن آن — کِرامَ الکاتِبین دارند فرمان
موکّل کردی آنان را در این کار — که بنویسند افعال و اسرار
هم آنان را گواه من نمودی — شهودی هم ز اعضایم فزودی
تو خود بودی مراقب بهر آنان — گواهِ آن چه زایشان بوده پنهان
به رحمت کردی آن را باز پنهان — بپوشانیدی‌اش با فضل و احسان
دگر خواهم شود حظّم فراوان — ز خیراتی که باشی نازل آن
ز احسانی که لطفت پیش آرد — وز آن جودی که فضلت بیش آرد
از آن رزقی که خود گسترده داری — گناهی که تواش آمرزگاری
خطا که پوشیش چون پرده شب — به لطف و رحمتت یا ربّ یا ربّ

يا اِلهي وَ سَيِّدي وَ مَوْلايَ وَ مالِكَ رِقّي، يا مَنْ بِيَدِهِ ناصِيَتي، يا عَليماً بِضُرّي وَ مَسْكَنَتي، يا خَبيراً بِفَقْري وَ فاقَتي، يا رَبِّ يا رَبِّ يا رَبِّ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ، وَ اَعْظَمِ صِفاتِكَ وَ اَسْمائِكَ، أَنْ تَجْعَلَ اَوْقاتي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً، وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً، وَ اَعْمالي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً، حَتّى تَكُونَ أعْمالي وَ أوْرادي كُلُّها وِرْداً واحِداً، وَ حالي في خِدْمَتِكَ سَرْمَداً، يا سَيِّدي يا مَنْ عَلَيْهِ مُعَوَّلي، يا مَنْ اِلَيْهِ شَكَوْتُ أحْوالي .

ای خدای من و آقای من و مولای من و صاحب اختیار من. ای کسی‌که سرنوشتم بدست تو است و درمانگی و بیچارگی‌ام رامی‌دانی و از نیازمندی و تنگدستی‌ام آگاهی ای‌خدا ای‌خدا ای‌خدا. به حقّ خودت و پاکیزگیت و بزرگترین صفتها ونام‌هایت از تو می‌خواهم که اوقات شبانه روز مرا بیاد خود مأمور و شادان داری. پیوسته به خدمت برگماری و اعمالم را در پیشگاه خود بپذیری تا آن جا که همه کردار و گفتارم یکی و برای تو باشد و پیوسته در راه بندگی تو گام بردارم.ای آقای من ای کسی‌که پشت‌گرمی به تو دارم و ای کسیکه شکایت احوالم را پیش تو آرم

خداوندِ من ای آقا و مولی — تویی فرمانروا و حکفرما
بدست توست یارب سرنوشتم — تو دانی کَاهلِ دوزخ یا بهشتم

ز فقر و فاقه و عجز و نیازم تو آگاهی و هستی کار سازم
ز تو خواهم به حقّ عزّ ذاتت به اسماء عظیم و هم صفاتت
که اوقات مرا هر روز و هر شب به یاد خویش سازی خوش مرتّب
همه وقتم به خدمت برگماری همه اعمال من پذرفته داری
که تاکردار و گفتارم به اخلاص یکی گردد به لطف و رحمت خاص
مرا حالی عطا سازی که دائم بُوَم در طاعتت شاد و مداوم
تویی آقا که خود بر تو سپارم ز احوالم شکایت پیشت آرم

یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ، قَوِّ عَلى خِدْمَتِكَ جَوارِحي، وَ اشْدُدْ عَلَى الْعَزيمَةِ جَوانِحي، وَ هَبْ لِيَ الْجِدَّ في خَشْيَتِكَ، وَ الدَّوامَ فِي الاِتِّصالِ بِخِدْمَتِكَ، حَتّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ في مَيادينِ السّابِقينَ، وَ أُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبارِزينَ، وَ اَشْتاقَ إِلى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتاقينَ، وَ اَدْنُوَ مِنْكَ دُنُوَّ الْمُخْلِصينَ، وَ اَخافَكَ مَخافَةَ الْمُوقِنينَ، وَ اَجْتَمِعَ في جِوارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنينَ.

پروردگارا پروردگارا اعضایم را برای خدمت‌گزاریت توانا ساز و اراده‌ام را در آمدنِ به سویت استوار فرما و به من کوشش و پا فشاری در بیم از ناخشنودیت و پایداری و استواری در پیوسته بودن بکار بندگی‌ات تا آن جا که در میدانِ پیشی‌گیرندگانِ به سوی تو پیش تازم و در صفِ پیشتازانِ بکوی توشتاب کنم و در ردیفِ آرزومندان، به تو نزدیک شوم و همانند یقین دارندگان، از تو بیم داشته باشم و در پیشگاه تو با گرویدگان گرد آیم.

خداوندا خداوندا خدایا بخدمت ساز اعضایم توانا
بسویت مرغ جانم را بپرواز در آرو عزم جزم او را عطا ساز
ببخشا حال بیم و خشیتت را بده پیوسته درکِ خدمتت را
که سویت راه پیمایم شتابان بتازم توسن سبقت بمیدان
نهم چشم پیشتازان رو بسویت چو مشتاقان بگیرم راه کویت
کنم افتادگی چون مخلصینت بترسم از تو چون اهل یقینت
دگر با مؤمنین پاک ایمان بنزدت گرد هم آییم شادان

اَللّهُمَّ وَ مَنْ اَرادَني بِسُوءٍ فَاَرِدْهُ، وَ مَنْ كادَني فَكِدْهُ، وَ اجْعَلْني مِنْ أَحْسَنِ عَبيدِكَ نَصيباً عِنْدَكَ، وَ اَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ، وَ اَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ، فَاِنَّهُ لا يُنالُ ذلِكَ إِلاّ بِفَضْلِكَ، وَ جُدْ لي بِجُودِكَ، وَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ، وَ احْفَظْني بِرَحْمَتِكَ، وَ اجْعَلْ لِساني بِذِكْرِكَ لَهِجاً، وَ قَلْبي بِحُبِّكَ مُتَيَّماً، وَ مُنَّ عَلَيَّ بِحُسْنِ اِجابَتِكَ، وَ اَقِلْني عَثْرَتي، وَ اغْفِرْ زَلَّتي، فَاِنَّكَ قَضَيْتَ عَلى عِبادِكَ بِعِبادَتِكَ، وَ اَمَرْتَهُمْ به دعائِكَ، وَ ضَمِنْتَ لَهُمُ الإجابَةَ.

خداوندا هرکه به من قصد بدی کند قصد به او کن (بدی اورا بخودش برگردان) و هرکه بامن بدسگالی کند به مکرش پاسخ ده و مرا از بهترین بندگان خود که در پیش تو بهره‌ای دارند و جایگاه‌شان به تو نزدیک تر است و برگزیده‌ترین نزدیکان درگاهند قرار ده. به این مقام نمی‌توان رسید مگر این که فضلت شامل حال من

شود. تو بجود خود مرا ببخش و به بزگواری خود با من مهربانی کن و به رحمتِ خود مرا نگهداری فرما. زبانم را به یادت گویا و دلم را به دوستیت بی‌تاب فرما و به حسن قبولت برمن منّت گذار و از خطایم درگذر و لغزشم را ببخش که تو بندگان را به پرستشت فرمان داده و بخواندنت دستور فرموده‌ای و پذیرفتنِ از آنان را نیز ضمانت کرده‌ای.

خدایا هر که بهر من بدی خواست / تو آن کن تا نگردد قصد او راست
هر آن کس حیله سازد مکر آرد / تلافی کن بدان مکری که دارد
مرا گردان ز بهر بندگانت / که تا یابم نصیبی ز آستانت
قرارم ده ز نزدیکانِ درگاه / ز خاصان و محّبان دل آگاه
کسی این پایه را یابد به اقبال / که فضلت باشد او را شامل حال
ببخشایم بجود و بخشش خویش / نظر کن با بزرگیّت به من بیش
مرا با رحمت خاصت نگهدار / نگهدارم ز کین و شرّ اشرار
زبانم را به یادت ساز گویا / بِه مِهرِ خود دلم بی‌تاب فرما
به من منّت نه و فرمای احسان / اجابت کن دعایِ از دل و جان
خداوندا ببخشا لغزشم را / پذیرا شو ز رحمت پوزشم را
شده بر بنگان حکمت مسلّم / که رو بر بندگی آرند محکم
بخواند امر کردی بندگان را / شدی ضامن اجابت کردن آن را

فَاِلَيْكَ يا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهي، وَ اِلَيْكَ يا رَبِّ مَدَدْتُ يَدي، فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لي دُعائي، وَ بَلِّغْني مُنايَ، وَ لا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجائي، وَ اكْفِني شَرَّ الْجِنِّ وَ الإنْسِ مِنْ اَعْدائي.

به تو، ای خدا روی آوردم و بسوی تو، ای پروردگار دست نیاز دراز کردم پس به عزّتت قسم دعایم را اجابت نما و به آرزویم برسان و از فضل خود امیدم را قطع مکن و مرا از شرّ دشمنانِ جنّ وانس نگهداری فرما.

بدرگاهت خدایا رو نمودم / بسویت دست حاجت را گشودم
به حقّ عزّتت یا رب دعایم / اجابت کن نما حاجت روایم
امیدم را مَبُرّ از فضل و احسان / نگهدارم ز شرِّ جنّ و انسان

يا سَريعَ الرِّضا اِغْفِرْ لِمَنْ لا يَمْلِكُ إلاّ الدُّعاءَ، فَاِنَّكَ فَعّالٌ لِما تَشاءُ، يا مَنِ اسْمُهُ دَواءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفاءٌ وَ طاعَتُهُ غِنىً، اِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مالِهِ الرَّجاءُ، وَ سِلاحُهُ الْبُكاءُ .

ای که زود خشنود می‌شوی ببخشای کسی را که جز دعا سرمایه‌ای ندارد، که تو هر چه خواهی می‌کنی. ای که نام تو دوا و یاد تو شفا و بندگی تو مایه استغنا است به حال کسی که سرمایه‌اش امیدواری و حربه‌اش گریه و زاری است رحم کن.

تویی آن کو سریع آمد / ببخش آن را که نَبوَد جز

رضایش | دعایش
تو فعّالی نمایی آنچه خواهی | بخواه آن را که نارد روسیاهی
بود نامت دوای دردمندان | شود یادت شفای مستمندان
هر آن کو بندگی کرد و اطاعت | توانگر گردد و یابد شفاعت
ترحّم کن به صاحب آه و زاری | که باشد مایه اش امّیدواری

یا سابِغَ النِّعَمِ، یا دافِعَ النِّقَمِ، یا نُورَ الْمُسْتَوْحِشینَ فِي الظُّلَمِ، یا عالِماً لا یُعَلَّمُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، و َافْعَلْ بي ما أَنْتَ اَهْلُهُ، وَ صَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ وَ الأَئِمَّةِ الْمَیامینَ مِنْ آلِهِ، وَ سَلَّمَ تَسْلیماً کَثیراً ".

ای بخشنده نعمت‌ها ودور کنند زحمتها و ای روشنایی وحشت‌کنندگان در تاریکی‌ها و ای نیاموخته دانا بر محّمد و خاندان محمّد (ص) درود فرست و بامن آن کن که در خور تواست. خدایا پیمبر خود و پیشوایان خجسته‌ای که از خاندان اویند درودِ فراوان فرست.

تویی بخشنده هر گونه نعمت | ز زحمت دافع هر گونه نقمت
تویی ترسندگان را روشنایی | به تاریکی وبخشایی رهایی
تو نا آموخته دانای احوال | درودت بر محمّد باد و بر آل
به من آن کن که از فضلِ تو آید | خدایی و مقامت را بشاید
خداوندا درود بیحد و مرّ | بود بر آل اطهار و پیمبر
به آل طاهرین و پیشوایان | درود و رحمتت بادا فراوان

دعای عرفه

اَلْحَمْدُ لله الَّذی لَیْسَ لِقَضآئِهِ دافِعٌ وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ وَلا کَصُنْعِهِ.صُنْعُ صانِعٍ وَهُوَ الْجَوادُ الْواسِعُ فَطَرَ اَجْناسَ الْبَدائِعِ واَتْقَنَ، بِحِکْمَتِهِ الصَّنائِعَ لا تَخْفی عَلَیْهِ الطَّلایِعُ وَلا تَضیعُ عِنْدَهُ الْوَدائِعُ، جازی کُلِّ صانِعٍ وَرائِشُ کُلِّ قانِعٍ وَراحِمُ کُلِّ ضارِعٍ وَمُنْزِلُ، الْمَنافِعِ وَالْکِتابِ الْجامِعِ بِالنُّورِ السّاطِعِ وَهُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ، وَلِلْکُرُباتِ دافِعٌ وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ وَلِلْجَبابِرَةِ قامِعٌ فَلا اِلهَ غَیْرُهُ وَلا،شَیْءَ یَعْدِلُهُ وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُاللَّطیفُ الْخَبیرُ،وَهُوَ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ .

ستایش خدایی را سزاست که نه فرمانش راسرپیچی کننده و نه بخشش‌اش را رد کننده‌ای است و نه آفرینشش ساختِ هیچ سازنده‌ای برابری کند.او بخشنده گشاده دست است. پدیده‌های گوناگون آفریده و به دانشِ خود پایه‌های آفرینش را استوار ساخته است.نه سرآغاز کاری از او پنهان ماند و نه سپرده‌ها نزد او تباه گردد. کردار هر کس را پاداش دهنده است و اهل قناعت را یاری کننده و به حال هر که بردرگاهش زاری کند رحم آورنده و از آسمان رحمتّ خود بهره‌ها فرود آرند و نازل کننده کتاب جامعی است (چون قرآن) با روشنی تابنده. اوست که درخواست‌ها را می‌شنود و اندوها را برطرف می‌کند و درجات را عالی می‌گرداند وستم‌کاران را سرکوب میکند. پس خدایی جز او نیست و هیچ‌چیزی با او برابری نمی‌کند، مثل و مانندی ندارد، شنوا وبینا، مهربان و آگاه و به هرکاری تواناست.

خدایی را سزد حمد فراوان — که نتوان تافت او را سر ز فرمان
عطایش را نه چیزی مانع از کار — چو صنعش صانعی نارد به بازار
دهد نعمت همه اهل جهان را — از آن نعمت که پایان نیست آن را
هویدا سازد انواع بدایع — به حکمت آرد اقسام صنایع
نیاید در جهان چیزی پدیدار — که پنهان باشد از دانای اسرار
پی حفظ آبد چیزی سپارند — بُوَد محفوظ و نابودش ندارند
دهد پاداش را در خوردِ هر کار — بُوَد مر قانعان را یاور و یار

هر آن کس بر درش زاری نماید — بر او رحم آورد یاری نماید
به مردم سودهایی کاورد رو — بُوَد از آسمان رحمت او
همانگونه که نازل کرد قرآن — به نور دانش و اشراق ایمان
دعای بندگان را در پذیرد — بلا از جان مردم باز گیرد
رساند منزلت‌ها را به کیوان — بر اندازد بساط زور گویان
خدایی نیست جز ذات خداوند — عدیلی نیست او را و همانند
خدایی کو سمیع و هم بصیر است — کریمی کو لطیف و هم خبیر است
سزد از قدرت آن ذات یکتا — که باشد بر همه کاری توانا

اَللّهُمَّ اِنّی اَرْغَبُ اِلَیْکَ وَ اَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیَّةِ لَکَ مُقِرّاً بانکَ رَبّی وَ اِلَیْکَ مَرَدّی اِبْتَدَاْتَنی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ اَنْ اَکُونَ شَیْئاً مَذْکُورا وَخَلَقْتَنی مِنَ التُّرابِ ثُمَّ اَسْکَنْتَنِی الاْصْلابَ آمِناً، لِرَیْبِ الْمَنُونِ وَاخْتِلافِ الدُّهُورِ وَالسِّنینَ فَلَمْ اَزَلْ ظاعِناً مِنْ، صُلْبٍ اِلی رَحِمٍ فی تَقادُمٍ مِنَ الاْیّامِ الْماضِیَةِ وَالْقُرُونِ الْخالِیَةِ لَمْ، تُخْرِجْنی لِرَاْفَتِکَ بی وَلُطْفِکَ لی وَاِحْسانِکَ اِلَیَّ فی دَوْلَةِ اَئِمَّةِ، الْکُفْرِ الَّذینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ لکِنَّکَ اَخْرَجْتَنی لِلَّذی، سَبَقَلی مِنَ الْهُدَی الَّذی لَهُ یَسَّرْتَنی وَفیهِ اَنْشَاْتَنی وَمِنْ قَبْلِ ذلِکَ، رَؤُفْتَ بی بِجَمیلِ صُنْعِکَ وَسَوابِغِ نِعَمِکَ.

خداوندا تو را خواستارم و بکردگاری‌ات گواهی می‌دهم و اقرار دارم که تو پروردگار منی و بازگشتم بسوی تواست. پیش از این که به جهان هستی پای نهم تو بخشش خود را آغاز کردی و از خاکم آفریدی و در حالی که از حوادث زمان و پیش‌آمدهای دوران و دگرگونی روزگاران نگهدارم بودی در پشت پدرانم جای دادی و همین‌گونه درگردش ایام گذشته و دوران پیشین پیاپی از پشت پدری به شکم مادری جای گرفتم و از آنجاکه با من مهربان بودی و لطف و احسان داشتی مرا در دوره پیشوایان کفر و گمراهی که پیمان ترا شکستند و پیمبرانت را تکذیب کردند به جهان نیاوردی ولی درزمانی‌که آفتاب هدایت(ببرکت وجود خاتم پیمبرانت) تابان و یافتن راه راست آسان بود مرا بوجود آوردی و پرورش دادی و پیش از این نیز با آفرینش نیکو و بخشش نعمتهای فراوان بمن مهربانی‌ها کردی.

خدایا رو به درگاه تو دارم — گواهی بر خدایی تو دارم
همی دانم تویی یکتا خدایم — پس از مردن به سویت باز آیم
در آغازی که من نابود بودم — ز جود خویش بخشیدی وجودم
مرا از خاک پاکی آفریدی — مکانم صُلب آبائم گزیدی
ز هر گونه دگرگونی دوران — ز آفات وگزند روزگاران
ز طوفان حوادث و ز بلاها — نجاتم داد احسان و عطاها
که تا پی در پی از صلب پدرها — گرفتم در بطون مادران جا
یکایک انتقالم گشت تأمین — در ایام گذشته عهد پیشین
از آن جایی که بودت لطف و احسان — رؤف و مهربان بودی فراوان
به عهد پیشوایان تبهکار — همه در راه کفرت گام بردار
که با پیمان شکستم ره سپَردند — رسولان تو را تکذیب کردند
نیاوردی بدین دار فنایم — نکردی با ظلالت آشنایم
ولیکن در زمانی بارالها — مرا از مهر آوردی بدنیا
که پرتو افکن آمد در جهانت — وجود خاتم پیغمبرانت
چو در علم ازل بودت مقرّر — هدایت بهر من کردی میسّر
در این عهد هدایت هر چه بودم — بپروردی سرا پای وجودم
نمودی مهربانی با من از پیش — بپروردی به لطف و نعمت خویش

فابْتَدَعْتَ خَلْقی مِنْ مَنِیٍّ، یُمْنی وَاَسْکَنْتَنی فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بَیْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ لَمْ، تُشْهِدْنی خَلْقی وَلَمْ تَجْعَلْ اِلَیَّ شَیْئاً مِنْ اَمْری ثُمَّ اَخْرَجْتَنی لِلَّذی، سَبَقَ لی مِنَ الْهُدی اِلَی الدُّنْیا تآمّاً سَوِیّاً وَحَفِظْتَنی فِی

الْمَهْدِ طِفْلاً، صَبِيّاً وَرَزَقْتَنی مِنَ الْغِذآءِ لَبَناً مَرِيّاً وَعَطَفْتَ عَلَىَّ قُلُوبَ، الْحَواضِنِ وَكَفَّلْتَنی الاُمَّهاتِ الرَّواحِمَ وَكَلاْتَنی مِنْ طَوارِقِ الْجآنِّ، وَسَلَّمْتَنی مِنَ الزِّيادَةِ وَالنُّقْصانِ.

مرا از آب گندیده‌ای آفریدی و در تاریکی‌های سه‌گانه میان گوشت و پوست وخون جایم دادی، نه بر چگونگی خلقتم آگاه ساختی و نه در آفرینشم کاری به من واگذار کردی. سپس مرا باسرشتی هدایت پذیر و با خلقتی کامل و آراسته به جهان آوری و چون کودکی نوزاد بودم در گهواره نگه‌داریم فرمودی و از شیر گوارای مادر روزیم دادی و مهر مرا در دلهای دایگان انداختی و مادر دلسوز و پرستاران مهربان را برمن گماشتی و مرا از گزند پریان و اهریمنان حفظ کردی و از هر کم و بیشم سالم نگه‌داشتی.

مرا از قطره آبی آفریدی به ظلمات سه گانه پروریدی
میان خون و گوشت و پوست مسکن بدادی و بپروردی تن من
مرا در این تحوّل نی اثر بود نه از کیفیّت خلقت خبر بود
نبودی واگذار امری ز خلقت به من زیرا نبودم هیچ قدرت
که تا از لطف در عصر هدایت که بود افراشته از علم رایت
مرا آراسته با خلقت تام بیاوردی بدین عالم سرانجام
در ایّامی که در گهواره بودم نمودی حفظ چون بیچاره بودم
بدادی روزیم از شیر مادر غذایی بس گوارا لذّت آور
نمودی نرم قلب دایگان را پرستاران و امّ مهربان را
به من بگماشتی چندین نگهبان که دارندم نگه ز آسیب شیطان
مرا از بیش و کم بی هیچ انگار سلامت دادی وگشتی نگهدار

فَتَعالَيْتَ يا رَحيمُ يا رَحْمنُ حتّی، إِذَا اسْتَهْلَلْتُ ناطِقاً بِالْكَلامِاَتْمَمْتَ عَلَىَّ سَوابِغَ الاِ نْعامِ وَ رَبَّيْتَنی زايِداً فی كُلِّ عامٍ حَتّی إ ذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتی وَاعْتَدَلَتْ مِرَّتی اَوْجَبْتَ.عَلَىَّ حُجَّتَكَ بِان اَلْهَمْتَنی مَعْرِفَتَكَ وَرَوَّعْتَنی بِعَجائِبِ حِكْمَتِكَ، وَاَيْقَظْتَنی لِما ذَرَاْتَ فی سَمآئِكَ وَاَرْضِكَ مِنْ بَدائِعِ خَلْقِكَ،وَ نَبَّهْتَنی لِشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَاَوجَبْتَ عَلَىَّ طاعَتَكَ وَعِبادَتَكَ، وَفَهَّمْتَنی ما جآءَتْ بِهِ رُسُلُكَ وَيَسَّرْتَ لی تَقَبُّلَ مَرْضاتِكَ وَمَنَنْتَ، عَلَىَّ فی جَميعِ ذلِكَ بِعَونِكَ وَلُطْفِكَ.

ای بخشنده مهربان که ذات پاکت برتر از آن ست که دانش کسی به آن پی برد، پس از آن که زبانم را به سخن گفتن گشودی و بخشش بی‌کرانت را بر من تمام کردی و هرساله بیشتر پرورشم دادی تا این که وجودم به کمال رسید و نیروی تن و جانم اعتدال یافت آن‌گاه حجّتت را(که نیروی خردباشد) برمن واجب کردی که شناسایی‌ات را در دلم انداختی وبه شگفتی‌های دانش‌ات چشمم را خیره ساختی و بیدارم کردی تا در آسمان و زمین تازه‌های آفرینشت را بنگرم و هشیارم ساختی تا به سپاس‌گزاری و یاد آوری‌ات بپردازم و فرمانبرداری و پرستشت را بر من واجب کردی و آن چه را که پیمبرانت آوردند به من فهمانیدی و روی‌آوردن بخشنودی‌ات را بر من آسان کردی و در همه این‌ها با یاری و مهربانی خود بر من منّت نهادی.

خدایا ذات تُست آن گوهر پاک
که برتر باشـد از هـر فهم و ادراک

پس ای بخشنده وای مهربـانم
گشـودی بـر سـخن گفتن زبـانم

نمـودی تـام و کامـل نعمت خـویش
فـزودی تـربیت هر ساله‌ام بیش

کـه تاشـد خلقتم کامـل بهر گشت
قوای جسم و جـانم معتـدل گشـت

نمودی فـرض بر من حجّتت را
کز الهـامت بخـود کـردی شناسا

عجایب حکمتت کـردی نمایـان
کز آن هـا عقـل من گردیـد حـیران

ز خـواب غفلتم بیـدار کـردی
توجّه دادی و هشیار کـردی

کـه بینم در زمین و آسـمانت
شـگفتی‌های خلقت در جهـانت

توجّـه دادی و را هم نمـودی
بذکر وشکرت آگاهم نمودی

برایم بندگی و طـاعتِ خـویش
نمودی فرض و دادی قدرتی بیش

مـرا اعطـا نمـودی فهم آن را
که بشناسم ره پیغمـبران را

بمن دادی نشـان راه رضـا را
که تا گردن نهم حکم و قضا را

بمن منّت نهادی انـدر این کـار
به همراهی و لطف خـویش بسـیار

ثُمَّ اِذْ خَلَقْتَنی مِنْ خَیْرِ الثَّری لَمْ،تَرْضَ لی یا اِلهی نِعْمَةً دُونَ اُخری وَرَزَقْتَنی مِنْ اَنواعِ الْمَعاشِ،وَصُـنُوفِ الرِّیـاشِ بِمَنِّكَ الْعَظیمِ الْاَعْظَمِ عَلَیَّ وَاِحْسانِكَ الْقَدیمِ،اِلَیَّ حَتّی اِذا اَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ وَصَرَفْتَ عَنّی کُـلَّ النِّقَمِ، لَمْ یَمْنَعْكَ جَهْلی وَجُرْاٰءَتی عَلَیْكَ اَنْ دَلَلْتَـنی اِلی مـا یُقَرِّبُـنی،اِلَیْـكَ وَوَفَّقْتَنی لِما یُزْلِفُنی لَـدَیْكَ فَـاِنْ دَعَوْتُـكَ اَجَبْتَـنی وَاِنْ سَـئَلْتُكَ، اَعْطَیْتَـنی وَاِنْ اَطَعْتُكَ شَكَرْتَنی وَاِنْ شَـكَرْتُكَ زِدْتَـنی کُـلَّ ذلِـكَ، اِكْمـالٌ لاَنْعُمِـكَ عَلَیَّ وَاِحْسانِكَ اِلَیَّ.

ای خدای من پس از آن که مرا از خاک پاک آفریدی برای من بـه یکی از نعمت‌هـا اکتفـا نفرمـودی و از هرگونـه خـوراک و پوشـاک و هر نـوع وسـائل زنـدگانی برخـوردارم فرمـودی و سرچشـمه همـه این نعمت‌هـا تنهـا لطـف بی‌انـدازه و احسـان دیرینت بر من بود. و چون همه نعمت‌ها را بر من تمام کردی و همه رنج‌ها را برطـرف ساختی نادانی و بی‌باکی من تو را از راهنمـایی‌ام بـه آنچـه مایـه نزدیـک شـدن من بـه پیشگاهت و باعث رسیدن من به آستان قربت بود باز نداشت. چون خوانـدمت اجـابت کردی و چـون از تو درخواسـت کـردم پـذیرفتی و چـون فرمـان‌برداریت کـردم پـاداش نیکویم دادی و چون سپاس‌گزاریت نمودم به نعمت‌هایت افـزودی. همـه این بخشش‌ها و مهربانی‌ها برای این بود که انعام و احسانت را به کمال رسانی.

چـو بر من جامـه خلقت بریـدی
مرا از بهترین خاک آفریـدی

بـه یـک نعمت کـه اَم فرمـودی اعطا
نکردی اکتفـا افـزودی آن را

ز نعمت‌هـای گونـاگون فـراوان
نمودی روزیم از راه احسان

ز اقسام خوراکم دادی و پوش
اساس زندگی و لذّت و نوش
نمودی این همه الطاف بر من
نمودی دورم از هر رنج و نقمت
دگر بی‌باکی و جهلم برایت
نشد مانع ز لطف و هم عطایت
که گردی رهنمای من بکویت
نمایی راه تا آیم به سویت
هر آن گه خواندمت گشتی پذیرا
هر آنچه خواستم بخشیدی آن را
چو کردم طاعتت پاداش دادی
به هر شکرت فزونی‌هاش دادی
همه این ها دادی ربِّ منانّ
بُوَد اِکمال نعمت‌ها و احسان

فَسُبْحانَكَ سُبْحانَكَ مِنْ مُبْدِئٍ، مُعيدٍ حَميدٍ مَجيدٍ تَقَدَّسَتْ اَسْمآؤُكَ وَعَظُمَتْ الآؤُكَ فَاءَىَّ نِعَمِكَ يا.اِلهى اُحْصى عَدَداً وَذِكْراً اءَمْ اَىُّ عَطاياكَ اءَقُومُ بِها شُكْراً وَهِىَ يا، رَبِّ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ يُحْصِيَهَا الْعادّوُنَ اَوْ يَبْلُغَ عِلْماً بِهَا الْحافِظُونَ ثُمَّ، ما صَرَفْتَ وَدَرَاءْتَ عَنّى اَللّهُمَّ مِنَ الضُرِّ وَالضَّرّآءِ اءَكْثَرُ مِمّا ظَهَرَ لى، مِنَ الْعافِيَةِ وَالسَّرّآءِ.

پس تو را به پاکی یاد می‌کنم و تسبیح می‌گویم ای خدایی‌که پدید آورنده و باز گرداننده و ستوده و بزرگواری، نام‌های ت وهمه پاک و نعمت‌هایت بزرگ است ای خدای من کدام‌یک از نعمت‌های تو را یاد آورم و نام برم و به سپاس کدام‌یک از عطاهای تو بپاخیزم در صورتی‌که نعمت‌های تو ای‌خدا بزرگتر از آن است که شمارندگان از عهده شمارش آن برآیند یا نگه‌دارندگان حساب طرز نگه‌داری آن را بدانند.

بار خدایا اندازه‌ی زیان‌ها و رنج‌هایی که از من برگردانیده و برطرف کرده‌ای بیش از عافیت و خوشی‌هایی است که در من پیدا شده است.

تو آن پاک و منزّه کردگاری
پدید آرنده‌ای، پروردگاری
ز جودت آفرینش گشته پیدا
به قدرت باز گردانی به مبدا
تو بستوده صفاتی و حمیدی
تو با عزّت خداوند مجیدی
مقدّس نام‌هایت باشد و پاک
همه آلاء تو بیرون ز ادراک
کدامین نعمتت را شرح بتوان
و یا ذکر و شماره کرد آسان
کدامین از عطاهایت که دارم
پی شکرش توان دستی برآرم
خدایا نعمتت! افزون از آن است
که بشمارد کسش امری عیان است
کجا علم تمام اهل عالم
رسد بر آن ز جنّ و نسل آدم
خدایا رنج بسیار و زیان‌ها
که لطفت کرده از من دفع آنها
فزون است از خوشی و عافیت‌ها
که در من گشته پیدا و هویدا

وَ اَنـا اَشْهَدُیا اِلهی بِحَقیقَةِ ایمانی وَعَقْدِ،عَزَماتِ یَقینی وَخالِصِ صَریحِ تَوْحیدی وَباطِنِ مَکْنُونِ ضَمیری.وَعَلائِقِ مَجاری نُورِ بَصَری وَاَسـاریرِ صَفْحَةِ جَبینی وَ خُرْقِ، مَسارِبِ نَفْسی وَخَذاریفِ مـارِنِ عِرْنیـنی وَمَسـارِبِ سِماخِ سَمْعی، وَما ضُـمَّتْ وَاَطْبَقَتْ عَلَیْـهِ شَـفَتایَ وَحَرَکـاتِ لَفْـظِ لِسـانی وَمَغْـرَزِ،حَنَـکِ فَمی وَفَکّی وَمَنـابِتِ اَضْراسی وَمَسـاغِ مَطْعَمی وَمَشْـرَبی، وَحِمالَـةِ اُمِّ رَاءْسـی وَبُلُـوعِ فـارِغِ حَبائِلِ عُنُقی وَمَـا اشْـتَمَلَ عَلیْـهِ تـامُورُ، صَدْری وَحمائِلِ حَبْلِ وَتینی وَنِیاطِ حِجابِ قَلْبی وَاءَفْلاذِ حَواشی،کَبِدی وَمـا حَوَتْـهُ شَراسـیفُ اَضْـلاعی وَحِقـاقُ مَفاصِـلی وَ قَبضُ، عَـوامِلی وَاَطـرافُ اَنـامِلی وَلَحْمی وَدَمی وَ شَـعْری وَبَشَـری، وَعَصَـبی وَقَصَـبی وَعِظـامی وَ مُخّی وَعُرُوقی وَجَمیعُ جَوارِحی وَمَا، انْتَسَـجَ عَلی ذلِـکَ اَیّـامَ رِضـاعی وَمـا اَقلَّتِ الاْرْضُ مِنّی وَنَوْمی،وَیَقَظَتی وَسُکُونی وَحَرَکـاتِ رُکُـوعی وَسُـجُودی اَنْ لَـوْ حـاوَلْتُ،وَاجْتَهَـدْتُ مَـدَی الاَعصـارِ وَالاْحْقـابِ لَـوْ عُمِّرْتُها اَنْ اءُؤَدِّیَ شُــکْرَ،واحِــدَةٍ مِنْ اِءَنْعُمِــکَ مَــا اسْــتَطَعْتُ ذلِــکَ اِلاّ بِمَنِّکَ الْمُــوجَبِ عَلَیَّ بِهِ،شُکْرُکَ اَبَداً جَدیداً وَثَنآءً طارِفاً عَتیداً.

ای خدای من بحقیقت ایمانم و پیوند فرایض یقینم و یگانه‌پرستی پاک و روشنم و درون پنهان خاطرم و بهم بستگی رشته‌های روشنی چشمم و راز چینهای پیشـانیم و شکاف رازهای نفسم و پرّه‌های نرمه استخوان بینیم و روزنه‌های پرده گوشم و آن چه به هم می‌آید و می‌پوشاند لب‌هایم و جنبش‌های سخن سـاز زبـانم و جـای بهم بسـتگی دهان و آرواره‌ام ورُستن‌گاه دندان‌هایم و چشیدن‌گاه مزه خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایم و استخوانِ جای مغز و دماغم و فراخ جـای رشـته پی‌هـای گـردنم و آن چـه در برگرفتـه فضـای سـینه‌ام و بنـدهای رشـته شـاهرگ قلبم و رگ مخصـوص پـرده دلم و پاره‌هـای اطراف جگرم و اسـتخوان‌های دنـده‌هایم و بند اسـتخوان‌هایم و قبض (وبسـط) نـیروی عامله‌ام و کناره‌های سرانگشتانم و گوشت و خونم و پوست و مویم و پی و اسـتخوانم ومغــز و رگ‌هــایم و همــه انــدام‌هایم و آن چــه از بافت‌هــایم بهم پیوســته در ایّــام شیرخوارگی‌ام و آن چه بر زمین به جا مانـده بر اثـر کـاهش و پـیرایش تنم و خـواب و بیدارم و آرامش و جنبشم و خم‌شدن و پیشانی به خاک نهادنم گواهی می‌دهم کـه اگـر درصدد برآیم و در طول روزگاران و سالیان دراز کوشـش کنم و عمـری را در سـپاس یکی از نعمت‌هایت بگذرانم از عهده آن برنیـایم مگـر بـه نعمت توفیـق کـه بـاز بـر این نعمت سپاسی جاودانی و نو و ستایشی تازه و بزرگ بر من واجب می‌شود.

خداوندا گــواهی می‌دهم من | درسـت و راسـت بـا ایمـان متقن
بــه صــدق دل کــه باشــد از یقینم | خلـوص و پـاکیِ توحیـد دینم
دگر بـا بـاطن سـرّ ضـمیرم | شعاع نـور چشـمان بصـیرم
به چین این جــبین نقش بنما | شـــکاف و راه‌هـــای این نفس‌ها
محیــط شــامه‌ام پیچیــده مخـــزن | صـماخ گــوش این گیرنـــده مخـزن
به آنچه دو لبم می‌پوشــد آن را | به هنگام دهن بستن دهان را
به جنبش‌هـای بی حـدّ زبـانم | که تـا لفظی برآیـد از دهـانم
برَ بطِ هر دو فک پایین و بالا | که پی‌هایش بهم پیوسـته هر جا
بــر ویشــگاه انیــاب و ثنایا | چشـید نگـاهِ طعم خوردنی‌ها
بسُتخوانی که برگردن سـوار است | دمـاغ و مغــز بر آن اسـتوار اسـت
به آن وسعت گهی کو هست مخـزن | بـرای رشـته اعصـاب گـردن
بــه قلب و خــون و شــریانی | فضـای سـینه‌اش بگرفتـه در

کــــــــــــــه یکسر بر
دگــر آن رگ کــه دل کــرده حمایل
رگ خاصی که دارد پرده دل
جگر گاهم که پیوسته است بــــــــــــــا دل
به وُسع دنده‌ها بند مفاصل
قـــوای عاملـــه بـــا قبض و بســـــــــــطش
سر انگشتان همه با خطّ ربطش
بخـون و گوشـت هم مـوی وپی ویپوست
به مغز استخوان ورگ که نیکوست
همه اندام من آنچ از غشاها
ز عهد شیرخواری مانده بر جا
دگـر آنچـه ز من کم گشـته همــــــــــــوار
شده ناچار بر پشت زمین بــــــــــــــــار
همه خواب و همه بیداری من
سـکون و جنبش و بیـداری من
رکوع من سجود من دگر بار
گواهی می‌دهد ای ربّ دادار
که گربا قصد کوشش ای خــــــــــــــدایم
به طول عصرها و قرن‌هایم
شود طی زندگی بر نایـد از من
یکی از شـکر نعمت‌هـات گفتن
مگر با نعمتِ توفیق کان هم
مرا سازد بدیگر شکر مُلزم
که پیوسـته سپاسـی تـازه گــــــــــــــــویم
ثنای تازه بی اندازه گویم

اَجَلْ وَ لوْ حَرَصْتُ اَنـا، وَالْعآدُّونَ مِنْ اَنامِكَ اِءَنْ نُحْصِیَ مَدی اِنْعامِكَ سالِفِهِ وَ انِفِهِ ما،حَصَرْناهُ عَدَداً وَلا اَحْصَیناهُ اَمَـداًهَیْهاتَ اءنّی ذلِـكَ وَاَنْتَ الْمُخْبِـرُ فی،كِتابِـكَ النّـاطِقِ وَالنَّبَـاءِ الصّـادِقِ وَاِنْ تَعُـدُّوا نِعْمَـةَ اللّـه لا تُحْصُـوها،صَـدَقَ كِتابُـكَ اَللّهُمَّ وَاِنْبـآؤُكَ وَبَلَّغَتْ اَنْبِیـآؤُكَ وَرُسُـلُكَ مـا اَنْزَلْتَ،عَلَیْهِمْ مِنْ وَحْیِكَ وَشَرَعْتَ لَهُمْ وَبِهِمْ مِنْ دینِكَ.

آری اگر من و همه حساب‌داران مردم جهان در پی آن برآییم که بخشش بی‌پایان تو را از گذشته و آینده شماره کنیم و دریابیم نه از عهده شمارش آن برآییم و نه رسیدن به پایان آن را توانیم، هیهات کجا از عهده این کار برآییم که خود درکتاب ناطق و قرآن ِصادقت فرموده‌ای: وَاِن تَعدّوُا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها((اگر بخواهید نعمت خدا را به شمارید از عهده شمارش آن بر نیایید))ای خدا کتاب تو و پیام تو همه نشان راستی دارند و سخنی است که به پیمبران و رسولانت رسیده و همان است که ازجایگاه وَحیَت بر آن ها فرود آورده‌ای و دین خود را بر آنان تشریع فرموده‌ای.

خدایا گر من و ابنای آدم
همه اهل حساب از خلق عــــــــــــــــــالم
بخواهیم آن که از بگذشته و حــــــــــــــال
هم از آینده با یاری اقبال
حدود نعمتت پیدا نماییم
شمارش کرده و احصا نماییم
چنین کاری نیاید هرگـز از ما
نه بر درکش خرد باشد توانا
کجا هیات ما را قدرت آید
که نعمت‌های تو احصا نماید
که آن سان درکتاب ناطق خــــــــــــــویش
بـه قـرآن آن کتـاب صـادق خــــــــــــــویش
بیان فرمودی و بنمودی
مرا با وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّه
شمارید از شما کی آید این

آگاه — کار

که گر خواهید نعمت‌های دادار — کتاب و جمله پیغامت که ما راست

خداوندا حقیقت باشد و راست — نمودی وحی یا الهام آن را

سخن‌هایی که خود پیغمبران را — نمودی دین خود تشریع آسان

ز روی آن کتاب و وحیِ پنهان

غَیْرَ اَنّی یا اِلهی، اَشْهَدُ بِجَهْدی وَجِدّی وَمَبْلَغِ طاعَتی وَوُسْعی وَاءَقُولُ مُؤْمِناً، مُوقِناً اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً فَیَکُونَ مَوْرُوثاً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ، شَریکٌ فی مُلْکِهِ فَیُضادَّهُ فیما ابْتَدَعَ وَلا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فیما، صَنَعَ فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ لَوْ کانَ فیهِما الِهَةٌ اِلا الله لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا، سُبْحانَ الله الْواحِدِ الاَحَدِ الصَّمَدِ الَّذی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ، لَهُ کُفُواً اَحَدٌ اَلْحَمْدُ للهِ حَمْداً یُعادِلُ حَمْدَ مَلاَّئِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ وَاَنْبِیآئِهِ، الْمُرْسَلینَ وَصَلَّی الله عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَآلِهِ، الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْمُخْلَصینَ وَسَلَّمَ.

به علاوه ای‌خدای من به اندازه تلاش و به میزان طاعت و طاقتم گواهی می‌دهم و با کمال ایمان و اطمینان می‌گویم: ستایش خدایی را سزاست که نه فرزندی گرفته تا او را اِرث بَر باشد و نه درپادشاهی هم‌دستی دارد که با نوآوریش سازگاری کند و نه بهم‌کاری نیازمند است تا در آفرینش او را یاری دهد پس پاک ومنزّه خدایی‌است که اگر جز او خدایان دیگری بودند دستگاه آفرینش تباه و نابود می‌شد واز هم می‌پاشد. پاک و منزه است خدای یکتا و یگانه و بی‌نیازی که نه فرزندی آورده و نه خود زاییده شده و نه هیچ‌کس او را همتا و همانند است. ستایش خدایی که بدان گونه که با ستایش فرشتگان نزدیک و پیمبران فرستاده شده اوبرابری کند و درود و رحمت خداوند بر روان بهترین بنده او محمّد(ص) خاتمِ پیمبران و خاندان او باد که همه از پاکان و پاکیزگانِ جهان و ویژه‌ترینِ بندگان خدایند.

دگر باره گواهی می‌دهم بیش — به جدّ و جهد نزد خالق خویش

به قدر طاقتم از روی ایمان — به وُسع فکر تا سر حدّ ایقان

همی گویم که حمد بس فراوان — بود مخصوص ذات پاک یزدان

که نگرفته است فرزندآن خداوند — که او را اِرث بَر باشد همانند

شریکی در جهان‌داری ندارد — که در ایجاد او ضدّیت آرد

برای او نباشد یاور و یار — که در صنعش بود او را مددکار

زهی پاک و منّزه آن خداوند — که باشد بی شریک و مثل مانند

اگر غیر از خدا بودی خدایی — نبودی نظم عالم را بقایی

زمین آسمان پاشیدی از هم — نماندی هیچ نظمی بهر عالم

خدای بی نیاز و جاودانه

بود پاک و منّـزه آن یگانـه
نـدارد مثـل و ذاتِ سـرمد آمد
کسی که لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ آمـــــــــــــــد
ز هر حامد از آن هم برتـر آید
کنم آن گونه حمـدی کـان برآید
به حمد انبیا و هـر فرشـته
کنم حمدی کـه باشـد آن سرشــــــــــــته
محمّــد خـاتم پیغمبــرانش
درود حـــقّ بـــه فخـــر رهـــــــــبرانش
ز خاصـــانند و خـــالص بندگانند
بر آل او که پاکـان جهانند

اَللّهُمَّ اجْعَلْنی، اَخْشاکَ کَانّی اَراکَ وَاَسْعِدْنی بِتَقویکَ وَلا تُشْقِنی بِمَعْصِیَتِکَ،وَخِرْلی فی قَضآئِکَ وَبـارِکْ لی فی قَـدَرِکَ حَتّی لا اُحِبَّ تَعْجیـلَ ما.اَخَّرْتَ وَلا تَاْخیرَ ما عَجَّلْتَ.

خداوندا بیم و خشیتت را آن چنان در دلم انداز که گویی ترا در برابـر خـود می‌بینم و مرا با پرهیزکاری‌ات خوشبختی بخش و بنافرمانی‌ات تیره بخت مساز و قضا و قَدَرت را بر من نیک و خجسته فرما تا آن جا که در خوش و ناخوش آن چه را بــرایم دیر خواهی زودتر آن را نخواهم و آن چـه را زود خـواهی دیرتـر آن را دوسـت نداشـته باشم.

خداونـدا مـرا ازخَشـیَت آن ده
کــه گویــا بینمت در پیش دیــــــــــــــده
مـرا از طـاعتت بخشـا ســــــــــعادت
زعصـــیانت مکن اهـــل شــــــــــــقاوت
خدایا خیرخواه و بَـرکَت آور
ز تقـدیر و قضـا از خـیر و از شـــــــــــرّ
کـــه در پیش آمـــد و جریـــــان تقـــــدیر
نخـــواهم زود آن چـــه خـــــواهیش دیــــــر
دگر آنچــه تـو آن را زود خــــــــــــواهی
نخواهم دیرتر ز امـر الهی

اَللّهُمَّ اجْعَـلْ غِنـایَ فی نَفْسـی وَالْیَقینَ، فی قَلْـبی وَالاِخْلاصَ فی عَمَلی وَالنُّورَ فی بَصَری وَالْبَصیرَةَ فی، دیـنی وَمَتِّعْـنی بِجَـوارِحی وَاجْعَـلْ سَـمْعی وَبَصَـری اَلْـوارِثَیْنِ مِنّی. وَ انْصُـرْنی عَلی مَنْ ظَلَمَـنی وَاَرِنی فیـهِ ثاری وَمَـاٰرِبی وَاَقِرَّ بِذلِکَ عَیْنی .

خداوندا بی نیازی در ذاتم و یقین در دلم وبی‌آلایشی درکـارم و روشـنایی در چشمم و بینایی در دینم قرار ده و مرا از اندامم بهره‌مند ساز وگـوش و چشـمم را دو وارث من گـردان و مـرا بر آن کـه بـه من سـتم روا دارد پـیروزی بخش و در این راه گرفتنِ انتقام و روا شدنِ حاجتم را نمایان ساز و دیده‌ام را بدان روشن گردان.

خداونـدا تـو نفسـم را غـنی ســــــــــــاز
ز انوار یقینم در دل انداز
مـرا انـدر عمـل اخلاص آور
به فرما دیدگانم را منـوّر
بصــیرت بخش انــدر دین و مـــــــــــذهب
به اعضا بهره‌مندم ساز یا رب
بگـردان ای خداونـدِ جهـانم
دو چشــم و گــوش را از وارثـــــــــــانم
ببخشـــا نصـــرتم ای ربّ ذوالمّـــــــــــن
بر آن کس کو نمایـد ظلم بر من

از آن حـــــــاجت روایی و انتقـــــــــــــامم | عیـان فرمـا و فرمـا شـاد کـــــــــــــــامم

اَللَّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتى وَاسْتُرْ عَوْرَتى وَاْغْفِرْ لى خَطيَّئَتى، وَاخْسَاءْ شَـيْطانى وَفُـكَّ رِهـانى وَاْجَعْـلْ لى يـا اِلهى الدَّرَجَـةَ الْعُلْيـا فِى الاْ خِـرَةِ وَالاُوْلى.

خداوندا اندوهم را برطرف کن و عیبم را بپوشان و گناهم را بیامرز و شیطانم را بران و از ذِمّه‌ام، و ای خدای من بلنـدترین پایه‌ها را در این جهـان و آن جهـان بهـره‌ام فرما.

خداونـــدا غم از من دور فرما | سراســــــر عیب من مســــــــتور فرما
ببخشایم خطاها و گناهان | بران شیطانم و از ذِمّـه برهـــــــــــــان
خداوند تو در دنیا و عقبی | مـــرا عـــالی‌ترین رُتبت ببخشا

اَللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنى فَجَعَلْتَنى سَميعاً، بَصيراً وَلَكَ الْحَمْدُ كَما خَلَقْتَنى فَجَعَلْتَنى خَلْقاً سَويّاً رَحْمَةً بى وَقَدْ،كُنْتَ عَنْ خَلْقى غَنِيّـاً رَبِّ بِما بَرَاءْتَنْى فَعَدَّلْتَ فِطْرَتى رَبِّ بِما،اَنْشَاءْتَنى فَاَحْسَـنْتَ صُـورَتى رَبِّ بِمـا اَحْسَـنْتَ اِلَىَّ وَفى نَفْسـى، عـافَيْتَنى رَبِّ بِمـا كَلاْتَـنى وَوَفَّقْتَـنى رَبِّ بِمـا اَنـْعَمَتَ عَلَىَّ فَهَدَيْتَنى، رَبِّ بِما اَوْلَيْتَـنى وَمِنْ كُـلِّ خَيْـرٍ اَعْطَيْتَـنى رَبِّ بِمـا اَطْعَمْتَــنى، وَسَــقَيْتَنى رَبِّ بِمــا اَغْنَيْتَــنى وَاَقْنَيْتَــنى رَبِّ بِمــا اَعَنْتَــنى وَ اَعْزَزْتَــنى،رَبِّ بِمـــا اَلْبَسْـــتَنى مِنْ سِـــتْرِكَ الصّـــافى وَيَسَّـــرْتَ لى مِنْ صُـنْعِكَ.الْكـافى صَـلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَاَعِنّى عَلى بَوائِقِ الـدُّهُورِ، وَصُرُوفِ اللَّيالى وَالاَيّامِ وَنَجِّنى مِنْ اَهْوالِ الدُّنْيا وَكُرُباتِ، الاْ خِرَةِوَاكْفِنى شَرَّ ما يَعْمَلُ الظّالِمُونَ فِى الاَرْضِ.

خداوندا ستایش ته را، همان‌گونه که مرا آفریدی بینا و شنوایم گردانیدی. سپاس ترا، همان‌گونه که مرا آفریدی آراسته‌ام ساختی و به من مهربانی کـردی بـا این کـه از آفرینش من بی‌نیاز بودی. پروردگارا چنان که مرا پیراسته آفریدی سرشتم را میانـه رَو ساختی. پروردگارا چنان که مرا هستی بخشیدی صورت نیکویم دادی. پروردگارا چنـان که به من احسان کردی وجودم را عـافیت بخشـیدی. پروردگـارا چنـان کـه سرپرسـتیم کـردی تـوفیقم دادی. پروردگـارا چنـان کـه بمن انعـام فرمـودی راهنمـایی‌ام کـردی. پروردگارا چنان که سایه بر سرم افکندی ازهمه‌ی خوبی‌ها به من بخشیدی. پروردگــارا چنان که خوراکم دادی سیرابم فرمودی. پروردگارا چنان که بی‌نیازم کردی سـرمایه‌ام دادی. پروردگارا چنان که مرا کمک کردی گرامی‌ام داشتی. پروردگارا چنان کـه بـرمن جامه صفا و پاکی پوشانیدی به اندازه کافی از ساخته‌های خـود در دسترسـم گذاشـتی بر محّمد(ص) و خاندان محمّد(ص) درود فرست و مرا در سختی‌های روزگاران و پیش آمدهای شبان و روزان یاری و مددکاری ده و از بیمناکی‌هـای این جهـان و غم و انـدوه آن رهایی بخش و از شرّ رفتار ستمکارانِ روی زمین نگه‌داریم فرما.

سپاس تو چنـانم کآفریـدی | عطا کردی مـرا دیـدی و شـــــــــــنیدی
سپاسـت کآنچنـانم کـردی ایجـــــــــــــاد | نهادی خلقتم را نیک بنیاد
لبـاس رحمتت شـد خلقت من | کـــه بـــودی بی نیـــاز از خلقت من
چنانکه آفریـدی صـورتم را |

خداوندا چنانم کآفریدی
چنانم که درِ احسان گشادی
چنانم که مراقب بودی آن سان
چنان که باب انعامم گشودی
چنان که سایه افکندیم بر سر
چنانم که غذا دادی فراوان
چنان که بی نیازم ساختی نیز
چنان که ای خدا یاریم دادی
چنان که دادیم از صُنع کافی
تو کردی موهبت‌ها شامل حال
مدد کن گاهِ رنج و حال زارم
ز رنج آخرت و اندوه دنیا
ز شرّ و ظلم اشخاص ستمکار

بدادی اعتدالی فطرتم را
برایم بهترین صورت گزیدی
به نفسم عافیت را بهره دادی
مرا توفیق دادی سهل و آسان
هدایت کردی و راهم نمودی
نبستی بر عطایت بر رخم در
مرا سیراب فرمودی ز احسان
بمن سرمایه بخشیدی همه چیز
کلاه عزّتم بر سر نهادی
به پوشانیدیم از ستر صافی
درود بر محمّد باد برآل
شب و روزِ حوادث باش یارم
خداوندا مرا آزاد فرما
مرا در این جهان محفوظ میدار

اَللّهُمَّ ما اَخافُ فَاكْفِني وَما اَحْذَرُ فَقِنی وَفی نَفْسی وَ دینی فَاحْرُسْنی وَفی سَفَری.فَاحْفَظْني وَفی اَهْلی وَمالی فَاخْلُفْنی وَفیما رَزَقْتَنِی فَبارِكْ لی وَفی نَفْسي فَذَلِّلْنی وَفی اَعْيُنِ النّاسِ فَعَظِّمْنی وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالاِنْسِ فَسَلِّمْنی وَبِذُنُوبی فَلا تَفْضَحْنی وَبِسَريرَتی فَلا تُخْزِنی وَبِعَمَلی فَلا تَبْتَلِني وَنِعَمَكَ فَلا تَسْلُبْنی وَاِلی غَيْرِكَ فَلا تَكِلْنی.

خداوندا مرا از آن چه بیم دارم نگه‌داری کن و از آن چه می‌هراسم حفاظت فرما و جان و آیینم را نگه‌دار و در سفر محفوظم دار و در خانواده و دارایی جانشینم عطا فرما و به آنچه روزیم کرده‌ای برکت ده و مرا در پیش خود خوار و سرافکنده و در دیدگان مردم بزرگ و ارزنده ساز و از شرّ پری و آدمی سلامتم دار و به گناهانم رسوا مساز و با اندیشه‌های پنهانم خوار مگردان و بکار ناپسندم گرفتار مکن و نعمت‌هایت را از من باز مگیر و مرا بغیر خودت وامگذار.

خداوندا ز هر چه بیم دارم
ز هرچیزی کزان باشم هراسان
تو جان و دین من دور از خطر دار
عطا کن جانشین اهل و مالم
مرا در پیش نفسم خوار

نگه‌داری کم و مگذار خوارم
نگهدار ای خدایم سهل و آسان
مرا محفوظ هنگام سفر دار
مبارک کن به من رزقِ حلالم

کن خــــــــــــوار | بــزرگم ســاز نــزد خلــق
نگه‌دارم ز شرّ جنّ و انسان | بســـــــــــــیار
به پندار بـدم خـوارم مفرما | مســـازم مفتضـــح بهـــر
مدار از من تو نعمتهای خود | گناهــــــــــــــان
بـــــــــــــــــاز | مگردانم دوچـار کـار بیجا
 | بغــیر از خــود ســروکار
 | مینـــــــــــــــداز

اِلهی اِلی مَنْ تَکِلُنی اِلی قَریبٍ فَیَقْطَعُنی اَمْ اِلی بَعیدٍ فَیَتَجَهَّمُنی اَمْ.اِلَی الْمُسْتَضْعَفینَ لی.وَاَنْتَ رَبّی وَمَلیکُ اَمْری اَشْکُو اِلَیْکَ غُرْبَتی.وَبُعْـدَ داری وَهَوانی عَلی مَنْ مَلَّکْتَهُ اَمْری.

ای‌خدای من مرا به که وا می‌گذاری؟ به خویشانِ نزدیکم که از من ببُرَّند یا به بیگانگان دورم که با من ترشرویی کنند یا با آنان که مرا ناتوان شُمَرند در حالی‌که تـو پروردگـار من و صاحب اختیارِ منی. به تو از بی‌کسی و دور از خانمـانی و خـواری خـود در برابـر کسی که همه کارم را بدست او داده‌ای شکایت می‌کنم.

خـــــدایا با کــــه اَم وا | ســـروکارم بدســـت کـــه
می‌گـــــــــــــذاری | ســـــــــــــپاری؟
بخویشم کـه ببُـرَّد عُلقـه | به بیگانـه کـه نفـرت آورد
خــــــــــــویش | بیش
و یا آکه خواهندم هُمـاره | ضــعیف و نــاتوان بی راه
خداونـــــدا تـــــویی | چــــــــــــــــاره
پروردگــــــــــــارم | تــویی در کــار صــاحب
به تـو از غـربت و دوری | اختیـــــــــــــــارم
مــــــــــــــنزل | دگــر از خــواریم کافتــاده
شــــکایت آورم ای ربّ | مشــــــــــــــکل
ذوالمّـــــــــــــــن | از آن کــو صــاحب امــر
 | اســــــت بــــــرمن

اِلهی فَلا تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِـبْتَ عَلَیَّ فَلا اُبـالی سُـبْحانَکَ غَیْـرَ اَنَّ عافِیَتَـکَ اَوْسَـعُ لی فَاَسْئَلُکَ یـا رَبِّ بِنُـورِ وَجْهِـکَ الَّذی اَشْرَقَتْ لَهُ الاَرْضُ وَالسَّمواتُوَکُشِفَتْ بِـهِ الظُّلُمـاتُ وَصَـلُحَ بِـهِ اَمْـرُ الاَوَّلینَ وَالاخِرینَ اَنْ لا تُمیتَنی عَلی غَضَبِکَ وَلا تُنْزِلْ بی سَخَطَکَ لَـکَ الْعُتْـبی لَـکَ الْعُتْبی حَتّی تَرْضی قَبْلَ ذلِك.

خدای من خشمت را بر من روا مدار که اگر بر من خشم نگیری از غیر تو، ای پاک از همه عیب، باکی نـدارم چـرا کـه عـافیتت بر من گسـترده اسـت. پروردگـارا بر روشنایی ذاتت که پرتو آن بر زمین و آسمان‌ها تابیده و به آن تاریکی‌ها برطرف شـده و کار پیشینیان و پسینیان به آن بهبودی یافته است از تو درخواست می‌کنم که مـرا بـا خشمت نمیرانی و غضبت را بر من فرو نریزی چندان راه رضای تـو پـویم و خشـنودی تو جویم تا پیش از مرگ از من خشنود شوی و ببخشایی.

خداونـــدا مشـــو بر من | که جـز خشـمت نـدارم از
غضــــــــــــبناک | کســـــــی بــــــاک
مــنزّه ذاتت این هم ســهل | که عفو از قهرت افزون‌تر
آید | آید
تـرا خـواهم بـه سـوگند ای | به نـورِ وجهت ای بی مثـل
خداوند | و مانند
کـــه تابــد بـــر زمین و | نماید رفع تاریکی از آن ها

آسمان‌ها

کند اصلاح کار آن و این را — امور اوّلین و آخرین را

مرا در حال قهر خود نمیران — نباران بر سرم از خشم نیران

رهِ خشنودیت چندان بپویم — رضای خاطرات چندان بجویم

که پیش ازمرگ گردی راضی ازمن — ببخشایی مرا ای ربّ ذوالمّن

لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ رَبَّ الْبَلَدِ.الْحَرامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَالْبَیْتِ الْعَتیقِ الَّذی اَحْلَلْتَهُ الْبَرَکَةَ وَجَعَلْتَهُ.لِلنّاسِ اَمْناً.

خدایی جز تو نیست تو پروردگارِ مکّه و الْمَشْعَرِالْحَرامِ و خانه کُهَن‌سال کعبه‌ای که برکت خود را بر آن فرود آورده و آن را جایگاهِ آرامشِ مردم قرار داده‌ای.

به غیر از تو خدایی نیست دیگر — که ربّ مکّه ای و ربّ مشعر

تو بر بیتُ العَتیقِ کعبه آری — خدایی صاحبی پروردگاری

مبارک کردی و فرخنده آن را — مقام امن کردی آن مکان را

یا مَنْ عَفا عَنْ عَظیمِ الذُّنُوبِ بِحِلْمِهِ یا مَنْ اَسْبَغَ النَّعْماۤءَ.بِفَضْلِهِ یا مَنْ اَعْطَی الْجَزیلَ بِکَرَمِهِ یا عُدَّتی فی شِدَّتی یاصاحِبی فی وَحْدَتی یا غِیاثی فی کُرْبَتی یا وَلِیّی فی نِعْمَتی یا.اِلهی وَاِلهَ آبائی اِبْراهیمَ وَاِسْماعیلَ وَاِسْحقَ وَیَعْقُوبَ وَرَبَّ.جَبْرَئیلَ وَمیکائیلَ وَاِسْرافیلَ وَربَّ مُحَمَّدٍ خاتِمِ النَّبِیّینَ وَ الِهِ.الْمُنْتَجَبینَ وَمُنْزِلَ التَّوریةِ وَالاِ نْجیلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقانِ وَمُنَزِّلَ.کهیَّعَّصَّ وَطه وَیسَّ وَالْقُرآنِ الْحَکیمِ.

ای آن که به بردباری خود از گناهان بزرگ درگذشتی.ای که آن که به فضل خود احسانت را کامل کردی. ای آن که به کرم خود عطای فراوان بخشیدی، ای برگ و نوای روز سختیم و ای همدم ایّام تنهایم وای فریادرس دوران رنج و اندوهم و ای خداوند و ولیّ نعمتم.ای‌خدای من و ای‌خدای پدران من ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و پروردگار جبرییل و میکاییل و اسرافیل و پروردگار محمّد خاتم پیمبران و خاندان پاک و برگزیده او، فرود آورنده تورات و اِنجیل و زبور و قرآن و نازل کننده سوره‌های کهیَّعَّصَّ وَ طه وَ یسَّ وَ الْقُرآنِ الْحَکیمِ.

تویی بخشنده با حلم و مدارا — گناهان بزرگ از پیر و برنا

عطا کردی به خلق از نعمت خویش — بسی از حّد استحقاق‌شان بیش

تو بخشیدی ز راه جود و احسان — به مخلوقت عطاهای فراوان

اَلا یاعُدَّتی فی شِدَّتِ ارحَم — اَلا یا صاحِبی فی وَحْدَتِ ارحَم

تویی فریاد رس گاه بلایم — ولیّ نعمت و صاحب عطایم

خدای من هم آبائم همه خوب — چو ابراهیم و اسمعیل و یعقوب

تویی پروردگار ربّ جبریل — خدای پاک میکال و

خدای خاتم پیغمبرانی

فرود آرندهٔ تورات و اِنجیل — سرافیل
فرود آرنده‌ای کو خود فرستاد — خدای برگزیده خاندانی
فرود آرندهٔ طاها و یاسین — زَبوُر و مُصحَف و فرقان تنزیل
به قرآن کاف‌ها یا عین هم صاد
به قرآنِ حکیمی صدق آیین

اَنْتَ کَهْفی حینَ تُعْیینِی الْمَذاهِبُ فی سَعَتِها وَتَضیقُ بِیَ الاْرْضُ بِرُحْبِها وَلَوْلا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهالِكینَ وَاَنْتَ مُقیلُ عَثْرَتی وَلَوْلا سَتْرُكَ اِیّایَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحینَ وَاَنْتَ مُؤَیِّدی بِالنَّصْرِ عَلی اَعْدآئی وَلَوْلا نَصْرُكَ اِیّایَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبینَ.

چون راه‌های زندگانی با همه گستردگی‌اش بر من سخت گردد و زمین با همه پهناوری‌اش بر من تنگ شود تو پناه منی و اگر رحمتت نبود بی‌گمان از نیست شوندگان بودم و تو باز دارنده من از لغزش‌هایی و اگر پرده‌پوشیت نبود بی‌گمان از رسوا شدگان بودم و تو نیرو دهنده منی که بر دشمنانم پیروز گردم و اگر یاریت نبود به گمان از شکست خوردگان بودم.

طریق زندگی با وسعت خویش — برای من چو سختی آورد پیش
زمین با آن فراخی‌ها که دارد — چو بر من این جهان را تنگ دارد
زهر جانب چو آید بسته راهم — تویی کهف تویی پشت و پناهم
نبود از رحمت تو شامل من — هلاکت بود بی‌شک شامل من
تویی که لغزش از من دور داری — گناهانِ مرا مستور داری
نبود ار پرده پوشی تو هر جا — یقیناً می‌شدم یکباره رسوا
تو با یاریّ ِ خود بر دشمنانم — ظفر بخشی شوی راحت رسانم
نبود ار نصرتت حِرزِ وجودم — به پیش دشمنان مغلوب بودم

یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَالرِّفْعَةِ فَاَوْلِیآئُهُ بِعِزِّهِ یَعْتَزُّونَ یا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلوُكُ نیرَ الْمَذَلَّةِ عَلی اَعْناقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطَواتِهِ خائِفُونَ یَعْلَمُ خائِنَةَ الاْعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ وَ غَیْبَ ما تَاْتی بِهِ الاْزْمِنَةُ وَالدُّهُورُ.

ای آن که والا جاهی و بلند پایگاهی را ویژه خویش ساخته و سایه عزّت خود را بر سرِ دوستان انداخته‌ای، وای آن که پادشاهان بدرگاهِ تو یُوغ خواری به گردن نهاده و از شکوه تو بیمناک‌اند.تو دزدیده نگاهِ گوشه چشم‌ها و راز پنهانِ درونِ سینه‌هاو پیش‌آمدهای پسِ پرده زمان‌ها و روزگاران را می‌دانی.

تویی آنکس که جاه ومنزلت داد — نمودی خاص خود باری تعالی
ز رحمت چتر عزّ ونیک زادی — بفرق دوستان خود نهادی
تویی آن کس که شاهانت به — فکنده یُوغ برگردن بزاری

خواری به پیش بارگاه عزّت تو — شده خائف ز قهر وسطوت تو
توآگاه از نگاه گوشه چشمان — زاسراری که در دلهاست پنهان
تو آگه از حوادث آنچه آید — ز حالات زمانه آنچه زاید

یا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ اِلاّ هُوَ یا مَنْ لا یَعْلَمُ ما هُوَ اِلاّ هُوَ یا مَنْ لا یَعْلَمُهُ اِلاّ هُوَ.

ای آن که جز تو کسی از چگونگی هستی‌ات آگاه نیست، وای آن که جز تو کسی نمی‌داند کیستی و چیستی، وای آن که جر تو کسی تو را نمی‌شناسد.

تویی آن کس که جز تو باخبر نیست — ز کیفیّات ذات تو که آن چیست
تویی کز کُنهِ ذاتت نیست آگاه — کسی جز تو که باشد بسته این راه
تویی آن کس که غیر از تو نداند — ز تو، چون عقل این جا باز ماند

یامَنْ کَبَسَ الاَرْضَ عَلَی الْماَءِ وَسَدَّ الْهَواَءَ بِالسَّماَءِ یا مَنْ لَهُ اَکْرَمُ الاَسْماَءِ یا ذَاالْمَعْرُوفِ الَّذی لا یَنْقَطِعُ اَبَداً.

ای آن که زمین را بر آب قرار داده و هوا را به آسمان مسدود کرده‌ای. ای آن که بهترین نام‌ها برای تواست. ای خداوند نیکویی که رشته احسانت قطع نشود.

تویی، برآب جا دادی زمین را — هوا را ز آسمان سدبستی این را
برای ذات تو است اَسماءِ حُسنی — گرامی تر از آن ها نیست اَسما
تو آن دارای جودی کز وجودت — نگردد منقطع احسان وجودت

یا مُقَیِّضَ الرَّکْبِ لِیُوسُفَ فِی الْبَلَدِ الْقَفْرِ وَمُخْرِجَهُ مِنَ الْجُبِّ وَجاعِلَهُ بَعْدَ الْعُبُودِیَّةِ مَلِکاً یا ر ادَّهُ عَلی یَعْقُوبَ بَعْدَ اَنِ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ یا کاشِفَ الضُّرِّ وَالْبَلْوی عَنْ اَیُّوبَ وَمُمْسِکَ یَدَیْ اِبْرهیمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ کِبَرِ سِنِّهِ وَفَناَءِ عُمُرِهِ .

ای وادار کننده کاروان برای یوسف در بیابان بی‌آب و گیاه و ای بیرون آورنده او از چاه و رساننده او به مقام شاهی پس از بردگی.ای بازگرداننده یوسف به یعقوب پس ازآن که چشمانش از اندوه سفید شد و بردباری کرد. ای برطرف کننده رنج و سختی ایّوب و ای نگهدارنده دست ابراهیم از کشتن پسر در هنگام پیری و پایان زندگانی.

تویی آن، کز پی یوسف به صحرا — رساندی کاروانی را بدانجا
برآوردی بدَلو از قعر چاهش — چوکردت بندگی کردی تو شاهش
رسانیدی بیعقوب آن پسر را — چو اندوه داد از کف بصر را
تو کردی برطرف هر رنج وآلام — ز ایّوب آن که صبرش بود هنگام
نگهدارندهٔ دست براهیم — ز قربان کردن فرزند بی بیم
که در پایان عمر و سنّ — پسر قربان کند با آن

پیری دلیری

یامَنِ اسْتَجابَ لِزَكَرِيّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيِى وَلَمْ يَدَعْهُ فَرْداً وَحيداً يا مَنْ اَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ يا مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِبَنىَّ اِسْرآئيلَ فَاَنْجاهُمْ وَجَعَلَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمُغْرَقينَ.

ای آن که درخواستِ ذکریّا را پذیرفتی و یحیی را به اوعطا کردی و او را تک‌وتنها نگذاشتی.ای آن که دریا را برای بنی اسراییل شکافتی و آن ها را رهایی بخشیدی و فرعون و سپاهیانش را غرق کردی.

تویی آن که اجابت کردی آخر   دعای زکریای پیمبر
که در پیریش یحیی کردی اِعطا   وِ را نگذاشتی بی‌یار و تنها
به یونس نیز کردی لطف افزون   ز بطن ماهی آوردیش بیرون
دگر بشکافتی از جود دریا   به فرزندانِ اسراییل و موسی
رهایی دادی از این طرفه راهش   نمودی غرق فرعون و سپاهش

يا مَنْ اَرْسَلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ يا مَنْ لَمْ يَعْجَلْ عَلى مَنْ عَصاهُ مِنْ خَلْقِهِ يا مَنِ اسْتَنْقَذَالسَّحَرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَقَدْ غَدَوْا فى نِعْمَتِهِ يَاْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ وَقَدْ حآدُّوهُ وَنآدُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ.

ای آن که بادهای مژده دهنده را پیشاپیش رحمت خود فرستادی ای آن که در کیفر بندگانِ گنه‌کارت شتاب نداری. ای آن که جادوگران (زمان موسی)را پس ازمدت‌ها انکارشان از گمراهی رهانیدی با آن که از بخششت برخوردار بودند و روزیت را خوردند و غیر ترا پرستیدند و با تو دشمنی کرده شریک گرفتند و پیمبرانت را تکذیب نمودند.

تو یا رب باد پیشاپیش باران   نوید آور فرستادی فراوان
تو یا رب بر گنهکاران وکفّار   شتابت نیست در کیفر پدیدار
تو یا رب ساحران را عهدِ موسی   پس از انکار و کفرِ بس هویدا
که دائم رزق و روزی تو خوردند   مدام از نعمت تو بهره بردند
پرستیدند آن گه دیگران را   به شرک و دشمنی بسته میان را
رسولانِ ترا کردند انکار   تو کردی عفوشان ای ربّ غفّار

يا اَللهُ يا اَللهُ يا بَدىَّ يا بَديعُ لا نِدَّلَكَ يا دآئِماً لا نَفادَ لَكَ يا حَيّاً حينَ لا حَىَّ يا مُحْيِىَ الْمَوْتى يا مَنْ هُوَ قآئِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ.

ای‌خدا، ای‌خدا، ای پدید آورنده و ای نو آفریننده. ای که همانندی نداری.ای هستی جاودانی که نیستی برایت نیست. ای زنده سرمدی هنگامی که هیچ زنده‌ای نبود. ای زنده کننده مردگان و ای بپا دارنده هرکس با آن چه بدست آورده است.

خداوندا خدای بی‌قرینی   پدید آرنده و نو آفرینی
تو ذات سرمدی، بی‌چون الهی   به درگاهت فنا را نیست راهی

تو بودی و نبُد هستی جهان را | تویی که زنده سازی مردگان را
تو باشی هر که را با هر چه در کار | بدست آید نگهبان و نگه‌دار

یا مَنْ قَلَّ لَهُ شُکْری فَلَمْ یَحْرِمْنی وَعَظُمَتْ خَطیَّئَتی فَلَمْ یَفْضَحْنی وَرَانی عَلَی الْمَعاصی فَلَمْ یَشْهَرْنی یا مَنْ حَفِظَنی فی صِغَری یا مَنْ رَزَقَنی فی کِبَری یا مَنْ اَیادیهِ عِنْدی لا تُحْصی وَنِعَمُهُ لا تُجازی یا مَنْ عارَضَنی بِالْخَیْرِ وَالاِحْسانِ وَعارَضْتُهُ بِالاِسائَةِ وَالْعِصْیانِ یا مَنْ هَدانی لِلاْ یمانِ مِنْ قَبْلِ اَنْ اَعْرِفَ شُکْرَ الاِمْتِنانِ.

ای آن که سپاس‌گزاریم اندک بود و نا امیدم نکردی و لغزش‌هایم بزرگ بود و رسوایم نساختی و بر گناهانم دیدی و آبرویم نریختی. ای آن که مرا در کودکی نگه‌داری کردی و در پیری روزی دادی. ای آن که نیکویی‌ها و بخشش‌هایت برمن بی‌شمار و نعمت‌هایت بیرون از توانایی سپاس است. ای آن که با من به خوبی و احسان روی آوردی و با زشتکاری و نافرمانیم رو برو شدی. ای آن که با ایمان رهنمایی‌ام کردی پیش از آن که شناسای سپاس نعمتت باشم.

تویی آن کس که با شکری قلیلم | نکردی هیچ محروم و ذلیلم
بزرگ آمد خطای من هُماره | مرا رسوا نکردی هیچ باره
مرا در حال عصیان دیدی باز | نبردی آبرو ای محرم راز
تویی آن کس که از آفات بسیار | مرا در کودکی گشتی نگه‌دار
تویی آن کس که در هنگام پیری | بدادی روزیم بی سخت‌گیری
تو بخششهات بیرون از شمار است | سپاس نعمتت برناید از دست
تو رو کردی به من باخیر و احسان | نمودم در عوض زشتی و عصیان
رهم دادی به ایمان پیش از این ها | که باشم شکر نعمت را شناسا

یا مَنْ دَعَوْتُهُ مَریضاً فَشَفانی وَعُرْیاناً فَکَسانی وَجائِعاً فَاَشْبَعَنی وَعَطْشانَ فَاَرْوانی وَذَلیلاً فَاَعَزَّنی وَجاهِلاً فَعَرَّفَنی وَوَحیداً فَکَثَّرَنی وَغائِباً فَرَدَّنی وَمُقِلاًّ فَاَغْنانی وَمُنْتَصِراً فَنَصَرَنی وَغَنِیّاً فَلَمْ یَسْلُبْنی وَاَمْسَکْتُ عَنْ جَمیعِ ذلِکَ فَابْتَدَاَنی فَلَکَ الْحَمْدُ وَالشُّکْرُ.

ای آن که هنگام بیماری تو را خواندم بهبودی‌ام بخشیدی و هنگام برهنگی تو را خواندم مرا پوشانیدی و هنگام گرسنگی تو را خواندم مرا سیر کردی و هنگام تشنگی تو را خواندم سیرابم فرمودی و هنگام خواری تو را خواندم گرامیم داشتی و هنگام نادانی تو را خوانم شناساییم دادی وهنگام تنهایی تو را خواندم انجمنم بخشیدی و هنگام دوری از دیارم تو را خواندم مرا به آن جا بازگردانیدی و هنگام تهی‌دستی تو را خواندم توانگرم ساختی و هنگام یاری جستن تو را خواندم یاریم کردی و هنگام توانگری تو را خواندم دارایی‌ام را نگرفتی و هنگامی که از همه این خواهش‌ها خودداری کردم تو خود آغازِ به بخشش کردی(واز هرگونه دهش دریغ نفرمودی)پس ستایش و سپاس سزاوار تو است.

تویی آن کس که چون بیماریَم بود | تو را خواندم شفا بخشیدیَم زود
برهنه بودم خواندم تو را باز | به پوشانیدیم گشتی سبب ساز
چو بودم گُرسِنِه یا تشنه | طعامم دادی و کردی تو

بی‌تــــــــــــــــاب سـیراب
ز خــواری جــانب عــزّت کشــــــاندی ز نادانی به دانایی رساندی
بُدَم تنها و جمعیّت تو دادی بُـدَم غـایب وطن را ره گشـادی
فقــیر وبی‌نــوا بــودم ز احســان غـنی کـردی مـرا ای ربّ منّــان
چـو استمداد کـردم من از آن در مرا منصور کردی و مظفّر
چــو خــود بــودم غنّی و صــاحب مــال تــو نگرفــتی ز من آن را بهــر حــال
چو بــود از خوانــدنت خـودداریم بــاز تـو خـود اکـرام و احسـان کـردی آغــاز
تـو را پس حمـد باید گفت بسـیار سپاس وشـکرِ خـاص آورد در کـــار

یا مَنْ اَقالَ عَثْرَتی وَنَفَّسَ کُرْبَتی وَاَجابَ دَعْوَتی وَسَتَرَ عَوْرَتی وَغَفَرَ ذُنُوبی وَبَلَّغَنی طَلِبَتی وَنَصَرَنی عَلی عَدُوّی وَاِنْ اَعُدَّ نِعَمَكَ وَمِنَنَكَ وَکَـرائِمَ مِنَحِكَ لا اُحْصیها.

ای آن که از لغزشم درگذشتی و اندوهم را برطرف کردی و خواهشم را پذیرفتی و زشتیم را پوشانیدی و گناهانم را بخشیدی و به آرزویم رسانیدی و بر دشمنم پیروزی دادی اگر بخواهم بخشش‌ها و نیکی‌ها و دهشهای ارجمندت را به شمارم هرگز نتوانم.

تــویی کــه درگذشــتی از خطــــــایم ز اندوه و زغم کردی رهایم
تــــو را خوانــــدم زمن گشـــــتی پــــذیرا بپوشانیدی از من هربدی را
گناهــــانم ببخشـــیدی فــــــــراوان بــه مطلــوبم رســانیدی ز احســــــان
ز شـــرّ دشـــمنانم دور کـــــــــردی مـرا برخصـم خـود منصـور کـــــــردی
اگر خواهم کــه نعمت‌هـا واحسان شماره کــرده و احصــــا نمــــایم عطاهای گران‌قدر تو یزدان ز دستم بر نیایـد ای خـدایم

یا مَوْلایَ اَنْتَ الَّذی مَنَنْتَ اَنْتَ الَّذی اَنْعَمْتَ اَنْتَ الَّذی اَحْسَنْتَ اَنْتَ الَّذی اَجْمَلْتَ اَنْتَ الَّذی اَفْضَــــلْتَ اَنْتَ الَّذی اَکْمَلْتَ اَنْتَ الَّذی رَزَقْتَ اَنْتَ الَّذی وَفَّقْتَ اَنْتَ الَّذی اَعْطَیْتَ اَنْتَ الَّذی اَغْنَیْتَ اَنْتَ الَّذی اَقْنَیْتَ اَنْتَ الَّذی اوَیْتَ اَنْتَ الَّذی کَفَیْتَ اَنْتَ الَّذی هَدَیْتَ اَنْتَ الَّذی عَصَمْتَ اَنْتَ الَّذی.سَتَرْتَ اَنْتَ الَّذی غَفَـرْتَ اَنْتَ الَّذی اَقَلْتَ اَنْتَ الَّذی مَکَّنْتَ اَنْتَ الَّذی اَعْــزَزْتَ اَنْتَ الَّذی اَعَنْتَ اَنْتَ الَّذی عَضَــدْتَ اَنْتَ الَّذی اَیَّدْتَ اَنْتَ الَّذی نَصَــرْتَ اَنْتَ الَّذی شَفَیْتَ اَنْتَ الَّذی عافَیْتَ اَنْتَ الَّذی اَکْـرَمْتَ تَبـارَکْتَ وَتَعـالَیْتَ فَلَـكَ الْحَمْـدُ دآئِماً وَلَكَ الشُّکْرُ واصِباً اَبَداً.

ای مولای من تویی‌که نیکی کردی تویی‌که نعمت دادی تویی‌که احسان فرمودی تویی‌که خوبی کردی تویی‌که برتری دادی تویی‌که(نعمت را)به کمال رسـانیدی تویی‌کـه روزی دادی تویی‌کـه توفیـق بخشـیدی تویی‌کـه عطـا فرمـودی تویی‌کـه بی‌نیـاز کـردی تویی‌که سرمایه بخشیدی تویی‌که پناه‌دادی تویی‌که سرپرستی کردی تویی‌که راهنمـایی فرمودی تویی‌که از گناه بر کنار داشتی تویی‌که پرده‌پوشی کـردی تـویی کـه آمرزیـدی

تویی که گذشت فرمودی تویی‌که توانگر ساختی تویی‌که گرامی‌داشتی تویی‌که کمک فرمودی تویی که مدد کردی تویی‌که نیرو بخشیدی تویی‌که یاری فرمودی تویی‌که بهبودی بخشیدی تویی‌که تندرستی دادی تویی‌که بخشش کردی و برکت و برتری دادی پس ستایشِ همیشگی و سپاسِ جاودانی سزاوار تو است.

تویی که خود عطا کردی ز حدّ بیش — تویی که گستراندی نعمتِ خویش
تویی که باز کردی بابِ احسان — تویی که نیکویی کردی فروان
تویی که فضل خود شامل نمودی — تویی که لطف خود کامل نمودی
تویی که خود درِ روزی گشادی — تویی که خلق را توفیق دادی
تویی که کسترش دادی عطا را — تویی که خود غنی کردی گدارا
تویی که از کرم سرمایه دادی — ز الطاف پناه و سایه دادی
تویی که خلق را دادی هدایت — امورِ بندگان کردی کفایت
تویی که بس گنه مستور کردی — تویی که بس خطاها دور کردی
تو بخشیدی خطاهای فراوان — پذیرفتی بسی عذر گناهان
تویی که جاه بخشودی و مکنت — تویی که آبرو دادی و عزّت
تویی که خلق را یاری نمودی — کمک کردی مددکاری نمودی
تو دادی ای خدا تأیید قدرت — تو دادی ای خدا یاری و نصرت
تویی که خود شفا دادی بمرضی — تو بخشیدی به مردم عافیتها
تو خود اکرام فرمودی همه چیز — مبارک کرده، دادی برتری نیز
ستایش پس ترا باشد سزاوار — سپاس شکر باید کرد بسیار

ثُمَّ اَنَا یا اِلهِیَ الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبی فَاغْفِرْها لی اَنَا الَّذی اَسَأْتُ اَنَاالَّذی اَخْطَأْتُ اَنَا الَّذی هَمَمْتُ اَنَاالَّذی جَهِلْتُ اَنَاالَّذی غَفَلْتُ اَنَا الَّذی سَهَوْتُ اَنَا الَّذِی اعْتَمَدْتُ اَنَا الَّذی تَعَمَّدْتُ اَنَا الَّذی وَعَدْتُ وَاَنَاالَّذی اَخْلَفْتُ اَنَاالَّذی نَکَثْتُ اَنَا الَّذی اَقْرَرْتُ اَنَا الَّذِی اعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ وَعِنْدی وَاَبوُءُ بِذُنُوبی فَاغْفِرْها لی یا مَنْ لا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبادِهِ وهُوَ الَغَنِیُّ عَنْ طاعَتِهِمْ وَالْمُوَفِّقُ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَرَحْمَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ اِلهی وَسَیِّدی.

این منم ای‌خداکه به گناهانم اعتراف دارم پس گناهانم را بر من ببخشای. این منم که بدی کردم، این منم که خطا نمودم، این منم که کمر به نافرمانی بستم، این منم که نادانی کردم، این منم که کوتاهی نمودم، این منم که فراموشی پیش گرفتم، این منم که پشت گرم به خود شدم، این منم که دیده ودانسته بدی کردم، این منم که وعده دادم ومنم که وعده بجا نیاوردم، این منم که پیمان شکستم، این منم که اقرا به خطا کردم، این منم که نزد خود به نعمتت اعتراف کردم و بازگشت به گناهان نمودم،

پس برمن ببخشا ای آن که گناهان بندگانت به تو زیانی نمی‌رساند و از فرمان‌برداری آنان بی‌نیازی و توفیق دهنده کسانی هستی که به یاری و بخشش تو کار نیک می‌کنند، پس ای خدای من و آقای من ستایش سزاوار تو است.

مقرّم بر گناه خود خدایا — تو از من درگذر جرمم ببخشا
منم آن کس که بد کردم فراوان — خطا کردم کمر بستم به عصیان
منم آن که جهالت پیشه کردم — شدم غافل خطا اندیشه کردم
منم آن کس که کردم سهوِ بسیار — به خویشم اعتمادی رفت در کار
منم آن کس که خُلفِ وعده کردم — بسی دانسته راه کج سَپَردم
منم آن که شکستم عهدها را — منم کِاقرار بنمودم خطا را
منم که اعتراف آوردمت پیش — به نعمتها و احسانِ ز حدّ بیش
شد آن گه بر گناهان باز گشتم — خدایا درگذر زین کار زشتم
تویی آن کس که جرم بندگانت — نخواهد بود هرگز بر زیانت
تو از طاعات آنان بی‌نیازی — به کار نیک آنان کار سازی
اگر شایسته کاری آید از کس — بود از رحمت و همراهی‌ات بس
ستایش پس تو را باشد سزاوار — تو ای مولای من ای ربّ دادار

اِلهی اَمَرْتَنی فَعَصَیْتُكَ وَنَهَیْتَنی فَارْتَكَبْتُ نَهْیَكَ فَاَصْبَحْتُ لا ذا بَر آءَةٍ لی فَاَعْتَذِرَ وَلاذا قُوَّةٍ فَاَنْتَصِرَ فَبِاءَیِّ شَیْءٍ اَسْتَقْبِلُكَ یا مَوْلایَ اَبِسَمْعی اَمْ بِبَصَری اَمْ بِلِسانی اَمْ بِیَدی اَمْ بِرِجْلی اَلَیْسَ كُلُّها نِعَمَكَ عِندی وَبِكُلِّها عَصَیْتُكَ یا مَوْلایَ فَلَكَ اَلْحُجَّةُ وَالسَّبیلُ عَلَیَّ.

ای خدای من تو مرا (به خوبی‌ها) فرمان دادی نافرمانی‌ات کردم و مرا(ازکارهای بد) نهی کردی آن ها را به جا آوردم اینک نه مرا پاک کننده از گناهی است تا از او پوزش طلبم و نه مرا صاحب قدرتی است تا از او یاری خواهم پس ای آقای من با چه چیز بدرگاه تو روی آرم، به گوشم یا به چشمم یا به زبانم یا به دست و پایم، مگر همه این ها که من دارم نعمت‌های تو نیستند و با همه این ها نافرمانی ترا نکرده‌ام، ای مولای من حجّتت برمن تمام و راهِ چون و چرایم بسته است.

خدایا دادیم برخیر فرمان — خلاف امر تو کردم به عصیان
خداوندا تو نهیم کردی از بد — نمودم کارهایی کآن نزیبد
کنون پوزش پذیری نیست من را — که سازد از گناهانم مبرّا
نه صاحب قدرتی بدهد پناهم — کز او دفع عقوبتها بخواهم
پس ای مولای من پروردگارم — به درگاهت چگونه روی آرم
به گوشم یا زبانم یا نگاهم

مگر این ها نه نعمت‌هایت بودند | به دستم یا به پایم عذر خواهم
پس ای مولای بر من خواه ناخواه | که بر بارِ گناهانم فزودند
تو با اِتمامِ حجّت بسته‌ای راه

یا مَنْ سَتَرَنی مِنَ الاْ باءِ وَالاُمَّهاتِ اَنْ یَزجُرُونی وَمِنَ الْعَشائِرِ وَالاِخْوانِ اَنْ یُعَیِّرُونی وَمِنَ السَّلاطینِ اَنْ یُعاقِبُونی وَلَوِ اطَّلَعُوا یا مَوْلایَ عَلی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنّی اِذاً ما اَنْظَرُونی وَلَرَفَضُونی وَقَطَعُونی.

ای آن که مرا از پدران و مادران که آزارم دهند و از خویشان و برادران که نکوهشم کنند و از پادشاهان که شکنجه‌ام دهند پنهان داشتی.ای مولای من اگر آنچه را که تو از من می‌دانی آنها می‌دانستند مهلت نمی‌دادند و مرا از خود می‌راندند و از من می‌بریدند.

تو پنهانم نمودی از نظرها | ز دل آزاریِ مادر پدرها
ز خویشان و برادرها نگه‌دار | شدی تا سرزنش نارند درکار
هم از قهر و عقابی پادشاهان | نگاهم داشتی ای ربّ منّان
خودای مولی چنانکه هستی آگاه | به زشتیهای این رسوای درگاه
اگر آنان چنین آگاه بودند | کجا صبر و تحمّل می‌نمودند
نظر در من نمی کردند دیگر | ز من ببریده می‌راندند از در

فَها اَنَا ذا یا اِلهی بَیْنَ یَدَیْكَ یا سَیِّدی خاضِعٌ ذَلیلٌ حَصیرٌ حَقیرٌ لا ذُو بَر آئَةٍ فَاَعْتَذِرُوَلا ذُو قُوَّةٍ فَاَنْتَصِرَ وَلا حُجَّةٍ فَاَحْتَجَّ بِها وَلا قائِلٌ لَمْ اَجْتَرِحْ وَلَمْ اَعْمَلْ سُوَّءاً وَما عَسَی الْجُحُودَ وَلَوْ جَحَدْتُ یا مَوْلایَ یَنْفَعُنی کَیْفَ وَاَنّی ذلِكَ وَجَوارِحی کُلُّهاشاهِدَةٌ عَلَیَّ بِما قَدْ عَمِلْتُ وَعَلِمْتُ یَقیناً غَیْرَ ذی شَكٍّ اَنَّكَ سائِلی مِنْ عَظایِمِ الاُمُورِ وَاَنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ الَّذی لا تَجُورُ وَعَدْلُكَ مُهْلِكی وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبی فَاِنْ تُعَذِّبْنی یا اِلهی فَبِذُنُوبی بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَیَّ وَاِنْ تَعْفُ عَنّی فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ .

من اینک ای‌خدای من و آقای من در پیشگاه تو بنده‌ای سرافکنده و خوار و تنگدل و ناچیزم که نه پاک کننده از گناهی دارم که از او پوزش طلبم و نه صاحب قدرتی دارم که از او یاری خواهم و نه حجّتی مراست که به آن دلیل آورم و نمی‌گویم که گناهی نکرده و کار بدی انجام نداده‌ام و نشاید انکار کنم که اگر ای مولای من انکار هم کنم برایم سودی ندهد که اندام‌هایم همگی بر آن چه انجام داده‌ام گواهند و بطور یقین و بی‌گمان می‌دانم که تو از کارها (وگناهان)بزرگم بازخواست می‌کنی و می‌دانم که داوریت به عدل و داد است و ستم نمی‌کنی ولی همان دادگریت نابود کننده من است و از آن به عدلِ کلّ ِ تو پناه می‌جویم پس ای‌خدای من اگر بعد از اتمام حجّتت مرا به کیفرِ گناهانم عذاب دهی سزاوار آنم و اگر از من درگذری از بردباری و جوانمردی و بزرگواری تو است.

تویی مولی تویی پشت و پناهم | به نزدت بنده‌ای غرقِ گناهم
من آن افکنده سر در پیشم وخوار | ذلیل و تنگدل، ناچیز چون خار

نه کس دارم کند پاک از گناهان / که رو آرم بسویش عذر خواهان
نه صاحب قدرتی برخویش یابم / که تا بهر کمک سویش شتابم
نه باخود حجّتی دارم نه برهان / که تا سازم بدست آویز عنوان
نه بتوان گفت ناکرده گناهم / به کار زشت خود بی اشتباهم
چگونه می‌توانم کرد انکار / مرا سودی چسان آید از این کار
که اعضاء و جوارح آن چه دارم / گواهانند بر کردار و کارم
یقین دانم زمن پرسش نمایی / ز هر کار مُهِم کاوش نمایی
تو باشی داور امّا داد پیشه / بجور از کس نخواهی کند ریشه
همان عدلت هلاکم آورد پیش / پناه آرم بکُلّ عدلت از خویش
پس از حجّت گرم ای ربّ منّان / دهی کیفر بُوَد مزد گناهان
و گر بر من ببخشی ای سبب ساز / ز حلم وجود و احسانت بود باز

لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْمُوَحِّدینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْخآئِفینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْوَجِلینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الرّاجینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الرّاغِبینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْمُهَلِّلینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ السّآئِلینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْمُسَبِّحینَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی كُنْتُ مِنَ الْمُكَبِّرینَ لااِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَكَ رَبّی وَرَبُّ اٰبآئِیَ الاَوَّلینَ .

جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از ستم‌کارانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از آمرزش‌خواهانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از یکتاپرستانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من ترسندگانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از بیم‌ناکانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از امیدوارانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من به بی‌داریت از مشتاقانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از تهلیل گویانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از درخواست کنندگانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از تسبیح گویانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و من از تکبیر گویانم. جز تو خدایی نیست پاکی تو راست و تو پروردگار من و پروردگار پدران پیشین من هستی.

خدایی نیست جز تو ربّ دادار / تو پاکی من بفنس خود ستمکار
خدایی نیست جز تو ذاتِ اللّه / تو پاکی من به پیشت مغفرت خواه
خدایی نیست جز تو پاک یزدان / تو پاکی من خود از یکتا پرستان
خدایی نیست جز تو حیّ

سُبحان خدایی نیست جز تو ربّ مَنّان | تو پاکی من ز قهرت سخت ترسان
خدایی نیست جز تو ای خداوند | تو پاکی من ز بیم تو هراسان
خدایی نیست جز تو ربّ رزّاق | تو پاکی من بـه لطف آرزومند
خدایی نیست جز تو خالقِ جان | تو پاکی من بـه دیدار تو مشتاق
خدایی نیست جز تو صاحبِ جاه | تو پاکی من ترا تهلیل گویان
خدایی نیست جز تو محرمِ راز | تو پاکی من ترا سائل بدرگاه
خدایی نیست جز تو ربّ رحمان | تو پاکی من به تسبیحت سرافراز
خدایی نیست جز تو ای سبب ساز | تو پاکی من تو را تکبیر گویان
| تو ربّ من هم آبائم زآغاز

اَللّهُمَّ هذِا ثَنائى عَلَیْكَ مُمَجِّداً وَاِخْلاصِى لِذِكْرِكَ مُوَحِّداً وَاِقْرارى بِالائِكَ مُعَدِّداً وَاِنْ كُنْتُ مُقِرّاً اَنّى لَمْ اُحْصِها لِكَثْرَتِها وَسُبُوغِها وَتَظاهُرِها وَتَقادُمِها اِلى حادِثٍ ما لَمْ تَزَلْ تَتَعَهَّدُنى بِهِ مَعَها مُنْذُ خَلَقْتَنى وَبَرَاْتَنى مِنْ اَوَّلِ الْعُمْرِ مِنَ الاِغْناۤءِ مِنَ الْفَقْرِ وَكَشْفِ الضُّرِّوَتَسْبیبِ الْیُسْرِ وَدَفْعِ الْعُسْرِ وَتَفریجِ الْكَرْبِ وَالْعافِیَةِ فِى الْبَدَنِ وَالسَّلامَةِ فِى الدّینِ وَلَوْ رَفَدَنى عَلى قَدْرِ ذِكْرِ نِعْمَتِكَ جَمیعُ الْعالَمینَ مِنَ الاَوَّلینَ وَالاْ خِرینَ ما قَدَرْتُ وَلاهُمْ عَلى ذلِكَ.تَقَدَّسْتَ وَتَعالَیْتَ مِنْ رَبٍّ كَریمٍ عَظیمٍ رَحیمٍ لا تُحْصى الاۤؤُكَ وَلا یُبْلَغُ ثَناۤؤُكَ وَلا تُكافى نَعْماۤؤُكَ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَاَتْمِمْ عَلَیْنا نِعَمَكَ وَاَسْعِدْنا بِطاعَتِكَ سُبْحانَكَ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ.

خداوندا این سپاس من بدرگاه تو است درحالی که بزرگ می‌دارم و اخلاص من به یاد تو است درحالی‌که تو را یکتا می‌دانم و اقرار من به نعمت‌های تو است در حالی‌که آن ها را شماره می‌کنم با این که اقرار کننده‌ام که نعمت‌هایت را به عّلت فراوانی و پیاپی بودن و پیشی گرفتن بر نو پدید آمده‌ای (چون من) شماره نتوان کرد که از همان روزی بی‌آغاز مرا منظور نظر داشتی و هنگامی‌که مرا آفریدی و هستی بخشیدی از ابتدای زندگانی به آن نعمت‌ها از تنگدستی‌ام رهانیده توانگرم کردی و رنجم را برطرف ساختی و اسباب آسایشم را فراهم نمودی و سختیم را برداشتی و از اندوهم رهانیدی و در تن عافیت ودر دین سلامتم بخشیدی و اگر همه مردم جهان از نخستین تا واپسینِ آنان مرا در یاد آوری نعمتت یاری کنند من و آنان هیچ‌کدام توانایی این کار را نداریم. تو پاک و برتری ای پروردگار بخشنده و بزرگ و مهربان که نیکی‌هایت بی‌شمار و سپاست دور از دسترس و نعمت‌هایت بی‌پاداش است، بر محمّد و خاندانی محمّد (ص) درود فرست و نعمت‌هایت بر ما تمام کن و به فرمان‌برداریت ما را سعادتمند گردان پاکی تو راست و جز تو خدایی نیست.

خدایا این ستایش باشد ازمن | ترا که خوانمت ذوالمجد و ذوالمّن
به یاد تواست اخلاص من ایدر | همه یکتایی‌ات را یاد آور
مرا باشد به نعمت‌هات اقرار | که خواهم برشمارم مختصر وار
| که نعمت‌هات ناید در شماره

اگر چه معترف باشم همـاره
نیاید بر شماره بسکه آن ها
هم آن ها راست با برهانِ روشن
که از عهد ازل در بذل نعمت
مرا چون آفریدی نعمت خویش
مبدّل ساختی با چاره سازی
ز من برداشتی هر رنج و هر غم
نمودی دفع هر سختی برایم
تنم را عافیت دادی سراپا
اگر یاری کنند اهل زمینم
که نعمت‌هات بشماریم یکبار
تو ذات پاکِ والا و کریمی
نه آلاءِ تو کس احصا نماید
سپاس نعمتت نتوان بهر حال
تو نعمت‌ها نما تکمیل بر ما
تو پاکی از شریک و مثل و مانند

فراوانند و بسیار و هویدا
تقدّم بر وجود حادثِ من
مرا منظور فرمودی ز رحمت
بدادی ز اوّل عمرم زحدّ بیش
نیازم بر غنا و بی‌نیازی
همه آسایشم کردی فراهم
ز اندوه والم کردی رهایم
بدینِ من سلامت کردی اعطا
خلایق ز اولّین و آخرینم
نیاید از من و آنان چنین کار
خداوند عظیمی و رحیمی
ثنایت نی ز دست کس بر آید
درود بر محمّد باد و برآل
بطاعتمان سعادتمند فرما
خدایی نیست جز تو ای خداوند

اَللَّهُمَّ اِنَّكَ تُجیبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ السُّوَّءَ وَتُغیثُ الْمَكْرُوبَ وَتَشْفِی السَّقیمَ وَتُغْنِی الْفَقیرَ وَتَجْبُرُ الْكَسیرَوَتَرْحَمُ الصَّغیرَ وَتُعینُ الْكَبیرَ وَلَیْسَ دُونَكَ ظَهیرٌ وَلا فَوْقَكَ قَدیرٌ وَاَنْتَ الْعَلِیُّ الْكَبیرُ یا مُطْلِقَ الْمُكَبَّلِ الْاَسیرِ یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغیرِ یا عِصْمَةَ الْخآئِفِ الْمُسْتَجیرِ یا مَنْ لا شَریكَ لَهُ وَلا وَزیرَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَاَعْطِنی فی هذِهِ الْعَشِیَّةِ اَفْضَلَ ما اَعْطَیْتَ وَاَنَلْتَ اَحَداً مِنْ عِبادِكَ مِنْ نِعْمَةٍ تُولیها وَ الآءٍ تُجَدِّدُه ا وَبَلِیَّةٍ تَصْرِفُه ا وَكُرْبَةٍ.تَكْشِفُها وَدَعْوَةٍ تَسْمَعُها وَحَسَنَةٍ تَتَقَبَّلُها وَسَیِّئَةٍ تَتَغَمَّدُها اِنَّكَ لَطیفٌ بِما تَشاَّءُ خَبیرٌ وَعَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ.

خداوندا تویی که درخواستِ بنده درمانده را می‌پذیری و رنج و اندوه را برطرف می‌کنی و غمدیده را به فریاد می‌رسی و بیمار را بهبودی می‌بخشی و تهی‌دست را توانگر می‌سازی و شکسته را جبران می‌کنی و به کوچکان دلسوزی و به بزگسالان یاری می‌فرمایی و جز تو یار ومددکاری و برتر از تو توانایی نیست و تو والاجاه و بزرگواری.ای آزاد کننده زندانی گرفتار، و ای روزی دهنده کودکِ شیرخوار و ای پناه پناهنده ترسان و ای آن که نه انباز داری، و نه مددکار و پشتیبان بر محمّد (ص) و خاندان او درود فرست و در پایان روز از آن چه به هر یک از بندگانت عطا می‌کنی و می‌دهی: چه از نعمت‌هایی که می‌بخشی و نیکی‌هایی که تجدید می‌کنی، و چه از

گرفتاری و بلایی که برمی‌گردانی و اندوهی که بر طرف می‌سازی، و چه از دعایی که می‌شنوی و کارِ نیکی که پذیرا می‌شوی، و چه از کردار زشتی که می‌پوشانی، بالاترینِ آن را عطا فرما، بی‌گمان تو مهربانی و به هر چه خواهی دانایی و به هر کار توانایی.

خداوندا دعای بندگان را — پذیری خاصه از درماندگان را
تو سازی برطرف هر رنج و هر درد — ز دایی از رخ غم‌دیدگان گرد
به بخشایی شفا بر حال بیمار — غنی سازی فقیرِ بی‌کس و کار
بدست آری دلِ تنگ و دلگیر — کنی رحم و کمک بر کودک و پیر
به جز تو نیست یارب یار و یاور — نباشد کس به قدرت از تو برتر
تو خود والا مقامی و کبیری — رهایی بخشِ محبوس و اسیری
تو روزی ده به طفل شیرخواری — پناهِ مردم ترسان و خواری
نداری یار و انبازی به هر حال — درودت بر محمّد باد و بر آل
خداوندا تو در این آخرِ روز — که دارم همرهی با بخت پیروز
هر آن چیزی که بخشی بندگان را — عطا فرما به من بهتر از آن را
ز نعمت‌ها که بی‌اندازه داری — هم آلایی که دائم تازه داری
بلاهایی که باشی حائل آن را — غم اندوه که سازی زائل آن را
دعایی که تواش در گوش گیری — همه نیکی که آن را در پذیری
بدی‌هایی که پوشانی سرا پا — از این ها بهترم فرمای اعطا
همانا تو لطیفی و خبیری — به هر کاری توانا و قدیری

اَللَّهُمَّ اِنَّكَ اَقْرَبُ مَنْ دُعِیَ وَاَسْرَعُ مَنْ اَجابَ وَاَكْرَمُ مَنْ عَفی وَاَوْسَعُ مَنْ اَعْطی وَاَسْمَعُ مَنْ سُئِلَ یارَحمنَ الدُّنْیا وَالاْ خِرَةِ وَرحیمَهُما لَیْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ وَلاسِواكَ مَاْمُولٌ دَعَوْتُكَ فَاَجَبْتَنی وَسَئَلْتُكَ فَاَعْطَیْتَنی وَرَغِبْتُ اِلَیْكَ فَرَحِمْتَنی وَوَثِقْتُ بِكَ فَنَجَّیْتَنی وَفَزِعْتُ اِلَیْكَ فَكَفَیْتَنی.

خداوندا تویی نزدیک‌ترین کسی که خوانده می‌شود و شتابنده‌ترین کسی که خواهش‌ها را می‌پذیرد و بخشنده‌ترین کسی که در می‌گذرد وگشاده دست‌ترین کسی که می‌بخشد و شنواترین کسی که از او درخواست می‌کنند. ای بخشنده این جهان و آن جهان و مهربان هر دو جهان. نه چون تو مطلوبی و نه جز تو دل‌خواهی دارم. تو را خواندم پذیرفتی، از تو درخواست کردم ارزانی داشتی، به تو راغب شدم مهربانی کردی، به تو اعتماد نمودم رهایی بخشیدی، پیشِ تو ناله و فریاد کردم کفایتم فرمودی.

خداوندا تویی نزدیک‌تر کس — که او را می‌توان خواندن دگر بس
تویی که زودتر باشی پذیرا — چو بردارد کسی دست دعا را
گذشتِ تو ز هر بخشنده‌ای بیش

چو باشد از تو خواهش سائلان را — به وسعت از همه اعطای تو بیش
هم اندر این جهان و آن جهان تو — تویی که زودتر بینوشی آن را
نه مطلوبی تو را باشد همانند — همه بخشنده ای و مهربان تو
هر آن گه خواندمت گشتی پذیرا — نه جز بَر تو توان بود آرزومند
به تو چون شوق و رغبت کردم اظهار — هر آن چه خواستم بخشیدی آن را
چو بر تو اعتمادم شد نمایان — نمودی مهربانی‌های بسیار
چو زاری کردمت ای ربّ ذوالمّن — ز سختی‌ها نجاتم دادی آسان
فکندی سایه خود بر سر من

اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِیِّكَ وَعَلی الِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ اَجْمَعینَ وَتَمِّمْ لَنا نَعْمآئَكَ وَهَنِّئْنا عَطآئَكَ وَاكْتُبْنا لَكَ شاكِرینَ وَلاِلآئِكَ ذ اكِرینَ امینَ امینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

خداوندا محمّد (ص)بنده‌ات و پیمبرت و فرستاده‌ات و برخاندانِ پاک و پاکیزه او درود فرست و نعمت‌هایت را بر ما تمام کن و بخششت را بر ما گوارا ساز و ما را از سپاس‌گزاران و یادآورانِ نیکی‌هایت به شمار آر به پذیر (درخواست مارا) به پذیر ای پروردگار جهانیان.

خداوندا درودت باد بی حدّ — بر آن عبد و رسول خود محمّد
درودت بر نبیّ خاندانش — بر اَهلُ البَیتِ پاک و پاکجانش
تو بر ما نعمتت را تام فرما — عطایت را گوار ساز بر ما
تو ما را شاکرِ درگاه خود خوان — هم از یاد آورانِ نعمتت دان
دعا بپذیر از ما خیلِ مسکین — خداوندِ جهان، آمین آمین

اَللّهُمَّ یا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَوَقَدَرَ فَقَهَرَ وَعُصِیَ فَسَتَرَ وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ یا غایَةَ الطّالِبینَ الرّاغِبینَ وَمُنْتَهی اَمَلِ الرّاجینَ یا مَنْ اَحاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْماً وَوَسِعَ الْمُسْتَقیلینَ رَاْفَةً وَرَحْمَةً وَحِلْماً.

خداوندا، ای آن که پادشاهی داری و فرمان می‌دهی، توانایی داری و چیره می‌شوی، نافرمانی می‌بینی و می‌پوشانی، درخواستِ آمرزش می‌شنوی و می‌بخشایی. ای بالاترین خواسته جویندگان و خواستاران و منتهی آرزوی امیدواران. ای آن که بدانش بر همه احاطه داری و به مهربانی و بخشش و بردباری بر پوزش خواهان گشایش می‌بخشی.

خداوندا تو دارایی و قاهر — به هرکاری توانایی و قادر
به پوشانی چو خلق آرند عصیان — بیامرزی چو خواهند از تو غفران
تویی مقصودِ خاص خواستاران — نهایت مَلجَاءِ امیّدواران
محیط است و فرا بگرفته

تویی آن کس که علم و دانشت نیز
هر چیز
ترا مهر و شکیبایی و احسان
بود گسترده بهر عذر خواهان

اَللّهُمَّ اِنّا نَتَوَجَّهُ اِلَیْكَ.فی هذِهِ الْعَشِیَّةِ الَّتی شَرَّفْتَها وَعَظَّمْتَها بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّكَ وَرَسُولِكَ وَ خِیَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَاَمینِكَ عَلی وَحْیِكَ الْبَشیرِ النَّذیرِ السِّراجِ الْمُنیرِ الَّذی اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَی الْمُسْلِمینَ وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ.

خداوندا در این آغازِ شبی که به واسطه‌ی محمّد(ص) پیمبر و فرستاده‌ات و بهترین آفریده و امینِ وَحیَت شرف و بزرگی‌اش بخشیده‌ای و او خود نوید دهنده و ترساننده و چراغِ تابانی است که وجودش نعمتِ مسلمانان و رحمتِ جهانیان می‌باشد به تو روی آورده‌ایم.

خدایا، رو به درگاهِ تو داریم
به سویت دست حاجت را برآریم
در این موقع که باشد آخرِ روز
در این عصری که باشد عالم افروز
بزرگی و شرف دادیش بی‌حدّ
به پیغمبر رسول خود محمّد
که او خود اشرفِ خلق زمین است
برای وحی تو بهتر امین است
ز نزد تو بشیر است و نذیر است
هدایت را چراغی بس منیر است
تو فرمودی عطا بر مسلمینش
تو کردی رَحمَةَ لِلْعالَمینَش

اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ کَما مُحَمَّدٌ اَهْلٌ لِذلِكَ مِنْكَ یا عَظیمُ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَعَلی الِهِ الْمُنْتَجَبینَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ اَجْمَعینَ وَتَغَمَّدْنا بِعَفْوِكَ عَنّا فَاِلَیْكَ عَجَّتِ الاَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ فَاجْعَلْ لَنا اَللّهُمَّ فی هذِهِ الْعَشِیَّةِ نَصیباً مِنْ کُلِّ خَیْرٍ تَقْسِمُهُ بَیْنَ عِبادِكَ وَنُورٍ تَهْدی بِهِ وَرَحْمَةٍ تَنْشُرُها وَبَرَکَةٍ تُنْزِلُها وَعافِیَةٍ تُجَلِّلُها وَرِزْقٍ تَبْسُطُهُ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

خداوندا درودت باد بی‌حدّ
محمّد را و هم آلِ محمّد
محمّد کو بود بی‌شک سزاوار
برای این درود، ای ربِّ دادار
بزرگا کردگارا پس به جانش
درودت باد هم بر خاندانش
که آنان برگزیده در جهانند
همه پاکند و هم پاکیزه جانند
به زشتیهایِ ما ای ربّ منّان
ز عفوت پردۀ بخشش بپوشان
تویی که بر درت بانگ و فغانها
بلند آید به انواع زبان‌ها
خدایا پس در این عصر آن چه آنرا
تو دانی خوب و بخشی بندگان‌را
ز نوری که خلایق راست رهبر
و ز آن رحمت که آرد سایه بر سر
از آن بَرکَت که هستی نازل آن
سلامت جامه کَش پوشی برابدان
ز هر یک بهره‌ای بخشای ما را

هم از گســـــــــترده رزقت کردگـــــــــــــــارا
که از هر مهـ ربانی مهربانتـر
خداونــدا تــو بر مــا رحمت آور

اَللّٰهُمَّ اَقْلِبْنا فی هذَا الْوَقْتِ مُنْجِحینَ مُفْلِحینَ مَبْرُورینَ غـانِمینَ وَلاتَجْعَلْنـا مِنَ الْقـانِطینَ وَلا تُخْلِنـا مِنْ رَحْمَتِـكَ وَلا تَحْرِمْنـا ما نُؤَمِّلُـهُ مِنْ فَضْلِكَ وَلا تَجْعَلْنا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْـرُومینَ وَلا لِفَضْـلِ مـا نُؤَمِّلُـهُ مِنْ عَطآئِكَ قانِطینَ وَلا تَرُدَّنا خائِبینَ وَلا مِنْ بابِكَ مَطْرُودینَ یا اَجْوَدَ الاَجْـوَدینَ وَاَكْـرَمَ الاَكْرَمینَ اِلَیْكَ اَقْبَلْنـا مُوقِـنینَ وَلِبَیْتِـكَ الْحَـرامِ امّینَ قاصِـدینَ فَاَعِنّـا عَلی مَناسِكِنا وَاَكْمِلْ لَنا حَجَّنا وَاعْفُ عَنّا وَعافِنـا فَقَـدْ مَـدَدْنا اِلَیْـكَ اَیْـدِیَنا فَهِیَ بِذِلَّةِ الاِعْتِرافِ مَوْسُومَةٌ.

خداوندا در این هنگام ما را آن چنان گردان که از کام‌روایان و رستگاران و خوبی دیــدگان و بهره‌منــدان باشــیم و ما را از نــا امیــدانِ درگــاهت قرارمــده و از رحمتت بی‌بهـره مگـردان و ما را از امیـدی کـه بـه فضـلت داریم نااامیـد مسـاز و از بخششـت محروم مگردان و از این فضیلت کـه بـه عطـای تـو چشـم امیـد دوخته‌ایم مأیوس‌مـان نفرما و ما را بی بهـره از آسـتانت بـاز مگـردان و از درگـاهت مـران ای بخشـنده‌ترینِ بخشندگان و بزرگوارترینِ بزرگواران به سوی تو با اطمینـان بـدهش و بخششـت روی آورده‌ایم و دعوت به خانهِ کعبه‌ات را پذیرفته آهنـگ زیـارت آن کـرده‌ایم پس در انجـام مناسک حج ما را یاری فرما و حجّ ما را کامل کن و از ما درگذر و رسـتگاری بخش کـه دست‌های ما تنها به سوی تو دراز است آن هم دست‌هایی که نشانه خواریِ اعتراف به گناهان ماست.

خداونـــدا در این هنگـــام بر ما
نجاح و رستگاری بهــره فرما
ز خوبی دیـدگان و بهره‌منـدان
شُــــمَر ما را، زمحرومــــان مگـــــــــــــــــردان
مکن بی‌بهـــره از بخشـــایش خــــــــــــــــــویش
مکن از فضل خود محـروم و دلـــــــــــــــــریش
ز محرومـــان از رحمت مفرما
مکن نومیـدمان از فضـل و اعطــــــــــــــــــا
که ما را بهرِ عطــایت آرزومند
همـــه چشـــم انتظــاریم ای خداوند
مــران از پیش خــود چــون نــا امیـــــــــــــــــدان
ز مطـــــرودینِ درگــــاهت مگـــــــــــــــــردان
تــویی در جــود و بخشــش از همـــــــــــــــه پیش
کـرم داری زهـر بخشـنده‌ای بیش
بـه درگـاه تـو روی آوردگـانیم
یقینِ بر فضـــل و احســـان کردگـــــــــــــــانیم
ز دعوت گشتگانت در شماریم
کـه آمین گـوی قصـد کعبـه داریم
خدایا در مناسک یـار مـا بـاش
پیِ تکمیـل حج ز انصـار مـا بــــــــــــــــاش
ز تقصـیراتِ مـا یکبـاره بگـذر
عطا کن عافیت مـا را از این در
بـــه ســـویت دست‌ها را پیش آریم
به خواری بر گنه اقرار داریم

اَللّٰهُمَّ.فَاَعْطِنا فی هذِهِ الْعَشِیَّةِ ما سَئَلْناكَ وَاكْفِنا مَا اسْتَكْفَیْناكَ فَلا

کافِیَ لَنا سِواکَ وَلا رَبَّ لَنا غَیْرُکَ نافِذٌ فینا حُکْمُکَ مُحیطٌ بِنا عِلْمُکَ عَدْلٌ فینا قَضآؤُکَ اِقْضِ لَنَا الْخَیْرَ وَاجْعَلْنا مِنْ اَهْلِ الْخَیْرِ.

خداوندا پس در این شامگاه آن چه را از تو می‌خواهیم به ما عطا کن و از آنچه بی‌نیازی می‌جوییم بی‌نیازمان فرما که غیر از تو کفایت کننده‌ای نداریم و جز تو برای ما پروردگاری نیست. فرمانت بر ما روان و دانشت بر ما محیط و داوریت بر ما درست است درباره ما به نیکی فرمان ده و ما را اهل خیر گردان.

خداوندا در این شام آنچه خواهیم
عطا فرما که بی پشت و پناهیم
ز هر چه بی‌نیاری خواستاریم
ببخشا چون کسی جز تو نداریم
نه جز تو هست کافی کارها
نه غیر از تو خدایی هست مارا
همه فرمان تو بر ما روان است
بما علمت محیطِ جاودان است
روا داری همان حکم وقضا را
به حقّ ما همه عدل است ما را
برای ما بده برخیر فرمان
همه ما را زاهلِ خیر گردان

اَللّهُمَّ اَوْجِبْ لَنا بِجُودِکَ عَظیمَ الاَجْرِ وَکَریمَ الذُّخْرِ وَدَوامَ الْیُسْرِ وَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا اَجْمَعینَ وَلا تُهْلِکْنا مَعَ الْهالِکینَ وَلا تَصْرِفْ عَنّا رَاْفَتَکَ وَرَحْمَتَکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

خداوندا از خزانه‌ی بخشش خود پاداشِ بزرگ و ذخیره پسندیده و آسایشِ همیشگی برای ما مقدّر گردان و همگی گناهان ما را بیامرز و ما را با هلاک شوندگان نابود مفرما و مهربانی و بخششت را از ما باز مگیر، ای مهربانترین مهربانان.

خداوندا ز جود خویش بر ما
کلان پاداش‌ها را فرض بر ما
کرامت کن پس اندازی گران‌پای
به ما آسایشِ دائم ببخشای
بیامرزا تمامّی گناهان
بسانِ هالکان ما را نمیران
مگیر از ما تو رحم و رأفتِ خویش
که باشد مهرت از هر مهربان بیش

اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فی هذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَئَلَکَ فَاَعْطَیْتَهُ وَشَکَرَکَ فَزِدْتَهُ وَتابَ اِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ وَتَنَصَّلَ اِلَیْکَ مِنْ ذُنُوبِهِ کُلِّها فَغَفَرْتَها لَهُ یا ذَاالْجَلالِ وَالاِکْرامِ.

خداوندا در این هنگام ما را از آنان قرار ده که چون از تو درخواست کردند عطا فرمودی، چون سپاس‌گزاریت نمودند بداده‌ی خود افزودی چون بازگشت به سوی تو کردند پذیرفتی چون از همه گناهان بی‌زاری جستند برآنان بخشودی، ای دارای بزرگواری و نیکویی.

در این وقت دعا پروردگارا
همانند کسانی دار ما را
که آوردند دست خواهشت پیش
عطا کردی ز استعدادشان بیش
به جا شکرت جو آوردند از جان
به نعمتهات افزودی فراوان
به توبه چون بسویت رو نمودند
پذیرفتی از ایشان هر چه بودند
بری گشتند و بی‌زار از گناهان
تو آمرزیدی آنان را ز
ای تو آن صاحب جلالی ای

خداوند احسان
که ذُوالِاکرامی امّا
بی‌همانند

اَللّهُمَّ وَنَقِّنا وَسَدِّدْنا وَاقْبَلْ تَضَرُّعَنا یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَیا اَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ یا مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ اِغْماضُ الْجُفُونِ وَلا لَحْظُ الْعُیُونِ وَلا ما اسْتَقَرَّ فِی الْمَکْنُونِ وَلا مَا انْطَوَتْ عَلَیْهِ مُضْمَراتُ الْقُلُوبِ اَلا کُلُّ ذلِکَ قَدْ اَحْصاهُ عِلْمُکَ وَوَسِعَهُ حِلْمُکَ سُبْحانَکَ وَتَعالَیْتَ عَمّا یَقُولُ الظّالِمُونَ عُلُوّاً کَبیراً تُسَبِّحُ لَکَ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالاَرَضُونَ وَمَنْ فیهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ فَلَکَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ وَعُلُوُّ الْجَدِّ یا ذَاالْجَلا لِ وَالاِکْرامِ وَالْفَضْلِ وَالاِنْعامِ وَالاَیادِی الْجِسامِ وَاَنْتَ الْجَوادُ.الْکَریمُ الرَّؤُوفُ الرَّحیمُ.

خداوندا ما را توفیق ده و پا برجا دار و تضّرع ما را بپذیر. ای بهترین کسی که از او درخواست می‌کنند و مهربان‌ترین کسی که از او بخشایش می‌خواهند.ای آن که نه بر هم زدن مژه‌هاو نه اشاره چشم‌ها و نه آن چه در نهان‌خانه ضمیرها جا گرفته و نه آن چه را نهفته‌های دل‌ها در خود پیچیده‌اند از تو پنهان می‌ماند.همه این ها را تنها دانش تو ضبط کرده و بُردباری‌ات وسعت بخشیده است.پاک و برتر از آنی که ستم‌کاران گویند آن هم با برتری بزرگ. تو را آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها و آن چه در آن ها است به پاکی یاد می‌کنند و هیچ‌چیز در جهان پیدا نمی‌شود مگر این که به پاکی تو را ستایش می‌کند.پس ستایش و بزرگی و بلندبختی سزاوار تو است.ای دارایِ بزرگواری و نیکویی و بخشش و دهش و نعمت‌های بزرگ. تویی که صاحب جود و بخشنده و رؤف و مهربانی.

خداوندا موفق دار ما را ... قوی بر طاعت کن کردگارا
به عزّت کن نظر در خواری ما ... پذیرا شو دعا و زاری ما
تو بهتر کس که از او خواستارند ... تو بخشاتر کَش استرحام آرند
تویی آن کس که از تو نیز پنهان ... اشاره چشم و جنبش‌های مژگان
تو دانایی به اسرار سرائر ... توآگاهی ز مکنون ضمائر
هم این ها را فرا بگرفته علمت ... همه وسع و گشایش داده حلمت
تو آن پاک و منزّه کردگاری ... که اعلی مرتبت‌ها را تو داری
بزرگ و برتر از آنی که خواندند ... تو را بیداد گرها، ای خداوند
تو را تسبیح گو هفت آسمان است ... زمین‌ها و هرآنچه اندر آن است
نباشد هیچ موجودی به عالم ... مگر حمدِ تو را گوید دمادم
نکویی و بزرگی، مجد و عزّت ... بُوَد خاصِ تو ای دریای رحمت
خدای ذوُالجلال و صاحِب اِکرام ... تویی دارای جود و فضل و انعام
تویی که صاحبِ جود و کریمی ... خداوندِ رؤف و هم کریمی

اَللَّهُمَّ اَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلالِ وَعافِنی فی بَدَنی وَدینی وَ اٰمِنْ خَوْفی وَاَعْتِقْ رَقَبَتی مِنَ النّارِ
اَللّٰهُمَّ لا تَمْكُرْ بی وَلا تَسْتَدْرِجْنی وَلا تَخْدَعْنی وَادْرَءْ عَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالاِنْسِ.
خداوندا روزیِ حلالت را برمن گشایش ده و درستی در تن و آیینم ببخش و از ترسم نگه‌داری کن و گردنم را از بندِ آتش دوزخت آزاد فرما. خداوندا سر و کارم را با مکرت می‌نداز و مرا در موردِ اِستِدراج قراد مده و به پاداشِ مکر با من رفتار مکن.مرا از شرّ بدکارانِ جنّ و انس دور ساز.

خداوندا تو وسعت بخش برمن | ز روزیّ حلالم و رزقِ بیمّن
سلامت دار دین و جسم و جانم | بده در خوف و بیم امن و امانم
مرا از آتشِ دوزخ رها ساز | به مکرت ای خدا کارم مینداز
فریبت را برایم هیچ مپسند | ز اِستِدراج دورم دار واز بند
ز شرّ فاسقان جنّ و انسان | بدارم دور و حفظم کن به احسان

یا اَسْمَعَ السّامِعینَ یااَبْصَرَ النّاظِرینَ وَیا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ وَیا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ السّادَةِ الْمَیامینِ.
ای شنواترینِ شنودگان وای بینا ترینِ بینندگان وای شتابنده ترینِ شُمارگرانوای مهربانترینِ مهربانـان. برمحمّد (ص) و خانـدانِ برمحمّد (ص) کـه همـه از سـروران و خجستگانند درود فرست.

تویی بیناتر از هر کس بدیدن | توانـاتر ز هر کس در شنیدن
به سرعت ازحساب ازحاسبان پیش | به مهر از مهربانان جهان بیش
درود بر محمّد باد و آلش | براَهل البَیتِ پاک و با جلالش

وَاَسْئَلُكَ اَللّٰهُمَّ حاجَتِیَ الَّتی اِنْ اَعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی وَاِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنی ما اَعْطَیْتَنی اَسْئَلُكَ فَكاكَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ وَحْدَكَ لا شَریكَ لَكَ لَكَ الْمُلْكُ وَلَكَ الْحَمْدُ وَاَنْتَ عَلی كُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ یا رَبُ یا رَبُ یا رَبِّ.
خداوندا از تو درخواستِ نیازی دارم که اگر این نیازم را برآوری دیگر هر چه را از من بازگیری زیانم نرساند و اگر این حاجتم را روانسازی هر چه دیگر عطا فرمایی سودم ندهد پس درخواست می‌کنم که گردنم را از بندِ آتش دوزخت رهایی بخش. جز تو خدایی نیست که یکتا و بی‌انبازی، پادشاهی تو راست و ستایش سزای تو است و تو بر هر کاری توانایی ای‌پروردگار ای‌پروردگار.

خدایا حاجتی در پیش دارم | اگر سازی روا نیک است کارم
دگر از هر چه محرومم کنی باز | مرا ندهد زیانی ای سبب ساز
نفرمایی اگر حاجت روایم | نیاید سودی از دیگر عطایم
همی خواهم که با لطفِ خدایی

خـــدایی نیســـت غـــیر از تـــو خداوند
ز بند دوزخم بخشی رهـایی
از آن همـه مُلـکِ وجـود است که یکتایی و بی‌انباز و مانند
لَکَ الْمُلْـکُ وَلَـکَ الْحَمْـدُ اسـت مطلب
سـتایش خـاصِ تو دریـای جـــــــــــــــود است
به هر چه قــادری یــارَبُ و یـارَبّ

اِلـهی اَنَـا الْفَقیرُ فی غِنایَ فَکَیْفَ لا اَکُونُ فَقیراً فی فَقْری اِلـهی اَنَـا الْجاهِلُ فی عِلْمی فَکَیْفَ لا اَکُونُ جَهُولاً فی جَهْلی.

خـدایا من کـه در هنگـام تـوانگری تنگ‌دسـتم پس چگونـه در زمـانِ تهی‌دسـتیم تنگ‌دست نباشم.من که در هنگام دانایی نادانم پس چگونه در وقتِ جهالتم نادان نباشم.

خـــــدایا من کــــه وقت بی‌نیـــــــــــــازی
فقیرم از تو خواهم چاره ســـــــــــــــازی
چگونه با چـنین فقـری کـه دارم
نباشم بی‌نوا با حالِ زارم
من انــدر حین دانشــمندی خـــــــــــــویش
بـــه درگـــاهت نباشـــم جـــــــــــاهلی بیش
چگونه بـا چـنین جهلی کـه دارم
نباشم جاهل و نـادان بـه کـــــــــــــــــارم

اِلـهی اِنَّ اخْتِلافَ تَـدْبیرِکَ وَسُـرْعَةَ طَـوآءِ مَقـادیرِکَ مَنَعـا عِبـادَکَ الْعارِفینَ بِکَ عَنْ السُّکُونِ اِلی عَطآءٍ وَالْیَـاسِ مِنْـکَ فی بَلآءٍ اِلهی مِنّی مـا یَلیقُ بِلُؤْمی وَمِنْکَ ما یَلیقُ بِکَرَمِکَ.

خدایا این گوناگونی تدبیرت و شتابِ دگرگونی تقدیرت، بندگان شناسای تو را از این که بردهش و بخششت آرامش یابند و در گرفتاری و آزمون از تو ناامید شـوند بـاز می‌دارد. خدایا آن چه از من سرزند سزاوارِ پستی من است و آن چه تو کنی شایســته بخشایش و بزرگواری تو است.

خدایا این تفاوت‌های تــدبیر
که داری، این شتاب سـیر تقـــــــــــــــدیر
شودِ مانع شناسا بندگان را
به نور معـرفت پروردگـان را
که آسایند در جنب عطایت
به یأس آینـد هنگـام بلایت
خـــدایا سر زنــد آنچ از من زار
مـــرا بر پـــستیم باشـــد ســـــــــــزاوار
دگـر آن چــه برآیــد از تـو یـــــــــــزدان
تو را شایسته لطف است واحســـــــــــان

اِلهی وَصَفْتَ نَفْسَکَ بِاللُّطْفِ وَالرَّاْفَـةِ لی قَبْـلَ وُجُـودِ ضَـعْفی اَفَتَمْنَعُـنی مِنْهُمـا بَعْـدَ وُجُـودِ ضَـعْفي اِلهی اِنْ ظَهَـرَتِ الْمَحاسِـنُ مِنّی فَبِفَضْلِکَ وَلَکَ الْمِنَّةُ عَلَیَّ وَاِنْ ظَهَرَتِ الْمَساوی مِنّی فَبِعَـدْلِکَ وَلَـکَ الْحُجَّةُ عَلَیَّ.

خدایا پیش از این که وجود ناتوانِ مرا بیافرینی ذات خود را به لطف و مهربانی وصـف کـرده‌ای، آیـا پس از آفریـدن این نـاتوان آن دو را از من دریـغ می‌داری؟ خـدایا اگـر خوبی‌هـایی از من آشـکار شـود بسـته بـه فضـل توسـت و بر من منّت داری و اگـر زشـتی‌هایی از من سـر زنـد واگـذار بـه عـدل تواسـت و تـو را بر من حجّت و دلیـل است(که عقوبتم کنی).

خـدایا پیش از آن کـه آفریـنی نمودی وصف ذات خـویش ما را
مرا با این چنین ضعفی کـه بیـــــــــــــــــنی
بـــه لطـــف و مهربـــانی کردگـــــــــــــارا
کنــون کــه نــاتوانی نیســتم خداونـدا اگـر بـر وجهِ احسن
کنی مَنعم ز لطـف و رأفت خـــــــــــــویش
ز فضل و هم عطای تو است بـــــــــــــاری
بر آیـد کارهـای نیکی از من کــــز آن شـــاید بـــه من منّت‌گـــــــــذاری
ز من گـــر سر زنـــد اعمـــال زشـــــــــــتی
به عدل تو مرا افتد سر و کـــــــــــــار
کــــه پیش آرد مــــرا بـــد سرنوشـــــــــتی
تـو را حجّت بـود بـر این منِ زار

اِلهی کَیْفَ تَکِلُنی وَقَدْ تَکَفَّلْتَ لی وَکَیْفَ اُضامُ وَاَنْتَ النّاصِرُ لی اَمْ کَیْفَ اَخیبُ وَاَنْتَ الْحَفِیُّ بی‌هااَنَا اَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ بِفَقْری اِلَیْكَ وَکَیْفَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ بِما هُوَ مَحالٌ اَنْ یَصِلَ اِلَیْكَ اَمْ کَیْفَ اَشْکوُ اِلَیْـكَ حـالی وَهُـوَ لا یَخْفی عَلَیْكَ اَمْ کَیْفَ اُتَرْجِمُ بِمَقـالی وَهُـوَ مِنَـكَ بَـرَزٌ اِلَیْـكَ اَمْ کَیْـفَ تُخَیِّبُ امـالی وَهِیَ قَدْ وَفَدَتْ اِلَیْكَ اَمْ کَیْفَ لا تُحْسِنُ اَحْوالی وَبِكَ قامَتْ.

خدایا چگونه مرا به خود واگذاری با این که عهده‌دار امور منی و چگونه مـورد ستم قرار گیرم که تو یاور منی و چگونه ناامید بمانم کـه تـو بمن مهربـانی و دلسـوزی اینک با نیازمندی به تو دست توسّل بـه دامنت می‌زنم ولی چگونـه با نیازمنـدی کـه بـه آستانت راه ندارد به تو توسّل جویم و یا چگونه شکایتِ حالم را پیش تو آورم که بر تـو پوشـیده نیسـت و چگونـه سـخنم ترجمـانِ حـال درونیم باشـد کـه آن سـخن از تـو بـه پیشگاهت نمایان است و چگونه امیدم را ناامید سازی که بـه آسـتان تـو فـرود آمـده و چگونه احوالم را نیکو نسازی که ایستادگی‌اش به تواست.

خـداونـدا چگـونـه واگـذاری که تو هستی کفیـل من بـه هـــــــــــر حـــــــــال
مـرا بـا خـویش و پـاس من نــــــــــــــداری
وکیل من تویی در کلِ احوال
کـه تـو هسـتی مـرا یـار و مـــــــــــــددکار
چگونــه بر من آیــد ظلم و آزار
چسان نومیدی آید یا زیـانی
که تو با من رؤف و مهربانی
مـن اینـک از رهِ فقـری کـه دارم
به تو دستِ توسّـل پیش آرم
توسّـــل کی قبـول افتـد بـه درگـــــــــــــــاه
به فقری کـه نـدارد پیش تـو راه
چــسان آرم شـکایت برتـو یـــــــــــــــزدان
زحـال خـود کـه نَبـوَد از تـو پنهـــــــــــــان
چگونه ترجمانِ حـال را من
کنم عرضه که پیش تو است روشن
چســـان زآمـــال نومیـــدم گــــــــــــــذاری
که باشـد بر توام امیـّدواری
چسـان نیکـو نگـردانی مـرا حــــــــــــــال
کـه باشـد از تـو این تغییــرِ احـــــــــــــوالِ

اِلهی ما اَلْطَفَكَ بی مَعَ عَظیمِ جَهْلی وَما اَرْحَمَكَ بی مَعَ قَبیحِ فِعْلی اِلهی ما اَقْرَبَكَ مِنّی وَاَبْعَدَنی عَنْكَ وَما اَرْاَفَكَ بی فَمَا الَّذی یَحْجُبُنی عَنْكَ.

خدایا با نادانیِ بزرگم چه اندازه به من لطـف داری و باکـارِ زشـتم چقـدر بـا من

مهربانی. خدایا چه اندازه تو به من نزدیکی و من از تو دورم و چقدر با من رئوفی پس آن چیست که مرا از تو در پرده نگاه‌داشته است.

خداوندا مرا با جهل بسیار — چه اندازه بود لطفت نمودار
خداوندا مرا با قبح اعمال — چه حدّ مهر تو باشد شامل حال
خداوندا چه نزدیکی تو با من — عجب دورم ز تو ای ربّ ذوالمّن
چه حدّ با من بُوَد مهرت فراوان — چه چیزم کرده محجوب از تو یزدان

اِلهی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الاَثارِ وَتَنقُّلاتِ الاَطْوارِ اَنَّ مُرادَكَ مِنّی اَنْ تَتَعَرَّفَ اِلَیَّ فی كُلِّشَیْءٍ حَتّی لا اَجْهَلَكَ فی شَیْءٍ اِلهی كُلَّما اَخْرَسَنی لُؤْمی اَنْطَقَنی كَرَمُكَ وَكُلَّما ایَسَتْنی اَوْصافی اَطْمَعَتْنی مِنَنُكَ.

خدایا از گوناگونی آثار و دگرگونی روزگار دانستم که مرادِ تو از آفرینش من این است که خود را در همه چیز برمن به شناسانی تا در هیچ چیز از تو غافل نمانم و فراموشت نکنم. خدایا هرچه پستیم زبان بسته‌ام می‌کند بزرگواری تو مرا گویا می‌سازد و هرچه اوصافم ناامیدم می‌گرداند احسانِ تو مرا به طمع می‌اندازد.

خدایا از تفاوت‌های آثار — ز هرگونه دگرگونی اطوار
به دانستم مراد تو است از من — شناسایی تو بر وجه احسن
که درهرچیزسازی خویش مشهود — نه بینم خالی از تو هیچ موجود
خدایا هرچه پستیّم کند لال — کریمی‌ّات کند گویای احوال
خصالم هر چه نومیدم گذارد — مرا احسانِ تو امیّد آرد

اِلهی مَنْ كانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِیَ فَكَیْفَ لا تَكُونُ مَساویهِ مَساوِیَ وَمَنْ كانَتْ حَقایِقُهُ دَعاوِیَ فَكَیْفَ لا تَكُونُ دَعاویهِ دَعاوِیَ اِلهی حُكْمُكَ النّافِذُ وَ مَشِیَّتُكَ الْقاهِرَةُ لَمْ یَتْرُكا لِذی مَقالٍ مَقالاً وَلا لِذی حالٍ حالاً اِلهی كَمْ مِنْ طاعَةٍ بَنَیْتُها وَحالَةٍ شَیَّدْتُها هَدَمَ اعْتِمادی عَلَیْها عَدْلُكَ بَلْ اَقالَنی مِنْها فَضْلُكَ.

خدایا کسی که خوبی‌هایش همه بدی است پس چگونه بدی‌هایش بد نباشد وکسی که حقایقش همه ادّعا است پس چگونه ادعّاهایش بی‌جا نباشد. خدایا فرمانِ نافذ و اراده چیره‌ات نه بر گوینده‌ای جای مقالی و نه بر صاحِب حال حالی باقی گذاشته است. خداوندا چه بسا بنای طاعتی پی‌افکندم و استوار کردم که نه تنها دادگستریِ تو پایه اعتمادم بر آن ها را فرو ریخت بلکه بخششت مرا از آن ها منصرف کرد.

خدایا آن که خوبیّش بُوَد بد — بدی‌هایش چگونه بد نباشد
کسی را کَش حقایق ادّعاهاست — چگونه ادعّاهایش نه بی‌جاست
خداوندا تو را جاری است فرمان — اراده تو مسلّط هست بر آن
که نگذارد به صاحب حال حالی — مقامی نیز بر صاحب مقالی
خدایا بس فکندم طرح — کشیدم نقشه‌ها بهر اطاعت

طاعت دگر عزم مرا فضل تو بگسیخت
که عدلت اعتمادم را فرو ریخت

اِلهی اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنّی وَاِنْ لَمْ تَدُمِ الطّاعَةُ مِنّی فِعْلاً جَزْماً فَقَدْ دامَتْ مَحَبَّةً وَعَزْماً اِلهی كَيْفَ اَعْزِمُ وَاَنْتَ الْقاهِرُ وَكَيْفَ لا اَعْزِمُ وَاَنْتَ الاْ مِرُ.

خدایا تو خود می‌دانی که اگر فرمانبرداریِ پا برجایی ندارم که انجامش را پی‌گیری کنم بی‌گمان دوستیِ پایداری دارم که همیشه نیّتِ این دوستی را دردل می‌پرورانم. خدایا چگونه آهنگِ فرمان‌برداریت کنم که تو شکننده آهنگ‌هایی و چگونه در پی بندگی‌ات بر نیایم که تو فرمان دهنده آنی.

خداوندا تو دانی گر ندارم عمل در طاعت وسست است کارم
و لیکن در محبّت باشدم عزم به نیّت ثابت و عزمم بود جزم
خداوندا چسانم عزم باشد که قهرت عزم من از هم بپاشد
چگونه از عزیمت هم کشم دست که فرمانت مرا بنموده پا بس

اِلهی تَرَدُّدی فِی الاْثارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ فَاجْمَعْنی عَلَيْكَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنی اِلَيْكَ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِما هُوَ فی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَيْكَ اَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَيْسَ لَكَ حَتّی يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ اِلی دَليلٍ يَدُلُّ عَليْكَ وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَكُونَ الاْ ثارُ هِیَ الَّتی تُوصِلُ اِلَيْكَ عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراكَ عَلَيْها رَقيباً وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصيباً.

خدایا توجّهم به تو از راهِ آثار مایه دوریم از دیدار است پس به من خدمتی واگذار که از وصالت برخوردار گردم. چگونه می‌توانم با آن چه خود سرا پا نیازمندِ تو است به سویت راهیابی شوم. آیا برای دیگری جز تو پیدایشی هست که از تو نباشد و مایه پیدایی تو گردد؟ کِی پنهان شده‌ای تا نیازمند دلیلی باشی که به سوی تو رهنمایی کند وکِی دور شده‌ای تا آثارت مایه نزدیک شدنِ به تو باشد. کور باد چشمی که نبیند تو ناظرش هستی و زیان‌کار باد بنده‌ای که از دوستی‌ات بهره‌ای ندارد.

خدایا این توجّه سوی آثار مرا دور از حضورت کرده بسیار
برایم خدمتی فرما بخویشت که باشد رهنمونِ من به پیشت
چگونه بر تو رهیابی شوم من به آنچه هست محتاج تو ذُوالمّن
ظهوری جز ظهورت هست آیا که تا سازد ظهورت را هویدا
تو کِی پنهان شدی، باشد نیازت به رهیابی، که بشناسد بازت
کجا تو دور باشی تا که ناچار به تو واصل شوند از راه آثار
دو چشمی کَت نبیند کور بادا که بر او ناظری، پنهان و پیدا
به سودا بنده‌ای بادا زیان‌کار که از مهرت نصیبش نیست در کار

اِلهی اَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ اِلَی الاْ ثارِ فَارْجِعْنی اِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الاَنْوارِ وَهِدايَةِ الاِسْتِبصارِ حَتّی اَرْجِعَ اِلَيْكَ مِنْها كَما دَخَلْتُ اِلَيْكَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ

عَنِ النَّظَرِ اِلَیْها وَمَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الاِعْتِمادِ عَلَیْها اِنَّکَ عَلی.کُلِّشَیْ قَدیرٌ.

خدایا تو فرمان داده‌ای که برای شناختِ تو به آثارت رجوع کنند تو مرا بپوشاندن جامه روشنایی و ه رهنمایی چراغ بینایی به سوی خویش بازگردان تا از آثار رو به تو آرم که چون به مرز شناسایی‌ات پا گذارم دلم از توجّه به آثارت مصون ماند و همتّم بلندتر از آن گردد که بر آثارت پشت‌گرمی نشان دهم، بی‌گمان تو برهمه کار توانایی.

خدایا داده‌ای فرمان کز آثار — شناسندت،مرا روسوی خودآر
بپوشان جامه از نور خدایی — به استبصار فرما رهنمایی
که تا ز آثار برگردم به درگاه — چو یابم بر شناسایی تو راه
مصون مانَد دلم از شکّ و پندار — نخواهد تا نظر کردن در آثار
رود کوتاهی همّت زیادم — که بر آثار باشد اعتمادم
به من لطفی چنین فرما که تنها — تو هستی برهمه چیزی توانا

اِلهی هذاذُلّی ظاهِرٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَهذاحالی لا یَخْفی عَلَیْکَ مِنْکَ اَطْلُبُ الْوُصُولَ اِلَیْکَ وَبِکَ اَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ فَاهْدِنی بِنُورِکَ اِلَیْکَ وَاَقِمْنی بِصِدْقِ الْعُبُودِیَّةِ بَیْنَ یَدَیْکَ.

خدایا این است خواریم که در پیش تو آشکار است و این است چگونگیِ حالم که بر تو پوشیده نیست؛ خواهانِ وصال تو هستم و از تو برای رسیدن به پیشگاهت رهنمونی می‌جویم، پس به روشنایی‌ات مرا به خود رهنمایی کن و به راستیِ بندگی‌ام در پیشگاهی خود مرا پا برجا دار.

خدایا خوب می‌دانی که خوارم — نه پنهان است از تو حالِ زارم
ز تو خواهم وصالِ خود به کویت — ز تو جویم نمودن ره به سویت
به نورِ خود رهم برخویش بنما — به صدقِ بندگیّ‌ام دار بر پا

اِلهی عَلِّمْنی مِنْ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ وَصُنّی بِسِتْرِکَ الْمَصُونِ اِلهی حَقِّقْنی بِحَقائِقِ اَهْلِ الْقُرْبِ وَاسْلُکْ بی مَسْلَکَ اَهْلِ الْجَذْبِ اِلهی اَغْنِنی بِتَدْبیرِکَ لی.عَنْ تَدْبیری وَبِاخْتِیارِکَ عَنِ اخْتِیاری وَ اَوْقِفْنی عَلی مَراکِزِاضْطِراری.

خدایا از گنجینه دانشت مرا بیاموز و در پرده حفظ مرا نگه‌دار، خدایا مرا بحقیقت‌هایی که نزدیکان درگاهت می‌دانند دانا کن و مرا بر راهی که ربوده شدگانِ تو دارند رهسپار فرما. خدایا به تدبیرت از تدبیرم مستغنا کن . به اختیارت از اختیارم بی‌نیاز گردان و مرا بر مواضعِ پریشانی و مراکزِ اضطرارم آگاه ساز.

بیاموزم خدایا علم اسرار — مرا در پرده حفظت نگه‌دار
خداوندا نصیبم کن در این راه — حقیقت‌های نزدیکانِ درگاه
مرا وادار بر آن مسلکی بیش — که مجذوبان تو دارند در پیش
خدایا بی‌نیازم کن ز تدبیر

فکن با اختیار خویش کارم … مرا در سایه تدبیرِ خود گیر
مرا کن واقف و آگاه فرما … به فرما بی نیاز از اختیارم
ز جا و موقع درماندگی‌ها

اِلـهى اَخْرِجْنى مِنْ ذُلِّ نَفْسى وَطَهِّرْنى مِـنْ شَكّـى وَشِرْكى قَبْلَ حُلُولِ رَمْسى بِكَ اَنْتَصِرُ فَانْصُرْنى وَعَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ فَلاتَكِلْنى وَاِيّاكَ اَسْئَلُ فَلا تُخَيِّبْـنى وَفى فَضْـلِكَ اَرْغَبُ فَلا تَحْرِمْـنى وَبِجَنابِـكَ اَنْتَسِـبُ فَلا تُبْعِـدْنى وَبِبابِكَ اَقِفُ فَلا تَطْرُدْنى.

خدایا پیش از آن که خاک گورم در خود فرو برد از خواریِ نفسم بیرون آر و از دو دلی و شرکم پاک ساز. من از تو یاری می‌جویم مرا یاری ده بر تو توکّل می‌کنم مرا به خود وامگذار، ازپیشگاهت در خواست میکنم ناامیدم مگردان و به بخششت رغبت نشان می‌دهم محرومم مسازد خود را به حضرتت وابسته می‌دانم و از خود دورم مکن و بر آستانت ایستاده‌ایم مرا از درگاهت مران.

خدایا پیش از آن که مرگ آید … به خاکِ گور پنهانم نماید
مرا از خواریِ نفسم رها ساز … ز شکّ و شرک جانم را بپرداز
مدد جویم ز تو، می‌باش یارم … توکّل می‌کنم، منمای خوارم
ز تو خواهم، تو مأیوسم مفرما … به فضلت راغبم، نومید منما
به تو وابسته‌ام، از خود مکن دور … به تو پیوسته‌ام منمای مهجور

اِلهى تَقَدَّسَ رِضاكَ اَنْ يَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنّى اِلـهى اَنْتَ الْغَنِىُّ بِذاتِكَ اَنْ يَصِلَ اِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ فَكَيْفَ لا تَكُونُ غَنِيّاً عَنّى.

خدایا خشنودی‌ات پاکتر از آن است که از طرفِ تو برای آن علّتی باشد پس چگونه از سوی من علّتی برآن می‌توان یافت.خدایا تو ذاتاً از این که بهره‌ای از حضرتت به تو رسد بی‌نیازی پس چگونه از من بی‌نیاز نباشی.

خداوندا رضایت پاک از آن است … که بتوان از تو بر آن علّتی بست
چگونه علّتی دارد اگر من … رضایت را بخواهم ربّ ذوالمّن
خدایا، بی‌نیّازی تو ذاتیست … که سُود از خود برای حضرتت نیست
بدین حدّ بی‌نیاز از خود که باشی … چگونه بی‌نیاز از من نباشی

اِلهى اِنَّ الْقَضآءَ وَالْقَدَرَ يُمَنّينى وَاِنَّ الْهَوى بِوَثائِقِ الشَّهْوَةِ اَسَرَنى فَكُنْ اَنْتَ النَّصـيرَ لى حَتّى تَنْصُـرَنى وَتُبَصِّـرَنى وَاَغْنِـنى بِفَضْـلِكَ حَتّى اَسْتَغْنِىَ بِكَ عَنْ طَلَبى.

خدایا قضا و قدر مرا دلبسته آرزوها می‌کند، و هوی و هوس به پابندهای شهوت گرفتارم می‌سازد، پس تو مددکار باش تا یاری‌ام کنی و بینایی‌ام بخشی، و به فضل خود توانگرم ساز تا به لطفِ تو از خواهش‌ها بی‌نیاز گردم.

قضا و سَیرِ تقدیر ای خداوند … مرا سازد هُماره آرزومند
کند دربندِ شهوتها اسیرم

هــوای نفس گــردد پــای گـــــــــــــیرم
تو یاری کن چنان که برمنِ زار
دهی بینایی و باشی کمک کـار
بـه فضلت ساز مستغنی مــــــــــــرا بیش
کـه گـردم بی‌نیـاز از خـواهشِ خـــــــــــــویش

اَنْتَ الَّذی اَشْرَقْتَ الاَنْوارَ فی قُلُوبِ اَوْلِیآئِكَ حَتّی عَرَفُوكَ وَوَحَّدُوكَ وَاَنْتَ الَّذی اَزَلْتَ الاَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ اَحِبّائِكَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواكَ وَلَمْ یَلْجَئُوا اِلی غَیْرِكَ اَنْتَ الْمُؤْنِسُ لَهُمْ حَیْثُ اَوْحَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ وَاَنْتَ الَّذی هَدَیْتَهُمْ حَیْثُ اسْتَبانتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ.

تویی که دل‌های اولیائت وروشنایی‌ها تا باندی تا تو را بشناسند و تو را یکتا دانند و تویی که از دل‌های دوستانت گردِ اغیار را ز دودی تا جز تو را دوست ندارند و به کسی جز تو پناه نیاورند. تویی که چون جهان و جهانیان بوحشتشان اندازد هم‌دمشان باشی و چون نشان و نشانه‌ها آنان را از راهِ راست دور کند،رهنمایی‌شان فرمایی.

تـــویی کــه در قلـــوبِ اولیـــــــــــائت
بتـابانیدی انـوارِ هـدایت
کــه پا در راه عرفــانت گذارند
به یکتـایی تــو اقـرار آرند
تویی که پاک گردی گـردِ اغیـــــــــــار
ز قلب دوستان خــویش وابــــــــــرار
کـه غـیر از دوسـتّیِ تـو نخواهند
نـه جـز تـو بر در دیگـر پناهند
عوالم وحشت آرد چــون برآنـــــــــان
تــو باشــی بهــر آنـــان مـــــونس جــــان
نشــان‌ها دورشــان دارد چـــــــو از راه
تو باشی رهنما و سازی آگـــــــــــاه

ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذی.فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِیَ دُونَكَ بَدَلاً وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغی عَنْكَ مُتَحَوِّلاً كَیْفَ یُرْجی سِواكَ وَاَنْتَ ما قَطَعْتَ الاِحْسانَ وَكَیْفَ یُطْلَبُ مِنْ غَیْرِكَ وَاَنْتَ ما بَدَّلْتَ عادَةَ الاِمْتِنانِ.

چه یافته آن که تو را از دست داده و چه از دست داده کسی کـه تـو را یافتـه است.بی‌شک کسی که به غیر از تـو خشـنود شد ناامید گردید وکسـی کـه با دگرگـونی حال نافرمانیت کرد زیان دید. چگونه امیدی جـز تو داشـته باشـند کـه تـو احسـانت را نبریده‌ای و چگونه از غیر توچیزی خواهند که تو دست از بخششت نکشیده‌ای.

کسی کو داد از دستت زغفلت
چه پیدا کرد او از بهر دولت
کسـی کت یـافت و رو سـویت آورد
چه کس را داد از کف یا چه گم کــــــــــــــرد
بشــد محــروم هـرکس جز تـو بگزید
خسارت دیـد هر کس از تـو ببرید
چسـان جـز تـو امیـدی داشـت بتـــــــــــوان
کـه تو هرگـز نکـردی قطـع احســـــــــــان
چسان از غـیر تـو چـیزی تـوان خواست
کـه خـوی بخشـش تـو پـای برجاست

یامَنْ اَذاقَ اَحِبّآئَهُ حَلاوَةَ الْمُؤ انَسَةِ فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُتَمَلِّقینَ وَیا مَنْ

اَلْبَسَ اَوْلِیائَهُ مَلابِسَ هَیْبَتِهِ فَقامُوا بَیْنَ یَدَیْهِ مُسْتَغْفِرینَ.

ای آن که به دوستان ِخود شیرینی همدمی‌ات را چشانیده‌ای و آنان در پیشگاهت خوش آمد گویان ایستاده‌اند، و ای که بر بالای اولیای خود جامه‌های شکوه و بزرگواری‌ات را پوشانیده‌ای و آنان بر آستانت آمرزش خواهان به پا مانده‌اند.

تویی که کرده شیرین کام جان را
ز شیرینیّ اُنست دوستان را
از آن بر آستانت سر نهاده
بپا بهر خوش آمد ایستاده
تویی که اولیائت را کم و بیش
بتن کرده لباس هیبت خویش
از آن در پیشگاهت پای برجا
شده خواهانِ آمرزش سراپا

اَنْتَ الذّاکِرُ قَبْلَ الذّاکِرینَ وَاَنْتَ الْبادی بِالاِحْسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعابِدینَ وَاَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطآءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبینَ وَاَنْتَ الْوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبْتَ لَنا مِنَ الْمُسْتَقْرِضینَ.

تو یاد کننده‌ای پیش از آن که یادت کنند و تو آغاز کننده بخششی پیش از آن که پرستش‌کنندگان به تو روی آرند و تو بخشنده عطایی پیش از آن که خواستاران در جستجوی آن باشد تو بسیار بخشنده‌ای و از بخشش خویش وام گیرنده‌ای.

تویی کز بندگانت یاد آری
جلوتر کاوَرَندت یاد، آری
بُوَد آغازِ احسان پیش از آنت
که روی آرند بر در عابدانت
تو پیش از آن عطا بخشی چو باران
که خواهند از تو حاجت خواستاران
تویی بخشنده نعمت ز حدّ بیش
که خواهی وام ازاین بخشیده خویش

اِلهی اُطْلُبْنی بِرَحْمَتِكَ حَتّی اَصِلَ اِلَیْكَ وَاجْذِبْنی بِمَنِّكَ حَتّی اُقْبِلَ عَلَیْكَ اِلهی اِنَّ رَجآئی لا یَنْقَطِعُ عَنْكَ وَاِنْ عَصَیْتُكَ کَما اَنَّ خَوْفی لا یُزایِلُنی وَاِنْ اَطَعْتُكَ فَقَدْ دَفَعَتْنِی الْعَوالِمُ اِلَیْكَ وَقَدْ اَوْقَعَنی عِلْمی بِکَرَمِكَ عَلَیْكَ.

خدایا به رحمتت مرا فراخوان تا به تو پیوندم و به اِحسانت مرا بکشان تا رو بسوی تو آرم. خدایا هرگز امیدم از تو بریده نشود هر چند نافرمانی‌ات نمایم همان‌گونه که بیمَم برطرف نگردد هرچند فرمانبرداریت کنم. جهان و عوالم آن مرا به سوی تو راند و آگاهی‌ام از لطف و کرم تو مرا به کوی تو کشاند.

به رحمت سوی خود خوان ای‌خدایم
که تا بر حضرتِ تو واصل آیم
ز احسانت مرا مجذوب فرما
که تا یکرو کنم سوی تو دل را
خدایا قطع امیّد از تو امکان
ندارد، گر چه پویم راهِ احسان
چنان که بیمت از من دست بردار
نباشد گرچه طاعت باشدم کار
مرا از خود عوالِم راند سویت
هم احسانت کشانیدم به کویت

اِلهی کَیْفَ اَخیبُ وَاَنْتَ اَمَلی اَمْ کَیْفَ اُهانُ وَعَلَیْکَ مُتَّکَلی اِلهی کَیْفَ اَسْتَعِزُّ وَفِی الذِّلَّةِ اَرْکَزْتَنی اَمْکَیْفَ لا اَسْتَعِزُّ وَاِلَیْکَ نَسَبْتَنی.

خدایا چگونه ناامید باشم با این که تو امید و آرزوی منی و چگونه خوار شوم با این که در جایگاهی خواری جایم داده‌ای یا چگونه ارجمند نباشم که بستگی‌ام به آستان تو است.

خدایا چون تو باشی آرزویم — چگونه راه نومیدی بپویم
چگونه خوار باشم نزد هر کس — که من بر تو توکلّ دارم و بس
چگونه دعوی عزّت نمایم — که اندر مرکز خواری است جایم
چگونه مسندِ عزّت نخواهم — که وابسته توام، باشی پناهم

اِلهی کَیْفَ لا اَفْتَقِرُ وَاَنْتَ الَّذی فِی الْفُقَرآءِ اَقَمْتَنی اَمْ کَیْفَ اَفْتَقِرُ وَاَنْتَ الَّذی بِجُودِکَ اَغْنَیْتَنی وَاَنْتَ الَّذی لا اِلهَ غَیْرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَیْءٍ فَما جَهِلَکَ شَیْءٌ وَاَنْتَ الَّذی تَعَرَّفْتَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَیْءٍ فَرَاَیْتُکَ ظاهِراً فی کُلِّ شَیْءٍ وَاَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَیْءٍ.

خدایا چگونه بینوا نباشم با این که تو خود مرا در میان بینوایان جای داده‌ای، یاچگونه بینوا باشم با این که تو به بخشش خود بی‌نیازم کرده‌ای، و تویی که جز تو خدایی نیست، خود را بر همه چیز شناسانده‌ای پس چیزی که تو را نشناسد نیست و تویی که خود را در همه چیز به من نشان داده‌ای و من تو را در همه چیز آشکار دیده‌ام و تویی که برهمه چیز پیدایی.

چسان مسکین نباشم من سرا پا — که در بینِ فقیران دادیم جا
چسان باشم فقیر ای چاره سازم — که با جودت نمودی بی‌نیازم
تویی که نیست غیر از تو خدایی — نه غیر از تو خدایی هست جایی
بهر چیزی چنانت آشنایی‌ست — که با تو ذرّه‌ای نا آشنا نیست
تویی آن کس که درهرچیز برمن — شناساندی خودت را پاک و روشن
ظهورت را بدیدم در همه چیز — تویی پیدا و ظاهر بر همه چیز

یا مَنِ اسْتَوی بِرَحْمانِیَّتِهِ فَصارَ الْعَرْشُ غَیْباً فی ذاتِهِ مَحَقْتَ الاْ ثارَ بِالاْ ثارِ وَ مَحَوْتَ الْاَغْیارَ بِمُحیطاتِ اَفْلاکِ الْاَنْوارِ یا مَنِ احْتَجَبَ فی سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ اَنْ تُدْرِکَهُ الاَبْصارُ.

ای آن که به بخشندگی خود جهان را فرا گرفته‌ای و عرش خود را با همه بزرگی در پرتو ذات خویش پنهان داشته‌ای. نشان‌های هستی را به نشانه‌های هستیِ دیگر محو نموده و بیگانگان را با در برگیرنده‌ی سپهرهای روشنایی نابود کرده‌ای، و ای آن که در سراپرده عرش خود از دیده‌ها پنهان گشته‌ای.

تویی آن که به رحمانیّت خویش — جهانِ هست را بگرفته در پیش
که در انوار آن ذاتِ قدیمت — همه پنهان شده عرش عظیمت

اثرها را تو با دیگر اثرها — کنی پنهان و هم محو از نظرها
احاطه کرده با افلاکِ انوار — نمایی محو و هم نابود اغیار
تویی در پرده‌های عرش پنهان — از این رو درک آن با دیده نتوان

یامَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهآئِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الاِسْتِوآءَ کَیْفَ تَخْفی وَاَنْتَ الظّاهِرُ اَمْ کَیْفَ تَغیبُ وَ اَنْتَ الرَّقیبُ.الْحاضِرُ اِنَّكَ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ وَالْحَمْدُ لله وَحْدَهُ.

ای آن که با سراپا روشنایی خود تجلّی کرده‌ای و با بزرگیت جهان آفرینش را فراگرفته‌ای، چگونه پنهان باشی که همه جا پیدایی و چگونه ناپیدا باشی که تو همه را نگهبان و حاضر و ناظر در همه جایی. بی‌گمان تو بر همه چیز توانایی و ستایش چون تو خدایی را سزد که یکتایی.

تویی آن که تجلّی کرده هر جا — به بالاتر کمالِ روشنی‌ها
بزرگیّت محقّق ساخته نیز — جهان را اِستوایی حیرت انگیز
چگونه ناپدید آیی و پنهان — که تو پیدایی و هر جا نمایان
چسان غائب شوی، باشی چوحاضر — مراقب بر همه، هر جای ناظر
تویی که بر همه چیزی توانا — ستایش می‌سزد یکتا خدا را

مناجـات خمسـة عشـــر

اَلمُناجاتُ الأولى

مُناجاتُ التّائِبـيـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

اِلـهي اَلْبَسَتْنِى الْخَطايا ثَوْبَ مَذَلَّتي، وَجَلَّلَنِى التَّباعُدُ مِنْكَ لِباسَ مَسْكَنَتي، وَاَماتَ قَلْبي عَظيمُ جِنايَتي، فَاَحْيِهِ بِتَوْبَة مِنْـكَ يـا اَمَلي وَبُغْيَـتي وَيا سُؤْلي وَمُنْيَتي فَوَ عِزَّتِكَ ما اَجِدُ لِذُنُوبي سِواكَ غافِراً، وَلا اَرى لِكَسْري غَيْرَكَ جابِراً، وَقَدْ خَضَعْتُ بِالاِنابَـةِ اِلَيْـكَ، وَعَنَـوْتُ بِالاِسْـتِكانَةِ لَـدَيْكَ، فَـاِنْ طَرَدْتَني مِنْ بابِـكَ فَبِمَنْ اَلُـوذُ، وَاِنْ رَدَدْتَـني عَنْ جَنابِـكَ فَبِمَنْ اَعُـوذُ، فَـوا اَسَفاهُ مِنْ خَجْلَتي وَافْتِضاحي، وَوا لَهْفاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلي وَاجْتِراحي.

یکم - مناجات توبـه کـاران

به نام خداوند بخشنده مهربان

خـدایا گناهـان، جـامهِ‌خواری بـرمن پوشـانیده و دوری از تـو، لبـاسِ بینـوایی بـر قـامتم افکنده و جنایتِ بزرگم دل مرده‌ام ساخته، تو دلم به بازگشتِ بـه سـویت زنـده‌گردان. ای امید و مقصودِ من و ای مطلوب و آرزوی من، به عزّتت سوگند برای گناهانم جز تو بخشنده‌ای نمی‌یابم و برای شکست‌هایم جز تو جبران کننـده‌ای نمی بینم، پس با زاری به درگاهت فروتنی کرده و با خواری به آستانت روی آورده‌ام اگر تـو مـرا از درگـاهت برانی در پناه که جای گیرم واگر تو مرا از پیشگاهت باز گردانی به کـه پنـاه بـرم، پس آه از شرمساری و رسوایی من و وای از زشت کرداری وگنه‌کاری من.

بنام آن که دادار جهـان است — کـه هم بخشـنده وهم مهربان است
خـدایا جامـه خـواری و زاری — به پوشانیده بر من زشت‌کاری
مـرا دوری ز درگـاه تـو ذوالمّـن — لبـاس بی‌نـوایی کـرده بر تن
بزرگیّ جنـایت از همـه بیش — مرا دل‌مـردگی آورده در پیش
خداونـدا ز راه لطـف و احسـان — به توبه این دلم را زنده گـردان
تـویی امیّـد و مقصـودی کـه جـویم — تـویی مطلـوبم و هم آرزویم
بعّـز تـو نیـابم جـز تـو دیگر — کـه آمـرزد گناهـانم سراسر
نـبینم جـز تـو دیگـر کس بـه دوران — شکستم را کند همواره جبرانِ
فـرود آوردمت سـر پیشِ درگـاه — فـروتنِ گشـتمت بـا زاری وآه
گر ای مولی مـرا رانی تـو از در — بـه درگـاهِ کـه گـردم روی آور
نمـایی دور اگر از پیشـگاهم — روم پیش کـه تـا بدهـد پنـاهم
دریـغ و حسـرت از این شرمسـاری — هم از رسـوایی و هم زشـتکاری
دگـر افسـوس و آه از — گنـاهِ بی‌حـد و کـردار زشـتم

اَسْاَلُكَ يا غافِرَ الذَّنْبِ الْكَبيرِ وَيا جابِرَ الْعَظْمِ الْكَسيرِ اَنْ تَهَبَ لي مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فاضِحاتِ السَّرائِرِ وَلا تُخْلِني في مَشْهَدِ الْقِيامَةِ مِنْ بَرْدِ عَفْوِكَ وَغَفْرِكَ وَلا تُعْرِني مِنْ جَميلِ صَفْحِكَ وَسَتْرِكَ.

ای بخشنده گناهِ بزرگ و ای جبران کنِ استخوانِ شکسته از تو درخواست می‌کنم که گناهان بی‌اندازه‌ام را ببخشی و اسرار رسوا کننده‌ام را بپوشانی و در عرصه گرم رستاخیز از سردی عفو و آمرزشت بی‌بهره‌ام نداری و از جامه زیبای بخشایش و پرده پوشیت برهنه نگذاری.

بخواهم از تو بخشنده گناهان — شکسته استخوان را کرده جبران
که آمرزی همه جرم و گناهانم — بپوشی لغزش و باشی پناهم
بروزِ حشر سوزان قیامت — چشانی سردی عفو و کرامت
لباس رحمت و غفرانم از دوش — نیندازی مرا باشی خطا پوش

اِلهي ظَلِّلْ عَلى ذُنُوبي غَمامَ رَحْمَتِكَ وَاَرْسِلْ عَلى عُيُوبي سَحابَ رَأفَتِكَ.

خدایا از ابرِ رحمتت برگناهانم سایه انداز و سِحاب رأفتت را بپوششِ عیب‌هایم نازل ساز.

خدایاز ابر رحمت سایه انداز — به عصیان وگناه شرمگین ساز
هم از بارانِ لطف خود بباران — که تا شوید زمن عیبِ فراوان

اِلهي هَلْ يَرْجِعُ الْعَبْدُ الْاٰبِقُ اِلاّ اِلى مَوْلاهُ اَمْ هَلْ يُجيرُهُ مِنْ سَخَطِهِ اَحَدٌ سِواهُ

خدایا آیا بنده گریزپای به سویِ کسی جز مولایش باز میگردد؟ و یا از خشم مولی کسِ دیگری جز او پناهش میدهد؟

خداوندا گریزان بندهِ زار — کجا جز سوی مولی افکند بار
به جز مولی چه کس او را رهاند — ز خشم وسوی احسانش بخواند

اِلهي اِنْ كانَ النَّدَمُ عَلَى الذَّنْبِ تَوْبَةً فَاِنّي وَعِزَّتِكَ مِنَ النّادِمينَ، وَاِنْ كانَ الاِسْتِغْفارُ مِنَ الْخَطيـئَةِ حِطَّةً فَاِنّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرينَ، لَكَ الْعُتْبى حَتّى تَرْضى.

خدایا اگر پشیمانی از گناه توبه است به بزگواریت سوگند من پشیمانم.و اگر طلبِ آمرزش از گناه موجبِ ریزش خطا است من از آمرزش خواهانم، برعتبه و پیشگاهت روی آرم تا خشنود گردی

خدایا گر پشیمانی زعصیان — بود توبه، بسی هستم پشیمان
اگر استغفار در پوشد خطا را — من از مستغفرینم، کردگارا

نجــویم از تــو جــز راه رضـــــــــــــــایت | که تا حاصـل کـنی از من رضـــــــــــــــایت

اِلـهي بِقُـدْرَتِكَ عَلَيَّ، تُبْ عَلَيَّ وَبِحِلْمِـكَ عَنّي، اعْـفُ عَنّي وَبِعِلْمِـكَ بي اَرْفِقْ بي.

خدایا به تواناییت بر من، توبه‌ام را به پذیر و به بردباریت با من، از من درگذر و به دانشت درباره‌ی من، بامن به نرمی و مدارا رفتار فرما.

بـــه حـــقّ قـــدرتت پروردگـــــــــــارا | ز رحمت توبه‌ام را شــو پـــــــــــــــذیرا
خدایا درگـذر از من بـه حلمت | بحـالِ من مـدارا کن بـه علمت

اِلـهي اَنْتَ الَّذي فَتَحْتَ لِعِبادِكَ باباً اِلى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَـةَ فَقُلْتَ «تُوبُوا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَما عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ.

خدایا تو دری از بخشایش خود بر روی بندگانت گشودی و نامش را توبه نهادی وفرمودی: تُوبُوا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُـوحاً(بـه سـوی خـدا بازگشـت کنیـد بازگشـتی خـالص وبی‌آلایش)پس عذر آن که از در آمدن به این در کوتاهی کرده چیست؟

خداوندا زعفـوت ای سـبب ســـــــــــــاز | به رویِ بندگان کـردی دری بـــــــــــــاز
نهادی توبه نامش گفـتی آن گـــــــــــــاه | بـه توبـه خـالص آییـدم بـه درگـــــــــــــاه
چــه باشــد عــذر آن را کــو اســــــــــت غافل | کز این درکِی توانـد گشـت داخل

اِلـهي اِنْ كانَ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ.

خدایا اگر گناه از بنده‌ات زشت و ناپسند است عفو و بخشش از تو شایسته و خوشایند است.

خدایا گر گنه از بنده زشت است | زتو عفو وکرم نیکو سرشت است

اِلـهي ما اَنَا بِاَوَّلِ مَنْ عَصاكَ فَتُبْتَ عَلَيْهِ، وَتَعَرَّضَ لِمَعْرُوفِكَ فَجُدْتَ عَلَيْهِ، يا مُجيبَ الْمُضْطَرِّ، يا كاشِفَ، الضُّرِّ يا عَظيمَ الْبِـرِّ يـا عَليمـاً بِمـا فِي السِّرِّ يا جَميلَ السِّتْرِ، اِسْتَشْفَعْتُ بِجُـودِكَ وَكَرَمِـكَ اِلَيْـكَ وَتَوَسَّـلْتُ بِجَنابِـكَ وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ، فَاسْتَجِبْ دُعائي وَلا تُخَيِّبْ فيكَ رَجائي وَتَقَبَّلْ تَوْبَتي وَكَفِّرْ خَطيـئَتي بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا من نخستین کس نیستم که نافرمانیت کرد و تو از او درگذشتی و خواستارِ نیکی‌ات شد و تو بر او بخشیدی.ای فریادرسِ درمانده و پریشان و ای برطـرف کننـده بدحالی و زیان، ای دارندۀ بزرگ احسان و ای دانای رازِ پنهان، ای نیکو پـرده پـوش، از بخشش و بزرگواریت درخواستِ گذشت دارم و دست به دامـان مهربـانی و بخشـایش تو زده‌ام، پس درخواستم را اجابت کن و امیدم را ناامید مگردان و بازگشتم را به پذیر و از گناهانم به بخشش و مهربانیت درگذر، ای مهربانترین مهربانان

خـــدایا اولیّن کس نیســـتم | که عصـیان کـرده وبخشـیدی
به امیّد کـرم امـد بـدین در تــــــــــــــــــو ذوالمّن
تویی فریاد رس درماندگان را | تواحســـان کـــردیش چـــون بودمضـــــــــــــــطر
بزرگ احسان تویی داننــده راز | تویی رافـع گزنـد و هم زیـان را
شـــفیع خـــویش ســـازم | تویی پوشنده عیب ای سـبب

رحمتت را ساز
توسّل‌جو، به درگـاهت نهم رو
پنـاه خـود نمـایم عـزّتت را
پیِ بخشـایش و الطـاف نیکو
اجـــابت کن دعـــایم را ز احســـان
ز عفــو خـــویش مأیوســـم مگــردان
درِ توبه برویم باز میدار
زِ دوشم بـارِ لغزش‌هـا فـرود آر
بـــه مّن و رحمتت ای حّی داور
تـویی از مهربانـان مهربانتـــر

اَلثّانِیَةُ مُناجاتُ الشّاکیـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

اِلـهي اِلَيْكَ اَشْـكُو نَفْسـاً بِالسُّـوءِ اَمّـارَةً وَاِلَى الْخَطيئَةِ مُبـادِرَةً، وَبِمَعاصـيكَ مُولَعَـةً، وَلِسَـخَطِكَ مُتَعَرِّضَـةً، تَسْـلُكُ بي مَسـالِكَ الْمَهالِـكِ وَتَجْعَلُني عِنْدَكَ اَهْوَنَ هالِك، كَثيرَةَ الْعِلَـلِ، طَويلَـةَ الاَمَـلِ، اِنْ مَسَّـهَا الشَّـرُّ تَجْـزَعُ، وَاِنْ مَسَّـهَا الْخَيْـرُ تَمْنَـعُ مَيّالَـةً اِلَى اللَّعِبِ وَاللَّهْـوِ مَمْلُـوَّةً بِالْغَفْلَـةِ وَالسَّهْوِ تُسْرِ عُ بي اِلَى الْحَوْبَةِ وَتُسَوِّفُني بِالتَّوْبَةِ.

دوّم – مناجات شکایت داران

به نام خداوند بخشنده مهربـان

خدایا نـزد تـو از نفسِ خـود شـکایت دارم کـه بسـیار امـر کننـده بـه بـدی و پیشی‌گیرنده بـه نافرمـانی و بـه گناهـانت آزمند اسـت و مـرا در دسـترسِ خشـمت می‌گذارد و به راه‌های نابودیم می‌کشاند و ارزشم را پیش تو به پایـه خـوارترین مـردم می‌رساند و بهانه جـوییش فـراوان و رشـته آرزویش دراز اسـت، چـون بـدی می‌رسـد بیتـابی می‌کند و چـون نیکی می‌یابـد از دیگـران دریـغ می‌دارد و خواسـتارِ بازیچـه وسرگرمی و دوچار فراموشی و ندانم کاری است و شتابان به سوی گناهم می‌کشد و در توبه کردن وعده دور و دراز می‌دهد (تا آن را به تأخیر اندازم).

به نام آن کـه دادار جهـان است
کـــه هم بخشـــنده و هم مهربـــان است
خداونـدا شـکایت پیشـت آرم
ز دستِ دیو نفس زشـتکارم
کا وادارم به کار بـد نماید
هُمـاره سـوی بـدکاری گراید
به نافرمانیت بس آز دارد
مـــرا در معـــرضِ خشـــمت درآرد
همـــه را هم بـــه نـــابودی کشـــاند
کند خوارم به پیشت تـا تواند
بسی درامرطاعت طفـره بـــاز اســـت
بـــه هر کـــار آرزوی او دراز است
شود بیتاب اگر شرّی دهد روی
وگر خیری رسـد بُخلش کنـد روی
بود لَهـو و لَعِب را سـخت خواهـــان
ولی در ســهو و غفلت بس شـــتابان
مرا سوی گنه بـا سـرعت آرد
دهـد وعـده ز توبـه بـاز دارد

اِلـهي اَشْكُو اِلَيْكَ عَدُوّاً يُضِلُّني وَشَيْطاناً يُغْويني، قَدْ مَلاَ بِالْوَسْواسِ صَدْري وَاَحاطَتْ هَواجِسُهُ بِقَلْبي، يُعاضِدُ لِيَ الْهَـوى وَيُـزَيِّنُ لي حُبَّ الـدُّنْيا وَيَحُولُ بَيْني وَبَيْنَ الطّاعَةِ وَالزُّلْفى.

خدایا نزد تو شکایت دارم از دشمنی که مرا گمراه می‌سازد و اهریمنی که مرا از راه به در می‌برد، سینه‌ام را اندیشه‌های ناروایش پر کرده و دلم را آرزوهـای نابجـایش فراگرفتـه، در پـیروِیِ هـوی وهـوس کمکم می‌کنـد و دوسـتیِ دنیـا رادر نظـرم آرایش می‌دهد و میانِ من و فرمان‌برداری و نزدیک شدن به پیشگاهت جدایی می‌اندازد.

شکایت آورم شاها بـه درگـــــــــــــاه | زدستِ دشمن و شیطان بـــــــــــــدخواه
زدشـــمن، کـــو مـــرا گمـــــراه ســـــازد | زشیطان، کو رهم پرچـاه ســـــــــــــــازد
پـــراز تشـــویش سازد ســـــــــــینه من | بدل وسواسش آید سـایه افکن
کنـد دمسـاز و یـار من هـــــــــــــوی را | دهـــد جلـــوه بـــرایم حبّ جـــــــــــــــارا
نمایـــد دورم ازقـــربِ خداوند | جدا سـازد زطـاعت پـای دربند

اِلـهي اِلَيْكَ اَشْكُو قَلْباً قاسِياً مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً، وَبِالرَّيْنِ وَالطَّبْعِ مُتَلَبِّساً، وَعَيْناً عَنِ الْبُكاءِ مِنْ خَوْفِكَ جامِدَةً، وِ اِلى ما يَسُرُّها طامِحَةً .

بارخدایا به پیشگاهت شکایت دارم از دل سختی که به واسطه وسواس دگرگون گشته و از پلیدی و آلودگی پوشیده شده وشکایت می‌کنم از چشمی کـه ازگریسـتن از خوف تو خشگ و به آنچه خوش دارد نگران است.

خـــدایا شـــکایت دارم از دل | که از وسواس گشته سخت غافل
دگرگون گشـته از وسـواسِ شـــــــــــــــیطان | پلیدی‌های آن گشته فراوان
هم از چشمی که از ترسـت نگـــــــــــــیرد | بـه هرچـه دل بخواهـد روی بنهد

اِلـهي لا حَوْلَ لي وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِقُدْرَتِكَ، وَلا نَجاةَ لي مِنْ مَكارِهِ الدُّنْيا اِلاّ بِعِصْمَتِكَ، فَاَسْـاَلُكَ بِبَلاغَـةِ حِكْمَتِـكَ وَنَفـاذِ مَشِـيَّتِكَ اَنْ لا تَجْعَلَـني لِغَيْـرِ جُـوْدِكَ مُتَعَرِّضـاً وَلا تُصَـيِّرَني لِلْفِتَنِ غَرَضـاً وَكُنْ لي عَلَى الاَعْـداءِ ناصِـراً وَعَلَى المخازي وَالْعُيُوبِ ساتِراً وَمِنَ الْبَلاءِ واقِيـاً، وَعَنِ الْمَعاصـي عاصِـماً بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا مرا توانایی و نیرویی نیست مگر به توانایی تو و مـرا از ناگواری‌هـای این جهان رهایی نیست جز به نگـاه‌داری تـو، پس برسـایی دانشـت و نفـوذ اراده‌ات از تـو درخواست می‌کنم که خواستارِ بخشش دیگرانم نسـازی و نشـانه تیرهـای فتنـه جهـانم نگـردانی و بـر دشـمنانم پـیروز فرمـایی و رسـوایی‌ها و عیب‌هـایم را بپوشـانی و از گرفتاری‌هـا نگه‌داریم کـنی و از گناهـان بـازم داری، و بـه مهربـانی و بخشش‌ـت ای مهربانترین مهربانان.

خدایا نیسـت نـیرو و تـوانی | مگر نیروی تو نیرو رسانی
رهـــــــایی از بلا و رنج دنیا | نباشـد جـز بـه حفظت ای توانا
همی خـواهم زتـوازحکمتِ خـــــــــــــویش | نفاذ رحمتت را آوری پیش
بــه جز در معــرض جــودم | بلا و فتنـه را بر من نبـاری

نیاری — به پوشی عیب وهم رسوایی من
رهایی بخشیم از کیدِ دشمن — مصون فرمایی از هرگون خطایی
مرا داری نگه از هر بلایی — به مهر و رحمتت ای حیّ داور
تویی از مهربانان مهربانتر

اَلثّالِثَةُ مُناجاتُ الخآئِفینَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

اِلـهي اَتَراكَ بَعْدَ الْايمانِ بِكَ تُعَذِّبُني اَمْ بَعْدَ حُبَّي اِيّاكَ تُبَعِّدُني اَمْ مَعَ رَجائي لِرَحْمَتِكَ وَصَفْحِكَ تَحْرِمُني اَمْ مَعَ اسْتِجارَتي بِعَفْوِكَ تُسْلِمُني حاشا لِوَجْهِكَ الْكَريمِ اَنْ تُخَيِّبَني.

سوّم – مناجات ترسندگان

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای خدای من آیا باور کنم که پس از ایمان به تو مرا عذاب کنی آیا مرا پس از دوستی‌ات از خود برانی یا با امیدی که به مهربانی و گذشت تودارم مرا بی‌بهره گذاری یا با پناهی که به بخششت آورده‌ام مرا به دست عذاب بسپاری؟ مبادا از تو ذاتِ بزرگوار که مرا ناامید سازی.

به نام آن که دادار جهان است — که هم بخشنده و هم مهربان است
خدایا از تو باور دارم آسان؟ — که بنمایی عذابم بعد ایمان
ز بعدِ دوستیّ تو که دارم — مرا رانی ز خود پروردگارم؟
مرا با آرزوی رحمِ بسیار — ز خود بی‌بهره سازی ای جهاندار؟
پناه آورده بر عفو خداوند — عذاب من بود آیا خوشایند؟
کِی از ذاتِ کریمت هست باور — که حاجت نارِوایم رانی از در

لَيْتَ شِعْري اَلِلشَّقاءِ وَلَدَتْني اُمّي اَمْ لِلْعَناءِ رَبَّتْني، فَلَيْتَها لَمْ تَلِدْني وَلَمْ تُرَبِّني وَلَيْتَني عَلِمْتُ اَمِنْ اَهْلِ السَّعادَةِ جَعَلْتَني وَبِقُرْبِكَ وَجِوارِكَ خَصَصْتَني فَتَقِرَّ بِذلِكَ عَيْني وَتَطْمَئِنَّ لَهُ نَفْسي.

ای کاش می‌دانستم که مادرم برای بدبختی مرا زاییده یا برای سختی پرورشم داده! اگرچنین است؟ ای‌کاش نه مرا مادر می‌زایید و نه پرورشم می‌داد و ای‌کاش می‌دانستم که آیا مراخوشبخت کرده‌ای و ویژه قرب و جوارِ خود گردانیده‌ای ؟ تابدان چشمم روشن شود و دلم آرام گیرد.

مرا ای کاش بودی کردگارا — خبر، تا این که می‌دانستم این را؟
پیِ بدبختی آیا مادرم زاد؟ — و یا از بهر رنجم پرورش داد؟
اگر باشد چنین ای کاش مادر — نمی‌زاد و نمی‌پرود در بر
دگر ای کاش می‌دانستم — مرا اهل سعادت کردی آیا؟

این را مرا قرب و جوارِ خـویش دادی؟ | عطای خویش ازحــدّ بیش دادی؟
که تا دل شاد گردد دیـده روشــــــــــــــن | شــود آرام قلب و خــاطر من

اِلـهي هَلْ تُسَوِّدُ وُجُوهاً خَرَّتْ ساجِدةً لِعَظَمَتِكَ اَوْ تُخْرِسُ اَلْسِنَةً نَطَقَتْ بِالثَّناءِ عَلى مَجْدِكَ وَجَلالَتِكَ اَوْ تَطْبَـعُ عَلى قُلُـوب انْطَـوَتْ عَلى مَحَبَّتِـكَ اَوْ تُصِمُّ اَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِكْرِكَ في اِرادَتِكَ اَوْ تَغُلُّ اَكُفّاً رَفَعَتْهَـا الاْمـالُ اِلَيْكَ رَجاءَ رَأفَتِكَ اَوْ تُعاقِبُ اَبْداناً عَمِلَتْ بِطاعَتِكَ حَتّى نَحِلَتْ في مُجاهَدَتِكَ اَوْ تُعَذِّبُ اَرْجُلاً سَعَتْ في عِبادَتِكَ.

ای خدای من آیا چهره‌هایی راکه پیشِ بزرگی تو به خاک افتاده‌اند سیاه می‌کنی؟ یا زبان‌هایی را کـه بـه سـپاسِ بـزرگی و بزرگـواریت گویا شـده‌اند لال می‌گـردانی؟ یا بر دل‌هایی که دوستیت در آنها پنهان است مُهر می‌نهی؟ یا گوش‌هایی را که بـه خواسـتِ تو از شنیدنِ یادت لذّت می‌برند کر می‌سازی؟ یا دست‌هایی را که به امیدِ مهربانی تـو آرزومندانه به درگاهت بلند است ببند می‌کشی؟ یا اندام‌هایی را که بـه فرمـان‌برداریت پرداخته و از کوششِ خود لاغر شده‌اند آزار می‌دهی؟ یا پاهایی راکه در راهِ بنـدگی‌ات کوشیده‌اند شکنجه می‌کنی؟

تــو رویِ ســجده آران را خــــــــــــدایا | بـه درگـاهت سـیه گـردانی آیــــــــــــــــا؟
تو آیـا آن زبان‌هـا را کـنی لال؟ | کـه گوینـدت ثنـای مجـد و اجلال؟
کـنی مُهـر آن چنـان دل را کــــــــه پنهــــــــان | بُوَد مِهر تو در هر پرده آن؟
کنی کر گوش‌هـایی را کـه لــــــــــــــــذّت | برنـــد از ذکـــر و هم آیـــاتِ قــــــــــــــدرت؟
هم آیــا دست‌هایی را کــه باشــــــــــــــند | بـه درگـاهت بلنـد آری تـو دربنــــــــــــــد؟
بیـــازاری تـــنی را کـــه ز طـــــــــــــاعت | شــده لاغــر هم از جهــد و اطـــــــــــــاعت؟
دهی آزار پـایی را کـه هر جا | بــــراه بندگــــیّت بــــوده کــــــــــــــوشا؟

اِلـهي لا تُغْلِقْ عَلى مُوَحِّديكَ اَبْوابَ رَحْمَتِكَ وَلا تَحْجُبْ مُشْـتاقيكَ عَنِ النَّظَرِ اِلى جَميلِ رُؤْيَتِكَ.

خدایا درهای رحمتِ خود را به روی بندگانِ یکتاپرست خویش مبنـد و آرزومنـدان دیدارت را از جمال خود محروم مساز.

خدایا برزخ یکتا پرستان | درِ رحمت مبنـــد از راه احســــــــــــــان
مکن محروم مشتاقی ز کـــــــــــــویت | ز دیــــدارِ جمـــالِ بس نکــــــــــــــویت

اِلـهي نَفْسٌ اَعْزَزْتَها بِتَوْحيدِكَ كَيْفَ تُذِلُّها بِمَهانَةِ هِجْرانِكَ وَضَميرٌ انْعَقَدَ عَلى مَوَدَّتِكَ كَيْفَ تُحْرِقُهُ بِحَرارَةِ نيرانِكَ.

خدایا جانی را که به یکتا پرستیت گرامی داشته‌ای چگونه به ذلّتِ دوریت خوار می‌سازی و دلی را که به دوستیت بستگی یافته چگونه به تابِ آتشت می‌سوزانی.

کسی را که به توحیدت دهی بار — زهجرانت خدایا چون کنی خوار؟
دلی کو بسته با مهرِ تو پیوند — چسان سوزی به قهرش بند تا بند؟

اِلـهي اَجِرْني مِنْ أليمِ غَضَبِكَ وَعَظيمِ سَخَطِكَ يا حَنّانُ يا مَنّانُ يا رَحيمُ يا رَحْمنُ يا جَبّارُ يا قَهّارُ يا غَفّارُ يا سَتّارُ نَجِّني بِرَحْمَتِكَ مَنْ عَذابِ النّارِ وَفَضيحَةِ الْعارِ اِذَا امْتازَ الاَخْيارُ مِنَ الاَشْرارِ وَحالَتِ الاَحْوالُ وَهالَتِ الاَهْوالُ وَقَرُبَ الْمحْسِنُونَ وَبَعُدَ الْمُسيئُونَ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْس ما كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ.

خدایا مرا از خشم جان‌فرساو ناخشنودیِ بزرگت در پناه‌گیر، ای بخشاینده پُر احسان و ای بخشنده مهربان، ای فرمان‌فرمای سخت چیره و ای آمرزنده پرده‌پوش، در آن هنگام که خوبان و بدان از هم شناخته می‌شوند و حالها دگرگون می‌گردد و بیمناکی‌ها پدیدار می‌شود؟ نکوکاران به مقام قرب می‌رسند و بد کرداران به دوری از رحمت دوچار می‌شوند و هرکس سزای آن چه کرده بدست می‌آورد و برهیچ‌کس ستم نمی‌شود، مرا به رحمت خود از شکنجه آتش و رسوایی ننگ رهایی بخش.

خداوندا مرا ایمن نگهدار — زخشم وقهر خود ای ربّ غفار
تو پُر مهر وعطا با بندگانی — تو بخشاینده‌ای و مهربانی
تو جبّاری و قهّاری عظیما — تو ستّاری و غفّاری رحیما
چو روزِ حشر خوانی بندگان را — جدا سازی ز نیکان مَر بدان را
دگرگون باشد احوال و هم آثار — مهالک ترسناک و بس خطر بار
نکوکاران زقربِ حق دل آرام — بدان رانده ز درگاه و پر آلام
رسد پاداش هر کردار و رفتار — به هر کس، بی‌ستم در خورد آن کار
به رحمت وارهانم از تفِ نار — هم از رسوایی ننگم برون آر

اَلرّابِعَةُ مُناجاتُ الرّاجِينَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

يا مَنْ اِذا سَأَلَهُ عَبْدٌ اَعْطاهُ، وَاِذا اَمَّلَ ما عِنْدَهُ بَلَّغَهُ مُناهُ وَاِذا اَقْبَلَ عَلَيْهِ قَرَّبَهُ وَاَدْناهُ وَاِذا جاهَرَهُ بِالْعِصْيانِ سَتَرَ عَلى ذَنْبِهِ وَغَطّاهُ وَاِذا تَوَكَّلَ عَلَيْهِ اَحْسَبَهُ وَكَفاهُ.

چهارم – مناجات امیدواران

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای آن که چون بنده‌ای از تو چیزی خواهد به او عطا فرمایی، و چون چشم امید به آنچه نزد تو است دوزد او را به آرزویش برسانی، و چون به تو روی آورد به خود نزدیکش کنی و پیش خود جایش دهی، و چون آشکارا نافرمانیت کند گناهش را

پرده‌پوشی کنی و بپوشانی، و چون کار خود به تو واگذارد کارش را انجام دهی و بی‌نیازش گردانی.

به نام آن که دادار جهان است
که هم بخشنده و هم مهربان است
تو آنی چون کسی خواهد زکویت
عطا سازی، چو رو آرد به سویت
چو خواهد حاجتی از بحرِ احسان
بر آری حاجت و سازیش شادان
چو گردد آشکارا غرقِ عصیان
به پوشانی گناهش را به احسان
توکّل چون کند او را نوازی
کنی در کارهایش چاره سازی

اِلـهِي مَنِ الَّذِي نَزَلَ بِكَ مُلْتَمِساً قِراكَ فَما قَرَيْتَهُ وَمَنِ الَّذِي اَناخَ بِبابِكَ مُرْتَجِياً نَداكَ فَما اَوْلَيْتَهُ اَيَحْسُنُ اَنْ اَرْجِعَ عَنْ بابِكَ بِالْخَيْبَةِ مَصْرُوفاً وَلَسْتُ اَعْرِفُ سِواكَ مَوْلىً بِالاِحْسانِ مَوْصُوفاً كَيْفَ اَرْجُو غَيْرَكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ وَكَيْفَ اُؤَمِّلُ سِواكَ وَالْخَلْقُ وَالاَمْرُ لَكَ أَاَقْطَعُ رَجائي مِنْكَ وَقَدْ اَوْلَيْتَني ما لَمْ اَسْاَلْهُ مِنْ فَضْلِكَ اَمْ تُفْقِرُني اِلى مِثْلي وَاَنَا اَعْتَصِمُ بِحَبْلِكَ.

خدایا کیست آن که به امیدِ مهمانی بخوانِ نعمتت درآمد و تو او را پذیرایی نکردی؟ و کیست آن که با آرزویِ بخشش به خانه تو فرود آمد و به او نبخشودی؟ آیا سزاوار است که ناامید از درگاهِ تو بازگردم با آن که جز تو مولایی نمی‌شناسم که آوازه احسانش همه جا پیچیده باشد، چگونه به غیرِ تو امید بندم که خوبی‌ها همه به دستِ تو است و چگونه به جز تو آرزومند گردم که آفرینش و فرمان توراست. آیا از تو امید ببُرّم با آن که درخواست نکرده از گنجینه احسانت به من عطا فرموده‌ای. یا مرا به همچون من نیازمند سازی و حال آن که برشته عنایتت چنگ زده‌ام.

چه کس یا رب ز بهرِ میهمانی
برت آمد نکردی مهربانی؟
چه کس خواهانِ بخشش گشت و رحمت
که شد بی‌بهره از آن خوانِ نعمت؟
دگر با آن که ای آرام جانم
کسی را چون تو در احسان ندانم
بود شایسته آیا گر برانی
مرا ازخویش و سوی خود نخوانی؟
چسان دارم امیدِ خویش از غیر
که در دست تو باشد جود و هرخیر؟
به غیرِ تو امیدی چون توان بست
که امر و خلق را داری تو دردست؟
به نومیدی چسان رو بر تو آرم
که بی درخواست هرچیز از تو دارم؟
چگونه سازیم محتاجِ چون من
چو من بگرفتمت از لطف دامن؟

يا مَنْ سَعِدَ بِرَحْمَتِهِ الْقاصِدُونَ وَلَمْ يَشْقَ بِنِقْمَتِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ كَيْفَ اَنْساكَ وَلَمْ تَزَلْ ذاكِري، وَكَيْفَ اَلْهُو عَنْكَ وَاَنْتَ مُراقِبي.

ای آن که روی آورندگان به رحمتت خوشبخت شوند، و آمرزش خواهان به سختیِ انتقامت تیره‌بخت نگردند، چگونه فراموشت کنم که همیشه به یادِ منی و چگونه از تو به دیگری پردازم که پیوسته مراقبِ منی.

توبی آن کس که براهل ارادت — ترحّم آری و بخشی سعادت
نه برمستغفرین از نیک بختی — رسد از انتقامت رنج و سختی
چگونه من فراموشت نمایم — که تو یادِ منی ای مقتدایم
چگونه باشم از تو روی‌گردان — که پیوسته مرا باشی نگهبان

اِلهي بِذَيْلِ كَرَمِكَ اَعْلَقْتُ يَدي وَلِنَيْلِ عَطاياكَ بَسَطْتُ اَمَلي فَاَخْلِصْني بِخالِصَةِ تَوْحيدِكَ وَ اجْعَلْني مِنْ صَفْوَةِ عَبيدِكَ.

خدایا دست به دامنِ کرمت زده‌ام و دامان آرزویم را به رسیدن عطایت گسترده‌ام تو به یکتاپرستیِ بی‌آلایش خاصم گردان و از بندگانِ برگزیده‌ام ساز.

خدایا رو به درگاهت نهادم — که گردانی به فضلِ خویش شادم
بود گسترده دامانِ امیدم — که آید از عطایِ تو نویدم
تو با توحیدِ خاصم ساز دمساز — زخیلِ بندگانِ خالصم ساز

يا مَنْ كُلُّ هارِب اِلَيْهِ يَلْتَجِئُ وَكُلُّ طالِب اِيّاهُ يَرْتَجي يا خَيْرَ مَرْجُوٍّ وَيا اَكْرَمَ مَدْعُوٍّ وَيا مَنْ لا يَرُدُّ سائِلَهُ وَلا يُخَيِّبُ امِلَهُ يا مَنْ بابُهُ مَفْتُوحٌ لِداعيهِ وَحِجابُهُ مَرْفُوعٌ لِراجيهِ اَسْاَلُكَ بِكَرَمِكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطائِكَ بِما تَقِرُّ بِهِ عَيْني وَمِنْ رَجائِكَ بِما تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسي، وَمِنَ الْيَقينِ بِما تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيَّ مُصيباتِ الدُّنْيا وَتَجْلُو بِهِ عَنْ بَصيرَتي غَشَواتِ الْعَمى بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

ای آن که هر گریزنده‌ای پناه به تو آرد و هر آرزومندی امید به تو دارد، بهترین آرزو شده و ای گرامی‌ترین خوانده شده و ای آنکه خواستارِ خود را از در نرانی و آرزومندِ خویش را ناامید نگردانی. ای آن که درگاهت به روی خواهندگان باز است و پرده پیشگاهت از برابرِ امیدواران برگرفته است. به بزرگواریت از تومی‌خواهم که به من عنایتی که چشمم را روشن کند و امیدی که دلم را آرامش دهد و یقینی که دشواری‌های جهان را برمن آسان گرداند و پرده‌های نابینایی را از جلو چشم بصیرتم برگیرد عطا فرمایی، به رحمت و مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

الهی هرکه بگریزد زهر در — شود بر در گه تو روی آور
خدایا هر امیدی هر که دارد — به درگاهت به امّیدِ تو آرد
تو بهتر مرجعِ امیّدواران — گرامی‌تر پناهِ خواستاران
نرانی سائلی را از درِ خویش — بر آری حاجتِ دارا و درویش
تویی که رحمتت بنده نواز است — در بخشایشت برجمله باز است
برای هیچ‌یک از خواستاران — حجابی نیست بر در بهر احسان
ز تو خواهم عطایی بخشی آنسان — که گردد دیده من روشن از آن
امیدت در دلم چندان دهی جای — که دل آرام گیرد ای دل آرای

یقیـنی را بـه من فرمـایی اِعطا	که آسان سـازدم آلام دنیا
زچشـم پـرده غفلت کنـد دور	سرای سینه را سازد پـر از نـــــــــــــــور
بحـقّ رحمتت ای حیّ داور	تـــــویی از مهـربانــــان مهـربانتـــــــــــــر

اَلخامِسَةُ مُناجاتُ الرّاغِبیـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

اِلـهي اِنْ كانَ قَلَّ زادي فِي الْمَسيرِ اِلَيْكَ فَلَقَدْ حَسُنَ ظَنّي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَاِنْ كانَ جُرْمي قَدْ اَخافَني مِنْ عُقُوبَتِـكَ فَـاِنَّ رَجـائي قَـدْ اَشْـعَرَني بِالْاَمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ وَاِنْ كانَ ذَنْبِي قَدْ عَرَضَـني لِعِقابِـكَ فَقَـدْ اذَنَـني حُسْـنُ ثِقَـتي بِثَوابِـكَ وَاِنْ اَنــامَتْنِي الْغَفْلَـةُ عَنِ الِاسْـتِعْدادِ لِلِقائِكَ فَقَـدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَـةُ بِكَرَمِـكَ وَآلائِكَ، وَاِنْ اَوْحَشَ مـا بَيْـني وَبَيْنَـكَ فَـرْط الْعِصْـيانِ وَالطُّغْيانِ فَقَدْ انَسَني بُشْرَى الْغُفْرانِ وَالرِّضْوانِ.

پنـجم - منـاجات راغبـان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا اگر در سفر به سوی تو توشه‌ام اندک است در واگذاریِ کارم به تـو حُسـنِ ظنّم زیاد است و اگر بزهکاریم مرا ازشکنجه‌ات می‌ترساند امیـدواریم مـرا بـه آسـودگی از انتقامت آگهی می‌دهد و اگر گناهم مرا در دسترسِ عـذابت می‌گـذارد حُسـنِ اعتمـادم نویدِ پاداشت را بـه من می‌دهـد و اگـر غفلتم مـرا از آمـادگیِ دیـدارت بـه خـواب فـرو می‌بـرد شناسـایی بزرگـواری و نیکی‌هـایت مـرا بیـدار می‌سـازد و اگـر زیـاده‌روی در نافرمانی و گردن کشیم میانِ من و تو بیگـانگی می‌افکنـد مـژده آمـرزش وخشـنودیت مرا آشنایی می‌دهد وبیگانگی می‌کشاند.

بـه نـام آن کـه دادارِ جهـان است	که هم بخشنده وهم مهربــان است
گرم توشه اسـت انـدک ای خـــــــــــــدایم	در این راهی که من سوی تو آیم
ولیکن حُســن ظنّم هســت بســـــــــــیار	که دارم بس توکّـل بر تـو در کـــــــــــــــار
اگـر جـرمم بـزرگ است و فـــــــــــراوان	کـه باشـم ازو بـالش سـخت ترســـــــــــــان
امیدِ عفو تو بخشـد مـدامم	نویـــدِ ایمــنی از انتقــامم
گناهم گر مرا در جـایی آرد	که از رنج عذاب جـان سـپارد
وثـوقم برتـو افزایـد امیـدم	بـهِ خـوبّی جـزا بدهـد نویـدم
بـه خـواب غفلت ارباشـم گرفتـــــــــــار	ز آمـاده شـدن از بهـر دیـدار
شناســـایی نعمت‌هـــا و احســـــــــــان	به بیداری کشاند کارم آســان
اگــر افــراط در عصـیان و طغیــــــــــان	مرا بیگانه سازد با تـو یـزدان
بشـــارت‌ها ز غفـــران و رضـــــــــــایت	مرا یارب نماید آشنایت

اَسْاَلُكَ بِسُبُحاتِ وَجْهِكَ وَبانوارِ قُدْسِكَ، وَاَبْتَهِلُ اِلَيْكَ بِعَواطِفِ رَحْمَتِكَ وَلَطائِفِ بِرِّكَ اَنْ تُحَقِّقَ ظَنّي بِمااُؤَمِّلُهُ مِنْ جَزيلِ اِكْرامِكَ وَجَميلِ اِنْعامِكَ فِي الْقُرْبى مِنْكَ وَالزُّلْفى لَدَيْكَ وَالّتمَتُّعِ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ.

به تابشهاىِ ذاتت و به روشنى‌هاىِ قدست تو را مى‌خوانم و به عواطف مهربانى‌ات و لطايفِ نيكى‌ات پيش تو بزارى درخواست مى‌كنم كه گمانم را بدآنچه اميد دارم از بخششِ بزرگ و دهشِ نيكو و نزديكىِ جاه و پايگاهم به تو و بهره‌يابيم از فيضِ ديدارت تحقّق بخشى.

تو را خوانم به اشراقات ذاتت — به نورِ قدس و پاكىّ صفاتت
ز درگاهِ تو خواهانم بزارى — به لطف ورحمت و احسان كه دارى
تحقّق بخشى اين اميّدها را — كه باشد بر توام، پروردگارا
مقامِ قرب و اِكرامِ جزيلت — جوارِ رحمت، اِنعامِ جميلت
نظر انداختن سوىِ جمالت — شدن مبهوت حسن لايزالت

وَها اَنا مُتَعَرِّضٌ لِنَفَحاتِ رَوْحِكَ وَعَطْفِكَ وَمُنْتَجِعٌ غَيْثَ جُودِكَ وَلُطْفِكَ فارٌّ مِنْ سَخَطِكَ اِلى رِضاكَ، هارِبٌ مِنْكَ اِلَيْكَ راجٍ اَحْسَنَ ما لَدَيْكَ مُعَوِّلٌ عَلى مَواهِبِكَ، مُفْتَقِرٌ اِلى رِعايَتِكَ.

اينك منم كه خود را در برابرِ نسيم خوشى و مهربانىِ تو در آورده و در پىِ باران بخشش و رحمت تو برآمده‌ام و ازخشمِ تو بخشنودى‌ات روى‌آور واز تو به سويى تو گريزان و به بهترين نعمت‌هايى كه نزدِ تو است اميدوار و به بخشش‌هاىِ تو متكّى و به نگهبانىِ تو نيازمندم.

من اينك رو سوى لطف تو آرم — ز بخشش‌هاىِ مهرت خواستارم
هم از باران جود اى ربّ دادار — بُوَم خواهانِ بخشش‌هاى بسيار
ز خشمِ تو به لطفت در فرارم — گريزان از تو رو سوىِ تو آرم
همى خواهم كه اميّدم بر آرى — ز بهتر لطف و احسانى كه دارى
مرا بر بخششت بس اعتماد است — به حفظت احتياجم بس زياد است

اِلهي ما بَدَأْتَ بِهِ مِنْ فَضْلِكَ فَتَمِّمْهُ وَما وَهَبْتَ لي مِنْ كَرَمِكَ فَلا تَسْلُبْهُ وَما سَتَرْتَهُ عَلَيَّ بِحِلْمِكَ فَلا تَهْتِكْهُ وَما عَلِمْتَهُ مِنْ قَبيحِ فِعْلي فَاغْفِرْهُ.

خدايا آن چه از بخشش خودكه آغاز فرموده‌اى به انجام رسان، و آن چه از كرم خود كه ارزانى داشته‌اى از من باز مگير، و آن چه از من به بردبارى خود پوشيده‌اى از پرده بيرون ميفكن، و آنچه از كار زشتم ميدانى بيامرز.

خدايا آنچه را فرمودى آغاز — ز فضلِ خود بانجامش رسان باز
هر آنچه از كرم فرمودى — مگير آن را و بر آن هم بيفزا

اعطا

گناهی را که حلمت کرده پنهان — مسازش آشکار از پرده آن
هرآنچه دانی از زشتیِ کارم — بیامرز و مکن رسوا و خوارم

اِلـهي اِسْتَشْفَعْتُ بِكَ اِلَيْكَ وَاسْتَجَرْتُ بِـكَ مِنْـكَ، اَتَيْتُـكَ طامِعـاً في اِحْسـانِكَ راغِبـاً فِي امْتِنانِـكَ، مُسْتَسـقِياً وابِـلَ طَوْلِـكَ مُسْـتَمْطِراً غَمـامَ فَضْلِكَ، طالِباً مَرْضاتَكَ قاصِداً جَنابَكَ، وارِداً شَـريعَةَ رِفْـدِكَ مُلْتَمِسـاً سَـنِيَّ الْخَيْراتِ مِنْ عِنْدِكَ وافِداً اِلى حَضْـرَةِ جَمالِـكَ، مُريـداً وَجْهَـكَ طارِقـاً بابَـكَ مُسْتَكيناً لِعَظَمَتِكَ وَجَلالِكَ، فَافْعَلْ بي ما اَنْتَ اَهْلُهُ مِنَ الْمَغْفِـرَةِ وَالرَّحْمَـةِ وَلا تَفْعَلْ بي ما اَنَا اَهْلُهُ مِنْ الْعَذابِ وَالنَّقْمَةِ بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا تو را به درگـاهت شـفیع خـود قـرار می‌دهم و از تـو در پیشـگاهت زنهـار می‌خواهم و به سویِ تو آمده‌ام در حالی‌که به احسانت چشم طمع دوخته و بـه نعمتت رغبت نشان داده، تشنه باران بخششت و در پیِ ابرِ رحمتت و خواهـانِ خشـنودی‌ات و روی‌آور به آستانت و وارد بر جویبارِ بخششت وخواهنده بالاترین نیکی‌هایت و در آمـده بـه پیشـگاهِ زیبـایی‌ات و خواسـتارِ دیـدارت و حلقـه زن بـردرت و نیازمنـدِ بـزرگی وبزرگواری‌ات هستم، پس بامن به بخشایش ومهربانی خود آن کن کـه شایسـته آنی و با شکنجه و پاداش بد بامن چنان رفتار مکن که سزاوارِ آنم، به رحمتت ای مهربـانترین مهربانان.

شفیعِ خود همی آرم تو را پیش — به تو آرم پناه از تو زِ تشویش
طمع دارم زِاحسانت به هرکار — بُوَم راغب به نعمت‌های بسیار
هم ازبارانِ رحمت آب خواهم — زِ ابر فضل تو جویای باران
زدل، خشنودیت را گشته طالب — به سویت آمدن گردیده غالب
ز نهر بخششت جویای احسان — ز بالاتر نکویی‌هات خواهان
به درگاهت نهاده رو چو مهمان — پیِ دیدار باشوقی فراوان
به بابِ رحمتت حلقه بدر زن — بزرگی و جلالت را فروتن
تو از بخشایش و از مهربانی — به من آن کن که خود شایان آنی
مدار از رنج واز نقمت مرا زار — مکن آنسان که من هستم سزاوار
بحّق رحمتت ای حیّ دادار — تویی از مهربانان مهربانتر

اَلسّادِسَةُ مُناجاتُ الشّاكِرينَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

اِلـهي اَذْهَلَني عَنْ اِقامَةِ شُكْرِكَ تَتابُعُ طَوْلِكَ وَاَعْجَزَني عَنْ اِحْصاءِ ثَنائِكَ فَيْضُ فَضْلِكَ وَشَغَلَني عَنْ ذِكْرِ مَحامِدِكَ تَرادُفُ عَوائِدِكَ وَاَعْياني عَنْ نَشْرِ عَوارِفِكَ تَوالي اَياديكَ.

ششـم – مناجات شکرگـزاران

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا پیاپی بودن احسانت مرا ازسپاس‌گزاریت غافل کرده و ریزشِ فضلت مرا از احصاء ثنایت عاجز ساخته و پی‌درپی بودن عطاهایت مرا از یاد آوریِ نیکی‌هایت بازداشته و دمادم شدنِ دهش‌هایت مرا از انتشار خوبی‌هایت درمانده کرده است.

به نام آن که دادارِ جهان است
که هم بخشنده وهم مهربان است
خدایا غافلم کرد از سپاست
پی‌انداز پی‌عطایِ بی‌قیاست
خدایا عاجزم کرد از ثنایت
هُماره ریزشِ فضل و سخایت
همه از ذکر محامد داشت بازم
پیاپی بخششِ آن کار سازم
زنشرِ مرحمت‌ها بست کامم
دمادم لطف‌هایِ خاص و عامم

وَهذا مَقامُ مَنِ اعْتَرَفَ بِسُبُوغِ النَّعْماءِ وَقابَلَها بِالتَّقْصيرِ وَشَهِدَ عَلى نَفْسِهِ بِالاِهْمالِ وَالتَّضْييعِ وَاَنْتَ الرَّؤُوفُ الرَّحيمُ الْبَّرُ الْكَريمُ اَلَّذي لا يُخَيِّبُ قاصِديهِ وَلا يَطْرُدُ عَنْ فِنائِهِ امِليهِ بِساحَتِكَ تَحُطُّ رِحالُ الرّاجينَ وَبِعَرْصَتِكَ تَقِفُ امالُ الْمُسْتَرْفِدينَ فَلا تُقابِلْ امالَنا بِالتَّخْييبِ وَالاِياسِ وَلا تُلْبِسْنا سِرْبالَ الْقُنُوطِ وَالاِبْلاسِ.

این است حال کسی که به فراوانی نعمتت اقرار آرد و در برابر به کوتاهی خود اعتراف دارد و بر سستی و تباه‌کاری خویش گواهی می‌دهد. تو رؤف و مهربان و نیکوکار و بزرگواری که روی آوران به درگاهت را محروم نمی‌سازی وآرزومندانت را از پیشگاه خود نمی‌رانی، بارِ امیدواران در آستانه تو فرود می‌آید و آرزویِ خواستاران به درگاه تو می‌ایستد، پس آرزوهای ما را محرومی و ناامیدی روبرو مکن و جامه یاس ونومیدی برما می‌پوشان.

بُـوَد این حالِ آن کو دارد اقرار
به وُسعِ رحمت و احسان بسیار
ولی اندر مقابل کرده تقصیر
نموده ناسپاسی، گشته درگیر
دهد برخود گواهی کو بهرحال
شده کارش تبه‌کاری واهمال
خداوندا رؤفی و رحیمی
نکوکار و بزرگی و کریمی
نسازی ای خدا محروم از خویش
کسی را کو پشیمان آیدت پیش
نرانی زآستانت ای خداوند
کسی را کآیدت بس آرزومند
به درگاهت به امیّد فراوان
فرود آرند بار امیدواران
ستاده آرزومندان به درگاه
به امیّد عنایت چشم بر راه

پس این آمــال مــا را ای خطـــــا پــــــوش	مکن با یأس ونومیــدی هم آغـــــــــــــوش
مکن محروممـــــان بــــا بی‌قــــــــــراری	مپوشانمان لبـاس یـأس و خـــــــــواری

اِلـهي تَصاغَرَ عِنْدَ تَعاظُمِ الائِكَ شُكْري وَتَضاءَلَ في جَنْبِ اِكْرامِكَ اِيّايَ ثَنائي وَنَشْـري جَلَّلَتْـني نِعَمُـكَ مِنْ اَنْـوارِ الْايمـانِ حُلَلاً وَضَـرَبَتْ عَلَيَّ لَطائِفُ بِرِّكَ مِنَ الْعِزِّ كِلَلاً، وَقَلَّدَتْني مِنَنُكَ قَلائِدَ لا تُحَلُّ وَطَوَّقَتْني اَطْواقـاً لا تُفَلُّ فَـآلاؤُكَ جَمَّةٌ ضَعُفَ لِسـاني عَنْ اِحْصـائِها وَنَعْمـاؤُكَ كَثـيرَةٌ قَصُـرَ فَهْمي عَنْ اِدْراكِهـا فَضْـلاً عَنِ اسْتِقْصـائِها، فَكَيْـفَ لي بِتَحْصـيلِ الشُّـكْرِ وَشُكْري اِيّاكَ يَفْتَقِرُ اِلى شُكْرٍ فَكُلَّما قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ لِـذلِكَ اَنْ اَقُـولَ لَكَ الْحَمْدُ.

خدایا سپاسم در جنبِ بزرگی نعمت‌هایت کوچک است و ستایشم و ذکر بخشش‌هایِ توام در برابر بزرگواریت خُرد و ناچیز است. نعمت‌های تو مرا با زیورِ روشنی‌های ایمان آراسته و لطایفِ بخششت چترِ عزّت بر سرِ من افراشته و نیکی‌هایِ تو بگردنم قلّاده‌های ناگسستنی و طوقهایِ ناگشودنی انداخته‌اند. نعمت‌های تو آن چنان فراوان است که زبانم از شمارش آن ها ناتوان است و احسان تو آن چنان بسیار است که اندیشه من از دریافتِ آن کوتاه است تا چه رسد به پی‌جویی کردن و یادآوردنِ آن، پس چگونه توانم سپاس نعمت‌های تو گزارم زیرا سپاسم نیازمند سپاس دیگری است و بر هر ستایشم باید تو را ستایش دیگری به گویم.

خـدایا شـکر من کوچک نماید	برابر چون به نعمت‌هات آید
ندارد ارزشی حمد و ثنایم	برِ اکرام وجودت ای خداوند
به من پوشید نعمتهات ز احســــــــان	سرا پا حلّه‌ها از نور ایمان
دگر الطاف نیکویت الهم	بسر افراشت چترِ عزّ و جــــــــــاهم
چنـانم نیکیت قلّاده بنهاد	بگـردن کـه دگـر دسـتیش نگشـــــــــــاد
چنان محکم بگردن طوقها بست	کـه نتـوان پـاره کـرد و بند بگسســــــــــت
تو را بسیاری نعمت چنـان است	کـز احصـائش زبـانم نـاتوان اســــــــــــت
بدانســان بخشــش تــو هســــت بســــیار	کـــه مانـــد فهم از ادراکش ازکــــــــــــــار
چـو اندیشـه ز درکش بـاز ماند	چســانش یــاد آوردن تواند
چگونـه شـکرت از دسـتم برآید	که برهر شکر شکری دیگـر آید
هر آن چه بر زبان آید لَکَ الْحَمْــــــــــدُ	بـه پاسـش گفتنم بایـد لَـکَ الْحَمْــــــــــــدُ

اِلـهي فَكَما غَذَّيْتَنا بِلُطْفِكَ وَرَبَّيْتَنا بِصُنْعِكَ فَتَمِّمْ عَلَيْنا سَوابِـغَ النِّعَمِ وَادْفَعْ عَنّا مَكارِهَ النِّقَمِ وَآتِنـا مِنْ حُظُـوظِ الـدّارَيْنِ اَرْفَعَهـا وَاَجَلَّهـا عـاجِلاً وَآجِلاً وَلَكَ الْحَمْـدُ عَلى حُسْـنِ بَلائِكَ وَسُـبُوغِ نَعْمائِكَ حَمْـداً يُوافِـقُ رِضـاكَ وَيَمتَـرِى الْعَظيمَ مِنْ بِـرِّكَ وَنَـداكَ يـا عَظيمُ يـا كَـريمُ بِرَحْمَتِـكَ يـا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا چنان که به طف خود به ما خوراک دادی و به احسان خود ما را پروریدی

فـراوانی نعمتت را بر مـا تمـام کن و ناگواری‌هـایِ انتقـامت را از مـابردار و دیر یا زود بالاترین و بزرگترینِ کامیابی‌هایِ دو جهان را به ما بهره ده. تو را بر نیکویی احسانت و فراوانی نعمتت ستایش می‌کنم چنان ستایشی که در راه خشنودی تـو باشـد و نیکی و بخششت را برانگیزاند، ای بزرگ وبزرگوار، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

خـــدایا آن چنانکـــه پرورانـــــــــدی
بـه لطـف خـود غـذای مارســــــاندی

همـان گونـه پیِ احسـان بر ما
کـرم کن نعمتت تکمیـل فرما

هم از مـا بـازگردان ای خداوند
همـه سـختی کـه آیـد ناخوشـــــایند

خوشی‌های دوعـــــالم بخش مـــــــارا
بـده بـالاترین بهره‌ها را

سـپاس آرم بـه حُسـن آزمـــــــونت
بــه نعمت‌هـای زانـدازه بــــــــرونت

سپاسم ای خدا آن گونـه باید
کـــزان خشـــنودی تـــو حاصــــــل آید

نصـیب من کنـد احسـان بســــــــیار
همـه جـود و کـرم داری واحســــــان

بـه حـقّ رحمتت ای حیّ داور
تـــویی از مهربانـــان مهربـــــــانتر

اَلسّابِعَةُ مُناجاتُ المُطیعیـنَ للّهِ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

اَللّهُمَّ اَلْهِمْنا طاعَتَكَ وَجَنِّبْنا مَعْصِیَتَكَ وَیَسِّرْ لَنا بُلُوغَ ما نَتَمَنّی مِنِ ابْتِغاءِ رِضْوانِكَ وَاَحْلِلْنا بُحْبُوحَةَ جِنانِكَ وَاقْشَعْ عَنْ بَصائِرِنا سَحابَ الاْرْتِیابِ وَاكْشِفْ عَنْ قُلُوبِنا اَغْشِیَةَ الْمِرْیَةِ وَالْحِجـابِ وَاَزْهِـقِ الْباطِـلَ عَنْ ضَـمائِرِنا وَاَثْبِتِ الْحَقَّ في سَرائِرِنا، فَـاِنَّ الشُّـكُوكَ وَالظُّنُـونَ لَـواقِحُ الْفِتَنِ وَمُكَـدِّرَةٌ لِصَفْوِ الْمَنایِـحِ وَالْمِنَنِ.

هفتم – مناجات فرمانبرداران خدا

بـه نـام خـداوند بخشنـده مهـربـان

خداوندا شوق فرمانبرداریت را در دل ما انداز و بلای نافرمانیت را از مادور کن و راه رسیدن به آرزوی ما را که دریافت خشنودیت باشـد آسـان فرمـا و ما را در میـان بهشت خود فرود آرو از برابر روشن‌بینی‌های ما را ابر گمان و دودلی را پراکنده‌سـاز و از دل‌های ما پوشش و پرده‌های شکّ و پندار را برافکن و از خاطرهـای مـا اندیشه‌های بیهوده را برانداز و راستی و درستی را در درونهایِ ما پا برجادار که شکّ گمانهای بـد باور کننده فتنه‌ها و تیره کننده پاکی احسان‌ها و نیکویی‌هاست.

به نام آن که دادارِ جهان است
کـــه هم بخشـــنده وهم مهربـــــــان است

خدایا میل طـاعت بخش برما
ز عصـــیان و گناهـــان دور فرما

هر آن چــه آرزو داریم یکسر
کـه خشـنودیت باشـد، کن میسّـــــــــر

میان آن بهشت جاودانی
عطا کن منزلی آنسان که دانی
تـو از مـا ابرهـای شکّ و پنـــــــــــــــدار
ز پیش دیدگان یکباره بردار
هم از دلهـای مـا یکسـو بیفکن
حجاب شّک و ریب و پـرده ظّن
زبـاطن دور فرمـا میـل بـــــــــــاطن
حقیقت را نمـــا پاینـــده در دل
کـه تردیـد وگمـان ما را مســـــــــــلّم
فساد و فتنه‌ها سازد فراهم
هم آلوده شود از شکّ و از ظنّ
عطـای پـاک و نعمت‌هـای روشن

اَلّلهُمَّ احْمِلْنا في سُفُنِ نَجاتِكَ وَمَتِّعْنا بِلَذيذِ مُناجاتِكَ وَاَوْرِدْنـا حِيـاضَ حُبِّكَ وَاَذِقْنا حَلاوَةَ وُدِّكَ وَقُرْبِـكَ وَاجْعَـلْ جِهادَنـا فيـكَ و هَمَّنـا في طاعَتِـكَ وَاَخْلِصْ نِيّاتِنا في مُعامَلَتِكَ فَاِنّا بِكَ وَلَكَ وَلا وَسيلَةَ لَنا اِلَيْكَ اِلاّ اَنْتَ.

خداوندا ما را در کشـتی‌های نجـات خـود فـرود آور از مناجـات لذّت‌بخش خـود برخوردارمان فرما و بر چشمه‌سـار دوسـتیِ خـویش وارد سـاز و از شـیرینی محبّت و قرب خود بچشـان و کوشـش ما را در راهِ بـه سـوی خـودت قـرار ده و همّت مـارا در پیروی از فرمانت به کار بر و نیتّ‌های ما را درمعامله بـا خـودت پـاک و بی‌آلایش سـاز که مابرایِ تو و از توییم و به درگاه تو جز تو دستاویزی نداریم

خـــدایا برنشــــان ما را زیـــــــــــــادی
بــــه کشـــتّیِ نجــــات و رســــــــــــــتگاری
زچشمه سارِ مهرت ساز ســــــــــــیراب
ز لذّات مناجاتت ثمـر یـاب
زقـــرب و دوســـتیّت ای خداوند
تو شیرین کاممـان فرمـا و خرســــــــــــــند
بـه سـویِ خـود بگـردان جهــــــــــدِ ما را
رسان در راهِ طاعت قصـدِ ما را
پیِ انجـام تکلیفت خـدایا
تو ما را نیّتِ خـالص ببخشا
چو ماییم از تو، رو سویِ تــــــــــو آریم
وسـیله جـز تـو سـویِ تـو نــــــــــــــداریم

اِلـهي اِجْعَلْني مِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الاَخْيارِ وَاَلْحِقْني بِالصّالِحينَ الاَبْرارِ السّـابِقينَ اِليَ الْمَكْرُمـاتِ الْمُسـارِعينَ اِلَي الْخَيْـراتِ الْعـامِلينَ لِلْباقِيـاتِ الصّالِحاتِ، السّاعينَ اِلى رَفيعِ الدَّرَجاتِ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ وَبِالاِجابَةِ جَديرٌ بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا مرا از خوبان برگزیده‌ات گردان و بـه نیکـانِ شایسـته‌ات برسـان کـه آنـان پیشی‌گیرندگانِ بـه جـانب برتری‌هـاو شـتابندگان بـه سـوی نیکی‌هـا و انجـام دهنـدگانِ کارهای شایسته و جاودانی و کوشش‌کنندگان در راه رسیدنِ بجایگاه‌هایِ والا هسـتند و بی‌گمان تو بر همـه چـیز توانـایی و بـر پـذیرفتنِ خواهش‌هـا سـزاواری، بـه رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

تـــو از خوبـــان زبـــده‌ای خداوند
قرارم ده، بـه نیکـانم بـه پیوند
که ایشان سوی نیکی‌هـا شــــــــــــــتابند
بـــه ســـبقت بهـــره از خــــــــــــیرات یابند
پیِ اعمـــــالِ نیــــک و
پیِ عالی مقامِ آن جهانند

جاوداننـد

خداونـــدا بهـــر چـــیزی قـــــــــــــــــدیری	دعـــــایِ بنــــدگان را در پـــــــــــــــــــذیری
بـــه حّقِ رحمتت ای حیّ داور	تـــــویی از مـــــهربانان مهربانتـــــــــــــــــر

الثّامِنة مُناجاتُ المُریدیـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

سُبْحانَكَ ما اَضْيَقَ الْطُّرُقَ عَلى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَليلَهُ وَما اَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْـدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبيلَهُ.

هشتـم – منـاجات ارادتمنـدان

به نام خداوند بخشنده مهربان

پاک خدایا چه دشوار است راه‌ها برکسی که تو راهنمایش نباشی وچه روشن است راهِ حق پیشِ کسی که تو رهبریش کنی .

به نام آن که دادارِ جهان است	کـــــه هم بخشـــــنده و هم مهربـــــــــــــان است
خدای پـاک، راه آیـد چـه دشـــــــــــــوار	کسی را کش نباشی رهـبر و یـــــــــــــــــــار
چه روشن راهِ حق گردد نمایـــــــــــــان	کسی راکَش تـوره بنمـایی آســـــــــــــــــان

اِلـهي فَاسْلُكْ بِنا سُبُلَ الْوُصُولِ اِلَيْكَ وَسَيِّرْنا في اَقْـرَبِ الطُّرُقِ لِلْوُفُودِ عَلَيْـكَ قَـرِّبْ عَلَيْنَـا الْبَعيـدَ وَسَـهِّلْ عَلَيْنَـا الْعَسـيرَ الشَّـديدَ وَاَلْحِقْنـا بِعِبـادِكَ الَّذينَ هُمْ بِالْبِـدارِ اِلَيْـكَ يُسـارِعُونَ وَبابَـكَ عَلَى الـدَّوامِ يَطْرُقُـونَ وَاِيّاكَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ يَعْبُدُونَ وَهُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْـفِقُونَ الَّذينَ صَـفَّيْتَ لَهُمُ الْمَشارِبَ وَبَلَّغْتَهُمُ الرَّغائِبَ وَاَنْجَحْتَ لَهُمُ الْمَطـالِبَ وَقَضَـيْتَ لَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ الْمَآرِبَ وَمَلاَتَ لَهُمْ ضَمائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ وَرَوَّيْتَهُمْ مِنْ صافي شِـرْبِكَ فَبِكَ اِلى لَذيذِ مُناجاتِكَ وَصَلُوا، وَمِنْكَ اَقْصى مَقاصِدِهِمْ حَصَّلُوا.

خدایاگذارِ ما را به راهی افکن که به تو رسیم و رهسپارِ نزدیک‌ترین راه‌ها فرماکه به پیشگاهِ تو در آییم و دور را بما نزدیک ساز و سخت و دشوار را بر ما آسـان فرمـا و ما را به گروهِ آن بندگانت به پیوند که در پیشی‌گرفتنِ به سویت شتابانند و پیوسته بـدرِ سرایت حلقه زنان و شـب و روز تـو را پرسـتش کنـان و از شـکوهِ تـو ترسـانند، آنـان کسانی هستند که روش و رفتارشان را از آلایش‌ها پاک داشته‌ای و به خواسته‌هایشـان رسـانیده‌ای و آرزوهایشـان را بـرآورده‌ای و بـه فضـلِ خودنیازشـان را روا سـاخته‌ای و دلهایشـان را از دوسـتیت لـبریز کـرده‌ای و از آبِ پـاک (محبّت خـود) سیرابشـان فرموده‌ای، آنان به مناجاتِ لذّت‌بخشِ تو دست یافته‌اند و از تو بـدورترین خواسـته‌هایِ خود رسیده‌اند.

خـــدایا بر وصـــولِ ما بـــه درگـــــــــــــــــاه	کـرم فرمـا و بنمـا پیش ما راه
رسـان مـا را از نزدیک‌تـر راه	که تاآییم بر درگـاهِ آن شـاه
تو راهِ دور را نزدیـک فرما	تـو سـخت و مشـکل آسـان ســـــــــــــــاز بر ما

نما نزدیک و ملحق ساز ما را | بـه آن خاصـانِ پـاک و عـالم آرا
که سویِ تو شتابانند یکسر | هُماره میزنندت حلقـه بـردر
پرستش می‌نماینـدت شـبا روز | زخشیت بیم‌ناک و دل پـر از سـوز
تو مشرب‌هایِ آنان را سرا پا | نمـودی پـاک از آلـودگی‌ها
تـو برمطلوبشـان یـا رب رسـاندی | سـویِ مقصودشـان یا رب کشـاندی
همـه حـاجت روا گشـته زاحسـان | پـر از مهـرت شـده دل‌هـایِ ایشـان
به وصـلت تشـنگان بودنـد بی‌تـاب | ز آبِ معـرفت گشـتند سـیراب
ز یمنِ لطف واحسانی کـه دیدند | بـه لـذّاتِ مناجـاتت رسـیدنـد
همه آنان به اقصی مقصـدِ خـویش | رسـیده، هم گرفتـه راه در پیش

فَيا مَنْ هُوَ عَلَى الْمُقْبِلينَ عَلَيْهِ مُقْبِلٌ وَبِالْعَطْفِ عَلَيْهِمْ عائِدٌ مُفْضِلٌ وَبِالْغافِلينَ عَنْ ذِكْرِهِ رَحيمٌ رَؤوفٌ وَبِجَذْبِهِمْ اِلى بابِهِ وَدُودٌ عَطُوفٌ اَسْـاَلُكَ اَنْ تَجْعَلَني مِنْ اَوْفَرِهِمْ مِنْكَ حَظّاً وَاَعْلاهُمْ عِنْدَكَ مَنْزِلاً وَاَجْـزَلِهِمْ مِنْ وُدِّكَ قِسْماً وَاَفْضَلِهِمْ في مَعْرِفَتِكَ نَصيباً.

ای آن که به روی آورندگانِ به سـویت روی آورنـده‌ای، و بـه آنـان با مهربـانی سـود رسان، و احسان کننده‌ای، و به غفلت کنندگانِ از یـادت رؤف و مهربـانی، و آنـان را با دوسـتی و مهرخـود بـه درگـاهت کشـاننده‌ای،از تـو درخواسـت می‌کنم کـه مـرا در پیشگاهت از زمره بهره‌مندترینِ ایشان و بلند پایه‌ترینِ آنان قرار دهی، و از دوسـتی‌ات بهره‌ام را بزرگتر فرمایی، ودر شناسایی‌ات نصیبم را از آنان برتر گردانی.

تـویی آن کس کـه باشـی روی آور | به آنان کاورندت روی بردر
ز راهِ مهربانی خود برآنان | رسانی سـود وهم فرمـایی احسـان
بر آن هـایی کـه غفلت کـرده پیشه | رؤف وم هربـان باشـی همیشـه
بـه لطـف و دوسـتّیِ خـویش آنگـاه | کشانی سوی خـود آری بـه درگـاه
خدایا از تو می‌خواهم کز آنـان | نصـیبم بیشـتر سـازی ز احسـان
بـه نـزدِ خویشـتن بـدهی پنـاهم | از ایشـان برتـر آری جایگـاهم
دهی از دوسـتیّت بهـره افـزون | ببخشـی معـرفت ز انـدازه بیـرون

فَقَدِ انْقَطَعَتْ اِلَيْكَ هِمَّتي وَانْصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَـتي فَـاَنْتَ لا غَيْـرُكَ مُرادي وَلَكَ لا لِسِواكَ سَهَري وَسُهادي وَلِقاؤُكَ قُـرَّةُ عَيْـني وَوَصْـلُكَ مُـنى نَفْسي، وَاِلَيْـكَ شَـوْقي وَفي مَحَبَّتِـكَ وَلَهي وَاِلى هَـواكَ صَـبابَتي وَرِضـاكَ بُغْيَتي وَرُؤْيَتَكَ حاجَتي وَجِوارُكَ طَلَبي وَقُرْبُكَ غايَـةُ سُـؤْلي وَفي مُناجاتِـكَ

رَوْحي وَراحَـتي وَعِنْـدَكَ دَواءُ عِلَّتي وَشِـفاءُ غُلَّتي وَبَـرْدُ لَوْعَـتي وَكَشْـفُ كُرْبَتي.
خداوندا همتّم از همه گسسته و به تو پیوسته، و رغبتم از همـه بازگشـته و با تـو نشسته، تویی که خواسته منی نه غیرِ تو، و برا ی تو است بیـداری و بی‌خـوابی من نـه برای دیگری، دیدارت روشنی چشم من و وصالت آرزوی جان من است، شوقِ من بــه سوی تو و دلباختگی‌ام بـه هـوای تو اسـت،خشـنودیت دلخـواهِ من و دیـدارت نیـازِ من وجوارت خواسته من ونزدیکیت نهایت آرزوی من است، خوشـی و آسـایش من در راز و نیازِ با تو و داروی دردِ من و درمانِ تشنگی من نزد تواست و فرو نشاننده سوزِ دلم و برطرف کننده‌اند و هم تویی.

مرا همّت به سوی تو اسـت تنها — دلم مشـتاقِ تو باشــد سـرا پا
مرادی غـیر تـو هرگـز نیـابم — برای تو است بیداری و خــوابم
لقایِ تو است نـورِ دیـدگانم — وصـالت آرزوی جسـمِ وجـانم
به سوی تو بُوَد شوقم سرا پا — بـه مهـرت گشـته سـرگردان و شـــــیدا
هُماره در سرم باشد هوایت — همیشه مقصدم باشـد رضـایت
بـه دیــدارت نیـازم هسـت بســـــیار — جوارِ تو است مطلـوبِ من زار
مرا قـربت نهـایت خـواهشِ دل — مناجـاتت خوشـی و رامشِ دل
بـــرای درد من درمـــان تـــو باشی — علاجِ این دلِ سـوزان تـو باشی
زِ تـــو ســـوزِ دلم آرام گیرد — غم و اندوه ِ من پایان پذیرد

فَكُنْ اَنيسي في وَحْشَتي وَمُقيلَ عَثْرَتي وَغافِرَ زَلَّتي وَقابِلَ تَوْبَتي وَمُجيبَ دَعْـوَتي، وَوَلِيَّ عِصْـمَتي وَمُغْنِيَ فـاقَتي وَلا تَقْطَعْـني عَنْـكَ وَلا تُبْعِدْني مِنْكَ يا نَعيمي وَجَنَّتي وَيا دُنْيـايَ وَآخِـرَتي يـا اَرْحَمَ الـرّاحِمينَ پس هنگام تنهایی همدمم باش و پوزشِ خطایم را به پذیر و از لغزشـم درگـذر و تـوبه‌ام را قبـول کن و درخواسـتم را اجـابت فرمـا و نگهبـان پاکـدامنیم بـاش و از تنگدسـتی بـه بی‌نیازیم رسان و رشته امیدم را از خـویش مبّـران و از پیشـگاهت دورم مگـردان، ای مایه شاد کامی و بهشتِ من وای دنیا و آخرتِ من ای مهربانترین مهربانان.

تـو پس هنگـام وحشـت همـدم بـــــــــاش — گــهِ سـختی پی ِ بیش وکمم بــــــــــاش
خـــدایا در گـــذر از لغـــزشِ من — ز من توبه پذیر و پـوزشِ من
اجـــابت کن خـــدایا دعـــوتم را — حفاظت کن خدایا عصمتم را
توانگر کن مـرا، از فاقـه برهـان — امیـــــدم مگســـــل و دورم مگـــــــــــــردان
تـویی نعمت تـویی جنّت سـرایم — تویی دنیا تویی عقـبی بـرایم
بـــه حـــقّ رحمتت ای حیّ داور — تـویی از مهـربانان مهربانتــر

اَلتّاسِعَةُ مُناجاتُ المُحِبيّـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

اِلـهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرامَ مِنْكَ بَـدَلاً وَمَنْ ذَا الَّذِي اَنِسَ بِقُرْبِكَ فَابْتَغى عَنْكَ حِوَلاً.

نهـم – منـاجات دوستـداران

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا آن کیست که شیرینیِ محبّتت را چشید و به جایِ تو دیگری را برگزید ؟ وآن کیست که به نزدیکیِ تو خو گرفت و آنی روی از تو بگردانید؟

به نام آن که دادارِ جهان است	کـــه هم بخشـــنده و هم مهربـــان است
خـدایا کیسـت کـز شـهد محبّت	چشید وجسـت بـا غـیرِ تـو صـحبت؟
خدایا آن کـه بـا تـو آشـنا شد	کجا دیگـر دمی از تـو جـدا شـد؟

اِلـهِي فَاجْعَلْنا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوِلايَتِكَ وَاَخْلَصْـتَهُ لِـوُدِّكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوَّقْتَهُ اِلى لِقائِكَ وَرَضَّيْتَهُ بِقَضائِكَ وَمَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ اِلى وَجْهِـكَ، وَحَبَوْتَهُ بِرِضاكَ وَاَعَذْتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَقِلاكَ وَبَوَّأتَهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ في جِـوارِكَ وَخَصَصْـتَهُ بِمَعْرِفَتِـكَ وَاَهَّلْتَـهُ لِعِبادَتِـكَ وَهَيَّمْتَ قَلْبَـهُ لِاِرادَتِـكَ وَاجْتَبَيْتَـهُ لِمُشاهَدَتِكَ وَاَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَفَرَّغْتَ فُـؤادَهُ لِحُبِّكَ وَرَغَّبْتَـهُ فيــما عِنْـدَكَ، وَاَلْهَمْتَـهُ ذِكْـرَكَ وَاَوْزَعْتَـهُ شُـكْرَكَ وَشَـغَلْتَهُ بِطاعَتِـكَ وَصَـيَّرْتَهُ مِنْ صـالِحي بَرِيَّتِكَ وَاخْتَرْتَهُ لِمُناجاتِكَ وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْء يَقْطَعُهُ عَنْكَ.

خدایا ما را در ردیفِ کسی قرار ده که برای نزدیکی و دوستی خود برگزیده‌ای و برایِ مهر و محبّتت بی‌آلایشی بخشیده‌ای و به دیدارت مشتاق و به پیش‌آمدت خشـنود ساخته‌ای،نعمتِ دیدن رویت را به او ارزانی داشته و به خشنودیت سرافراز کـرده و از دوری و خشـمت در پنـاه گرفته ای، و او را در جایگـاهِ راسـتان و در جـوارِ خـود جـای داده‌ای، و ویژه شناسایی خود کرده و شایسـته پرسـتشِ خـویش سـاخته‌ای،و دلِ او را شیفته دوستی نموده و برای مشاهده خویش برگزیده‌ای،و رویِ او را به سوی خـویش یـک جهت سـاخته و دلِ او را بـرای محبّتِ خـود پـرداخته‌ای،و بـه آنچـه نـزدِ تـو غبش گردانیـده و یـادت را دلِ او انـداخته‌ای، و سـپاس‌گزاریت را بـه او الهـام فرمـوده و بـه فرمان برداریت وادار نموده و از نیکوکـارترینِ جهانیـانش قـرار داده ای، و بـرای راز و نیاز خود برگزیده‌ای، و دلبستگی او را از هر چیز که دور از تواش کند بریده‌ای.

خداوندا ز راهِ لطـف ما را	مقام آن کسی ده کردگـارا
که قرب و دوستّیِ خویش دادی	بـــرایِ مهر خـــود پـــاکیش دادی
نمــودی ســخت مشــتاق لقـــایت	رضـــا بخشـــیدی او را بر قضـــایت
بـه دیـدارش بـه فرمـودی ســـرافراز	ز خشـنودیّ خـود کـردیش دمســـاز
ز قهـــر و دوری خـــود در پنـــاهش	گرفتی و بـه خـود دادی تـو راهش
سپـــردی جـایگـــاه راستـــانش	بـــدادی در جـــوارِ خـــود مکـــانش
تو مخصوصِ شناسـاییش کـــردی	تــو اهــلِ بنــدگیِ خــویش کـــردی

دلش سوی اراده خود نمودی — به رویش بابِ دیدارت گشودی
به سوی خویش گردانیدیش چهر — تهی کردی دلش از هرچه جز مهر
به نعمتهات رغبت دادی او را — به خاطر یادِ خود بنهادی او را
بدو آموختی شکر و اطاعت — همه سرگرمیش دادی به طاعت
ز بهتر بندگانش پروریدی — هم از بهر مناجاتت گزیدی
ز هر چیزی که از تو داشتش باز — بریدی عُلقه اش را ای سبب‌ساز

اَللّهُمَّ اجْعَلْنا مِمَّنْ دَأْبُـهـُمُ الاِرْتِياحُ اِلَيْكَ وَالْحَنينُ وَدَهْرُهُمُ الزَّفْرَةُ وَالاَنينُ جِباهُهُمْ ساجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَعُيُونُهُمْ ساهِرَةٌ في خِـدْمَتِكَ وَدُمُـوعُهُمْ سـائِلَةٌ مِنْ خَشْـيَتِكَ وَقُلُـوبُهُمْ مُتَعَلِّقَـةٌ بِمَحَبَّتِـكَ وَاَفْئِدَتُهُمْ مُنْخَلِعَـةٌ مِنْ مَهابَتِكَ.

خدایا مارا از آنان قرار ده که خوی آن ها شاد و خوش بودنِ به تو و زندگی آن ها آه و ناله کردن پیش تو است، پیشانی‌شان در پیشگاهِ بزرگیِ تو سجده گزار و دیدگانشان در راه بندگی تو بیدار، اشک‌هایشان از بیم تو روان و قلوبشان به دوستی تو وابسته و دل‌هایشان از شکوهِ تو از جای کنده است.

بگردان ای خدا ما را از آنان — که ذاتاً با تو خوش باشند و شادان
تمام عمر را با ناله و آه — بسر آرند روز و شب به درگاه
به تعظیمت همه در سجده و زار — ز خدمت چشمشان پیوسته بیدار
زخوفت اشکشان جاری است برچهر — به تو دلهای‌شان وابسته از مهر
جلال و بیم تو برکنده از جا — قلوبِ پاکِ آنان را سرا پا

يا مَنْ اَنْوارُ قُدْسِهِ لاَبْصارِ مُحِبّيهِ رائِقَةٌ وَسُبُحاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عارِفيهِ شائِقَةٌ يا مُنى قُلُوبِ الْمُشْتاقينَ وَيا غايَةَ آمالِ الْمحِبّينَ اَسْاَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَل يُوصِلُني اِلى قُرْبِكَ، وَاَنْ تَجْعَلَكَ اَحَبَّ اِلَيَّ مِمّا سِواكَ، وَاَنْ تَجْعَلَ حُبّي اِيّاكَ قائِداً اِلى رِضْوانِكَ وَشَوْقي اِلَيْكَ ذائِداً عَنْ عِصْيانِكَ وَامْنُنْ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ عَلَيَّ وَانْظُرْ بِعَيْنِ الْوُدِّ وَالْعَطْفِ اِلَىّ وَلا تَصْرِفْ عَنّي وَجْهَكَ وَاجْعَلْني مِنْ اَهْلِ الاِسْعادِ وَالْحَظْوَةِ عِنْدَكَ يا مُجيبُ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

ای آن که انوارِ قدسِ تو برای دیدگانِ دوستانت لذّت دهنده و فروغِ رویِ تابناکِ تو دل‌های شناسندگانت را به شوق آورنده است، ای امید دل‌هایِ آرزومندان و ای منتها آرزویِ دوست‌داران از پیشگاهت دوستیِ تو دوستیِ که تو را دوست دارد و دوست داشتنِ هر کاری که مرا به تو نزدیک کند درخواست دارم و می‌خواهم که خود را بر من از هرچیزِ دیگر دوست داشتنی‌تر گردانی و دوستی‌ام را پیشرو به سویِ خشنودیت سازی و آرزومندی‌ام را به تو مایه دوریم از نافرمانیت قرار دهی، به نگاهی که بر تو افکنم برمن منِت گزار و بامن به چشمِ دوستی و مهربانی بنگر و روی از من بر نگردان و مرا در نزدِ خود از نیک‌بختان و بهره‌مندان قرار ده، ای روا کننده (حاجتها)و

ای مهربانترین مهربانان.

تویی که نور پاک جاودانت ... دهد لذّت به چشمِ دوستانت
تجلّی‌های ذاتت مر جهان را ... به شوق آورده قلبِ عارفان را
به مشتاقان، تو امیّدِ دل و جان ... نهایت آرزویِ دوستاران
ز تو مهر تو می‌خواهم که نیکوست ... دگرمهر کسی کو داردت دوست
پس آن گه مهرِ هر کاری که آن کار ... مرا سازد به تو نزدیک بسیار
دگر خواهم که مهر و عُلقه خویش ... ز هر چیزی بدل اندازیم بیش
چنان که دوستیّم رهبر آید ... سویِ خشنودیِ تو ره نماید
دگر شوق توام همّت گمارد ... مرا از ننگ عصیان باز دارد
خدایا منّتی بگذار بر من ... که بینم روی تو بر وجه احسن
به من با چشم و لطف و مهر بنگر ... ز من رو بر مگردان، روی آور
به نزدِ خود سعادتمند گردان ... ببخشا بر من و خرسند گردان
خداوندی مُجیب ای حیّ داور ... تویی از مهربانان مهربانتر

اَلعاشِرَةُ مُناجاتُ المُتوَسِّلينَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

اِلـهي لَيْسَ لي وَسيلَةٌ اِلَيْكَ اِلاّ عَواطِفُ رَأفَتِكَ وَلا لي ذَريعَةٌ اِلَيْكَ اِلاّ عَوارِفُ رَحْمَتِكَ وَشَفاعَةُ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَمُنْقِذِ الاُمَّةِ مِنَ الْغُمَّةِ فَاجْعَلْهُما لي سَبَباً اِلى نَيْلِ غُفْرانِكَ وَصَيِّرْهُما لي وُصْلَةً اِلَي الْفَوْزِ بِرِضْوانِكَ وَقَدْ حَلَّ رَجائي بِحَرَمِ كَرَمِكَ وَحَطَّ طَمَعي بِفِناءِ جُودِكَ فَحَقِّقْ فيكَ اَمَلي وَاخْتِمْ بِالْخَيْرِ عَمَلي وَاجْعَلْني مِنْ صَفْوَتِكَ الَّذينَ اَحْلَلْتَهُمْ بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ وَبَوَّأتَهُمْ دارَ كَرامَتِكَ وَاَقْرَرْتَ اَعْيُنَهُمْ بِالنَّظَرِ اِلَيْكَ يَوْمَ لِقائِكَ وَاَوْرَثْتَهُمْ مَنازِلَ الصِّدْقِ في جِوارِكَ.

دهم - مناجات توسّل کنندگان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا در پیشگاهِ تو جز عواطف مهربانی‌ات وسیله‌ای و جز عوارفِ بخشایشت و شفاعتِ پیمبرت که پیمبرِ رحمت و رهاننده پیروان از اندوه و زحمت است دستاویزی ندارم، پس این دو را سبب رسیدنم به آمرزشت قرار ده و وسیلۀ بدست آوردنِ خشنودیت قرار گردان. امیدِ من به درخانه کرمت فرود آمده و خواستِ من به پیش سرای بخششت بار فرو نهاده، پس آرزویم را برآورده گردان و کارم را به نیکی به پایان رسان و مرا از بندگانِ برگزیده خود به شمار آر که آنان را در میانِ بهشتن فرود

آری و درخانه کرامتت جای دهی و در روزِ لقا چشمانشان را به دیدارت روشن سازی و در جوارِ خود وارثِ جایگاهِ راستانشان گردانی.

به نام آن که دادارِ جهان است
که هم بخشنده و هم مهربان است

وسیله سویِ تو پروردگارم
به غیر از مهربانیت ندارم

ندارم هیچ دستاویز دیگر
به جز بخشایشت یا رب در این در

دگر خواندن شفیع خود پیمبر
نبیّ رحمتت در روز محشر

که امّت را رهاننده است از غم
رسد فیض از وجودش بهر عالم

تو پس این هر دو را ای ربّ ذوالمّن
سبب فرما پیِ آمرزش من

وسیله ساز آن ها را به درگاه
که بر خشنودیت پیدا کنم راه

امیدم در حریم فضل تو باز
گشاده رخت و چشم خواهشش باز

نهاده آرزویِ من گرانبار
به پیرامون جود و بخششت بار

برآور آرزویی را که دارم
به خوبی ختم کن انجام کارم

مرا زان بندگان در شمار آر
که از بگزیدگان باشند هموار

هم آنان را دهی در جنّتت راه
ببخشی در کرامت خانه‌ات جاه

چو آید روز دیدارت پدیدار
نمایی چشمشان روشن به دیدار

جوارِ خویش بخشی به دانها
به منزلگاهِ صدق خود دهی جا

یا مَنْ لا یَفِدُ الْوافِدُونَ عَلی اَکْرَمَ مِنْهُ وَلا یَجِدُ الْقاصِدُونَ اَرْحَمَ مِنْهُ یا خَیْرَ مَنْ خَلا بِهِ وَحیدٌ وَیا اَعْطَفَ مَنْ اَوی اِلَیْهِ طَریدٌ اِلی سَعَةِ عَفْوِكَ مَدَدْتُ یَدِي وَبِذَیْلِ کَرَمِكَ اَعْلَقْتُ کَفّي فَلا تُولِنِي الْحِرْمانَ وَلا تُبْلِنِي بِالْخَیْبَةِ وَالْخُسْرانِ یا سَمیعَ الدُّعاءِ یا اَرْحَمَ الرّحِمینَ.

ای آن که واردانِ درگاه، بر بزگوارتر از تو مهمان نشوند و قاصدانِ بارگاه، مهربانتر از تو میزبانی نیابد. ای بهترین کسی که بی‌کسانِ با تو خلوت کنند، و ای مهربانترین کسی که راندگانِ از درها به تو پناه آرند. به سویِ وسعت بخشایشت دست امید دراز کرده و به دامنِ کرمت چنگ زده‌ام پس مرا سرگشته نا امیدی مگردان و گرفتاری ناکامی و زیان مساز. ای شنوده دعایِ بندگان و ای مهربانترین مهربانان.

تویی آن کس که مهمانان نیابند
چو تو بخشنده تا سویش شتابند

هم آنانی که روی آرند بر در
نیابند از تو یاری مهربانتر

تویی بر بی‌کسان بهتر سبب ساز
که راز آرند در خلوتگه راز

تویی بر بی پناهان مهربانتر
ز هر کس چون شدندت روی آور

بسویِ درگهت دستم دراز است
زده بر دامنِ احسانِ تو دست

خداوندا تو محرومم مگردان
مکن سرگشته حرمان و خسران

تویی از مهربانان مهربانتر

اَلحادِية عَشرَة مُناجاتَ المُفتقرينَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

اِلهي كَسْري لا يَجْبُرُهُ اِلاّ لُطْفُكَ وَحَنانُكَ وَفَقْري لايُغْنيهِ اِلاّ عَطْفُكَ وَاِحْسانُكَ وَرَوْعَتي لا يُسَكِّنُهااَمانُكَ وَذِلَّتي لا يُعِزُّها اِلاّ سُلْطانُكَ، وَاُمْنِيَّتي لا يُبَلِّغُنيها اِلاّ فَضْلُكَ وَخَلَّتي لا يَسُدُّها اِلاّ طَوْلُك، وَحاجَتي لا يَقْضيها غَيْرُكَ وَكَرْبي لا يُفَرِّجُهُ سِوى رَحْمَتِكَ وَضُرّي لا يَكْشِفُهُ غَيْرُ رَأفَتِكَ وَغُلَّتي لا يُبَرِّدُها اِلاّ وَصْلُكَ وَلَوْعَتي لا يُطْفيها اِلاّ لِقاؤُكَ وَشَوْقي اِلَيْكَ لا يَبُلُّهُ إلاّ النَّظَرُ اِلى وَجْهِكَ وَقَراري لا يَقِرُّ دُونَ دُنُوّي مِنْك، وَلَهْفَتي لا يَرُدُّها اِلاّ رَوْحُكَ، وَسُقْمي لا يَشْفيهِ اِلاّ طِبُّكَ وَغَمّي لا يُزيلُهُ اِلاّ قُرْبُكَ وَجُرْحي لا يُبْرِئُهُ اِلاّ صَفْحُكَ وَرَيْنُ قَلْبي لا يَجْلُوهُ اِلاّ عَفْوُكَ وَوَسْواسُ صَدْري لا يُزيحُهُ اِلاّ اَمْرُكَ.

یازدهم- مناجات نیازمندان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا شکستم را جز لطف و بخشش توجبران نکند، و بی‌نواییم را جز مهربانی و احسانِ تو به نوا نرساند، و بیم‌ناکیم را جز پناهِ تو آرامش ندهد، و خواریم را جز فرمان‌روایی تو به ارجمندی نکشاند، و آرزویم را جز فضلِ تو بر نیاورد، و راهِ نیازم را جز توانگریِ تو نبندد، وحاجتم را جز ذاتِ تو روا نسازد، و اندوهم را جز رحمتِ تو به شادی برنگرداند، و پریشانیم را جز مهربانیِ تو برطرف نکند، و آرامشم را جز نزدیک شدنِ به تو پا برجا ندارد، و اندوهم را جز شادی بخششیِ تو نزداید، و بیماریم را جز درمانِ تو بهبودی نبخشد، و غمم را جز قرب تو نبرد،و بر جراحتِ من جز بخشایشِ تو مرهم نگذارد، و زنگِ دلم را جز عفوِ تو پاک نکند، و وسواس سینه‌ام را جز فرمانِ تو برطرف نسازد.

به نام آن که دادارِ جهان است — که هم بخشنده و هم مهربان است
خدای من شکستم را که پیوند — دهد جز لطف و مهرِ تو خداوند
نسازد بر طرف فقر و نیازم — به جز احسانِ چون تو کارسازم
کِی آرامش پذیرد دل ز تشویش — امانِ تو مگر روی آورد پیش
به جایِ خواریم کی عزّت آید — مگر نیروی تو بازو گشاید
بر آورده نگردد آرزویم — مگر فضلت گشاید در برویم
پریشان حالیم را بهرِ اصلاح — نباشد غیر جودت هیچ مفتاح
نه از غیر توام حاجت بر آید — نه جز بخشایش تو غم زداید
نسازد دور از من رنج و آلام — به غیر از رأفت تو ای دلارام
مرا کِی سوز عشقت زایل آید — مگر وصلت برایم حاصل آید
فرو ننشاند این سوز و گدازم — مگر دیدار تو ای دلنوازم
علاجِ آتشِ شوقم به سویت — نباشد جز نظر کردن به رویت
به جز با قرب کویت ای دلارام — نمی‌گیرد مرا هرگز دل آرام
ز من اندوه و حسرت کِی شود کم — مگر سازی مرا تو شاد و خرّم
نه دردم رو بهبودی گذارد — علاج تو مگر بهبودی آرد
نگردد برطرف اندوهم از دل

کجـــا زخم دلم را مـــرهم آید مگر آیـد مـرا قـربِ تـو حاصل
مـــرا زنگـــار از دل برنگـــیرد مگـــر بخشـــایش تـــو رو نماید
مرا از سینه وسواسـی کـه دارم مگـر عفـوِ تـو عـذرم در پـذیرد
نپـردازد به جز امـــر کردگـــارم

فَیا مُنْتَهی اَمَلِ الْاٰمِلینَ وَیا غایَةَ سُؤْلِ السّائِلینَ وَیا اَقْصی طَلِبَةِ الطّالِبینَ وَیا اَعْلی رَغْبَةِ الرّاغِبینَ وَیا وَلِیَّ الصّالِحینَ وَیا اٰمانَ الْخائِفینَ وَیا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّینَ وَیا ذُخْرَ الْمُعْدِمینَ وَیا کَنْزَ الْبائِسینَ وَیا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ وَیا قاضِیَ حَوائِجِ الْفُقَراءِ وَالْمَساکینَ وَیا اَکْرَمَ الْاَکْرَمینَ وَیا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

ای منتها آرزوی آرزومندان، وای نهایت مطلوب جویندگان، و ای بالاترین خواسته خواسـتاران، و ای برتـرین خـواهش خواهنـدگان، و ای دوسـتِ نیکوکـاران، وای پنـاه ترسـندگان،و ای پذیرنـده دعـای بیچارگـان،و ای اندوختـه تهی‌دسـتان، و ای گنجینـه بی‌نوایان، و ای فریادرس دادخواهان، و ای برآورنده نیازِ نیازمندان و درمانـدگان، و ای بزرگوارترین بزرگواران، و مهربانترین مهربانان.

پس ای بـــالاترین آمـــالِ دلخـــــــــــــــواه که دارند آرزومنـدانِ درگاه
نهـــــایت خـــــواهشِ خـواهنــــــــــــدگانی بهیـــن و مطلـوبِ خـاص بنـــــــــــــــــدگانی
تواعلی رغبـتی مـر راغبـان را ولیـیی صـالحان این جهـان را
تو آرام دلِ ترسـنده جـانی مُـجیـــــــبُ الـدَعـــــــوَةِ درمـانــــــــــــــدگی
تویی توشه برای بی‌نوایـان تویی گنجِ فقیران و گدایان
تویی فریادرس درمانـدگان را روا سـازی نیـازِ بنـدگان را
تویی از هر کریمی درکـرم پیش هم از هر مهربانی مهـرِ تو بیش

لَکَ تَخَضُّعي وَسُؤالي وَاِلَیْکَ تَضَرُّعي وَابْتِهالي اَسْاَلُکَ اَنْ تُنیلَني مِنْ رَوْحِ رِضْوانِکَ وَتُدیمَ عَلَیَّ نِعَمَ امْتِنانِکَ.

فروتـنی وخواهشـم در پیشـگاهِ تـو خـواری و زاریم بـه درگـاهِ تـو اسـت و از تـو درخواست می‌کنم که مرا بـه خشـنودیت شـادمان داری و خوشی‌هایِ نعمتت را بـرایم پیوسته گردانی.

خضوع آرم به پیشـت ای خـــــــــــــــدایم هم از درگاهِ تـو خـواهش نمـــــــــــــــــایم
به نزدت لابه آرم پیش و زاری بــه خـــواهم از تـــو با امیّـــــــــــــــدواری
کـه بـا خشـنودیت شـادم نمـــــــــــــــایی بــه لطفی دائمت شــادم نمـــــــــــــــایی

وَها اَنـَا بِبابِ کَرَمِکَ واقِفٌ وَلِنَفَحاتِ بِـرِّکَ مُتَعَـرِّضٌ وَبِحَبْلِـکَ الشَّـدیدِ مُعْتَصِمٌ وَ بِعُرْوَتِکَ الْوُثْقی مُتَمَسِّکٌ.

این منم که به درگاه کرمت ایستاده‌ام و پی‌جویِ نسیمِ احسانت شده‌ام و به رشته محکمت چنگ زده‌ام و به دستاویزِ استوارت در آویخته‌ام.

هم اینـک من بـه درگـاهت ســـــــــــــتاده ز اکـرامت بـه لطـف دل نهــــــــــــــــاده

برایِ نفحه احسان و یـاری زده بـر ریسـمان محکمت چنگ	سـرا پـا مانـده در چشـم انتظـــــــــــــــاری شـده بر عُـروَةُ الْوثقـات آونـــــــــــــــگ

اِلـهي اِرْحَمْ عَبْدَكَ الذَّليلَ ذَا الِلِّسانِ الْكَليلِ وَالْعَمَلِ الْقَليلِ وَامْنُنْ عَلَيْهِ بِطَوْلِكَ الْجَزيلِ وَاكْنُفْهُ تَحْتَ ظِلِّكَ الظَّليلِ يا كَريمُ يا جَميـلُ يـا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا به این بنده بی‌چاره‌ات رحم کن که زبانش از سخن باز مانده و کـردارِ بسیار کم است، به عطای بزرگت بر او منّت گـذار و او را بزیـرِ سـایه پایـداریت در آر، ای بزرگوار وای نیکو رفتار و ای مهربانترین مهربانان.

خـداونـــــدا، خـداونـــــدا، خـدایـــــــــــــــــــا	تـو بر این بنـده زارت ببخشـا
کـــه از شـــرمت زبـــانش کندوبســــــــــــته است	عمــــل انــــدک روانش زار وخســــــــــــــــته است
بر او منّت بنــــه از نعمت خــــــــــــــویش	دِهَش جـا زیـر سـایه رحمت خـــــــــــــــــــویش
کـــریمّی و جمیـــل ای حیّ داور	تـویی از مهـربانـان مهـربانتـر

اَلثّانيَةُ عَشَرَ مُناجاتُ العارِفيـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ

اِلـهي قَصُرَتِ الاَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنائِكَ كَما يَليقُ بِجَلالِكَ وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ اِدْراكِ كُنْهِ جَمالِكَ وَانْحَسَرَتِ الاَبْصارُ دُونَ النَّظَـرِ اِلى سُـبُحاتِ وَجْهِـكَ وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَريقاً اِلى مَعْرِفَتِكَ اِلاّ بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ.

دوازدهـم- منـاجات عـارفـان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا زبان‌ها از ستایشی که شایسته بزرگیِ تو باشد کوتاه است وخردها از پی بردن به کنهِ جمالِ تو ناتوان و چشم‌ها در برابرِ انوارِ روی تو خسـته و درمانـده اسـت. تو برایِ مردم راهی به شناختت جز ناتوانی از شناساییت نگشوده‌ای.

به نام آن که دادارِ جهـان است	کـــــه هم بخشـــــنده و هم مهربـــــــــــــــان است
خـــدایا آن چنـــان کآیـــد ســـــــــــــــــزاوار	ثنـایت را زبان‌هـا مانـده از کـــــــــــــــــــــار
خردهـــا عـــاجز از درکِ جلالت	هم از ادراکِ آن کنهِ جمالت
نظرها خسـته و درمانـده یکسر	ز انـــوارِ جمـــالِ نیـــک منظر
تـــو نگشـــودی رهی بر بنـــــــــــــــدگانت	بـــه ســـویِ معـــرفت در این جهـــــــــــــــــانت
مگر این که همه آنهــا در	به عجزِ خویش بنماید اقـرار

این کـــــــــــار

اِلــهي فَاجْعَلْنـا مِنَ الَّذينَ تَرَسَّـخَتْ اَشْـجارُ الشَّـوْقِ اِلَيْـكَ في حَـدائِقِ صُدُورِهِمْ وَاَخَذَتْ لَوْعَـةُ مَحَبَّتِـكَ بِمَجـامِعِ قُلُـوبِهِمْ فَهُمْ اِلى اَوْكـارِ الاَفْكـارِ يَأْوُونَ وَفي رِياضِ الْقُرْبِ وَالْمُكاشَفَةِ يَرْتَعُـونَ وَمِنْ حِيـاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَـأْسِ الْمُلاطَفَـةِ يَكْرَعُـونَ وَشَرايِــعَ الْمُصـافاتِ يَـرِدُونَ، قَـدْ كُشِـفَ الْغِطـاءُ عَنْ اَبْصارِهِمْ وَانْجَلَتْ ظُلْمَةُ الـرَّيْبِ عَنْ عَقائِدِهِمْ وَضَـمائِرِهِمْ وَانْتَفَتْ مُخالَجَـةُ الشَّـكِّ عَنْ قُلُـوبِهِمْ وَسَـرائِرِهِمْ وَانْشَـرَحَتْ بِتَحْقيـقِ الْمَعْرِفَـةِ صُـدُورُهُمْ، وَعَلَتْ لِسَـبْقِ السَّـعادَةِ فِي الزَّهـادَةِ هِمَمُهُمْ وَعَـذُبَ في مَعينِ الْمُعامَلَـةِ شِـرْبُهُمْ وَطـابَ في مَجْلِسِ الاُنْسِ سِـرُّهُمْ وَاَمِنَ في مَـوْطِنِ الْمَخافَــةِ سِـرْبُهُمْ وَاطْمَـأَنَّتْ بِـالرُّجُوعِ اِلى رَبِّ الاَرْبـابِ اَنْفُسُـهُمْ وَتَيَقَّنَتْ بِـالْفَوْزِ وَالْفَلاحِ اَرْواحُهُمْ وَقَـرَّتْ بِـالنَّظَرِ اِلى مَحْبُـوبِهِمْ اَعْيُنُهُمْ وَاسْـتَقَرَّ بِـإِدْراكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرارُهُمْ وَرَبِحَتْ في بَيْعِ الدُّنْيا بِالاْخِرَةِ تِجارَتُهُمْ.

خدایا ما را از آنان قرار ده که درختانِ شوق تو در باغ سینه‌هایشان ریشه کرده و آتش دوستیِ تو سرا پای دل‌هایشـان را فـرو گرفتـه، پس آنـان بـه آشـیانه‌های تفکّر و اندیشه‌ها پناه می‌برنـد و در باغهـایِ قـرب و مکاشـفه می‌چرنـد و از چشـمه سـارهایِ محبّت باجام مهربانی می آشامند و به جویبارهایِ دوستیِ پاک و بی‌آلایش در می‌آینــد، در حالی‌که پرده از پیش چشـمانِ آنـان برداشـته شـده و زنـگِ دودلی از آیینـه عقاید و درون‌های آنان پاک و پریشانیِ تردید از دلها و اندیشه‌هایِ آن ها برطرف گردیده اسـت و سینه‌هایشان بـه حقیقتِ شناسـایی بلنـدی گرفتـه و آشـامیدنیِ آن ها در چشمه‌سـارِ بندگی گوارا گردیده و نهان‌خانه درونشـان در محفـلِ اُنس پـاک و راهشـان در جایگـاهِ ترس و بیم امن و آرام شده و جانهایشان با بازگشـتِ بـه سـویِ خـدایِ بـزرگ آرامش یافته و روان‌هایشان به رستگاری و پیروزی یقین کرده و دیدگانشان با نگاهِ به محبـوبِ خود روشن گردیده و خاطرشـان بـه یـافتنِ خواسـته و رسـیدن بـه آرزو آرام گرفتـه و دادوستدشان در فروشِ این جهان به جهانِ دیگر بسود رسیده است.

بده یـارب قـرار آن گونـه ما را / ز خیـلِ بنـدگانِ حـق شناسا
که آنان را بـه بـاغِ سـینه بر پاست / درختِ شوق کان از ریشــه بر جاست
همه دل‌هـایِ آنـان ز آتش شــوق / بود سوزان و هم نورانی از ذوق
پس ایشان را پنـاهِ خـاص و مــأمن / بود در خلوتی افکـارِ روشن
همــه در باغ‌هــایِ قــرب ودیــدار / خرامانند شاداب و سبک‌بار
بیاشــامند ز آبِ حــوضِ رحمت / ز جــامِ لطــف در ســایه محبّت
بــه چشــمه سـارِ اخلاص وصــفا نــیز / فرود آیند دل از وجد لـبریز
به حالیکه حجابِ حبّ دنیا / شـده یکسـو ز چشـم جـانِ آنها
ز شکّ و ریب زنگاری کـه بــوده / شـده از بـاطنِ آنـان زدوده
مرایشــان را هم از اندیشــه و دل / شـده آلـودگیّ شـبهه زائل
ز راهِ معــرفت از درگــهِ حق / بــه شــرح صــدر گردیــده موفّق
ز زهد و خـوف تـا بـالاترین جا
ز آب خوش‌گــوارِ آن چشــیده
ضمیر و باطن آن هـا شـده

رسیده همّت والای آن ها
به نزدِ چشمه طاعت رسیده
مقام انسِ حق را کرده ادراک
ز منزل‌گاهِ سخت کاروان‌ها
هم از رفتن به سوی رَبُّ الاَرباب
ز پاکی روحشان بگرفته یاری
سویِ محبوب گشته دیده افکن
به مطلوب و مرادِ خود رسیده
همه بفروخته دنیا به عقبی

پاک
گذشته بی‌هراس و بیمِ جان‌ها
روانشان گشته از تب و تاب
یقین کرده به فوز و رستگاری
جمالش چشمشان را کرده روشن
ز نا آرامیِ خاطر رهیده
بسی سود از تجارت برده اینجا

اِلـهي ما أَلَذَّ خَواطِرَ الإِلْهامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ وَما اَحْلَى الْمَسيرَ اِلَيْكَ بِالاَوْهامِ في مَسالِكِ الْغُيُوبِ وَما أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَما اَعْذَبَ شِرْبَ قُرْبِكَ فَاَعِذْنا مِنْ طَرْدِكَ وَاِبْعادِكَ وَاجْعَلْنا مِنْ اَخَصِّ عارِفيكَ وَاَصْلَحِ عِبادِكَ وَاَصْدَقِ طائِعيكَ، وَاَخْلَصِ عُبّادِكَ يا عَظيمُ يا جَليلُ يا كَريمُ يا مُنيلُ بِرَحْمَتِكَ وَمَنِّكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خدایا چه خوشایند است اندیشه‌هایی که به یادِ تو بر دل‌ها می‌گذرند، و چه شیرین است سیرِ به سوی تو با پندارهایی که پنهانی را می‌پیمایند.چه دلپذیر است مزه دوستیِ تو، و چه خشگوار است شرابِ قربِ تو، پس مارا از راندن و دور کردنِ درگاهت زنهار ده، و از برگزیده‌ترینِ شناسندگان و شایسته‌ترینِ بندگان و راستگوترینِ فرمانبرداران و بی‌آلایش‌ترینِ پرستندگانت گردان، ای بزرگ و بزرگوار، و ای بخشنده صاحب احسان، به مهربانی و نیکویی‌ات، ای مهربان ترین مهربانان.

خداوندا چه لذّت بخش و زیباست
چه خوش فکری است در سرهای آنان
چه شیرین است مهرت کردگارا
بده زنهارمان از دور کردن
تو ما را از خواصِ عارفان ساز
هم از صادقترین اندر اطاعت
خداوندا عظیمیّ و جلیلی
به مهر و بخششت ای حیّ داور

که یادت پرتو افکن سویِ دل‌هاست
که سویت راه پیمایند پنهان
شرابِ قرب و وصلت بس گوارا
هم از راندن ز درگاهت چو دشمن
ز بهتر بندگان آستان ساز
هم از خالصترین در زهد و طاعت
خدایا تو کریمّی و مفیلی
تویی از مهربانان مهربانتر

اَلثّالِثَةُ عَشَرُ مُناجاتُ الذّاكِرينَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

اِلـهِي لَوْلاَ الْواجِبُ مِنْ قَبُولِ اَمْرِكَ لَنَزَّهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي اِيّاكَ عَلى اَنَّ ذِكْرِي لَكَ بِقَدْرِي لا بِقَدْرِكَ وَما عَسـى اَنْ يَبْلُـغَ مِقْـدارِي حَتّى اُجْعَـلَ مَحَلاًّ لِتَقْديسِكَ وَمِنْ اَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنا جَرَيانُ ذِكْرِكَ عَلى اَلْسِنَتِنا وَاِذْنُكَ لَنـا بـه دعائِكَ وَتَنْزيهِكَ وَتَسْبيحِكَ.

سیزدهم- مناجات یادکننـدگان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا اگر اطاعت فرمانت برمن واجب نبود تو را پاک و برتر از آن می‌دانستم که به زبان یادت کنم زیرا که یادآوریِ من به اندازه من است نـه در خـور تـو و ارزش من به آنجا نمی رسد که جایی برایِ تقدیسِ تو داشته باشم و همین جاری شدنِ نام تـو بـر زبان های ما واجازه‌ای که تو را بخوانیم و بی‌آلایش دانیم و بـه پـاکی یـاد کـنیم خـود از بزرگترینِ نعمت‌های تو برایِ ماست.

به نام آن که دادارِ جهـان است | کـــه هم بخشـــنده و هم مهربـــــــــــان است
خدایا گر نبودی فـرض بر من | قبـــولِ امـــر از درگـــاهِ ذوالمّـــــــــــــــن
تـو را دانسـتمی بـالاتر از آن | که نامت بر زبان آرم بهـر آن
چـــه ذکـــر و یـــاد من در پیشـــــــــــــگاهت | بـود درخـورد من نی قـدر جـــــــــــــاهت
من آن قـدر و مقـامی را نـــــــــــــدارم | که تقدیسِ تو را در خـاطر آرم
ولیکن نـــامِ تـــو ای ربّ بـــــــــــــاری | همین که بر زبان ما است جـــــــــــــاری
دگـــر تسـبیح و تنزیـــه و ثنـــــــــــــایت | بـه اذنِ تـو اسـت بـالاتر عطـــــــــــــایت

اِلــهي فَاَلْهِمْنـا ذِكْـرَكَ فِي الْخَلاءِ وَالْمَلاءِ وَاللَّيْلِوَالنَّهـارِ وَالاِعْلانِ وَالاِسْرارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرّاءِ وَآنِسْنا بِالـذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْـتَعْمِلْنا بِالْعَمَـلِ الزَّكِيِّ وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ وَجازِنا بِالْميزانِ الْوَفِيِّ.

خدایا یادِ خـود را در تنهـایی و انجمن، روز وشـب، آشـکار و پنهـان، خوشـی و ناخشوی در دلِ ما انداز و ما را به ذکرِ خفی مأنوس گردان و بـه کـارِ نیکـو وکوشـش پسندیده وادار، و به میزان کامل پاداشمان ده.

خــدای من،خــدایِ عــالم افـــــــــــــروز | بگاهِ خلوت وجلوت، شــب وروز
خـوش و نـاخوش، نهـان وآشـــــــــــــکارا | بیادِ خـویش مُلهَم سـاز ما را
دگـــر ما را ز رویِ لطـف بر ما | تـو بـا ذکـرِ خفی مـأنوس فرما
به کرداری که با پـاکی بر آید | بـه کوشــش، کـان پسـند خـــــــــــــاطر آید
تو خود وادارمان فرمــا و عامل | بـــده پادشمـــان پـــاداشِ کامـــــــــــــل

اِلـهي بِكَ هامَتِ الْقُلُوبُ الْوالِهَـةُ وَعَلي مَعْرِفَتِـكَ جُمِعَتِ الْعُقُـولُ الْمُتَبايِنَةُ فَلا تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ اِلاّ بِذِكْراكَ وَلا تَسْكُنُ النُّفُوسُ اِلاّ عِنْدَ رُؤْيـاكَ اَنْتَ الْمُسَبَّحُ في كُلِّ مَكان وَالْمَعْبُودُ فِي كُلِّ زَمان وَالْمَوْجُودُ فِي كُلِّ اَوان وَالْمَدْعُوُّ بِكُلِّ لِسان، وَالْمُعَظَّمُ في كُلِّ جَنان وَاَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّة بِغَيْـرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ راحَة بِغَيْرِ اُنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُور بِغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شُغْل بِغَيْرِ طاعَتِكَ.

خدایا دل‌هایِ سرگشته شیدایِ توآند و خردهای گوناگون درشناسایی تو باهم‌اند، جز به دیدرات جان‌ها آرامش نپذیرد. تـویی کـه درهمـه جا بـه پـاکی یـادت کننـد و در همـه هنگام پرستشت نمایند و در همه آن تو را یابند و بهر زبان تو را خوانند و در همـه دلهـا بزرگت دانند. از هر خوشی جز یادِ تو و از هر آسـایش جـز اُنسِ تـو و از هر خرسـندی جز نزدیکیِ تو و از هر کار جز فرمان‌برداریِ تو پشیمان وآمرزش خواهم.

همـه دل‌هـایِ شـیدا، ای خداوند | تـو را سرگشـته‌اند و پـای در بند
عقـول و خـاطر زار و پریشـان | گرفتـه بـا شناسـاییت سـامان
نه دلهـا بـه یـادت گـیرد آرام | نه جان‌ها جز به دیدارت شـود رام
تـو را تسـبیح خـوان در هـر مکانند | ستایش گویِ تو در هـر زمانند
تـو را یابنـد هـر آن و اوانی | به خوانندت بهر لفظ و زبـانی
همه دلها کـه از تـو یـاد آرند | سـرِ تعظیم و خـدمت پیش دارند
من ازهر لذّتی جز یادت ای دوست | ز هر کاری به جـز اُنسـت کـه نیکوست
ز هرشادی بجز قرب تـو ای شـاه | ز هرکاری نه طـاعت مغفـرت خـواه

اِلـهي اَنْتَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثيراً وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصـيلاً» وَقُلْتَ وَقَوْلُـكَ الْحَـقُّ «فَـاذْكُـرُوني اَذْكُـرْكُمْ» فَاَمَرْتَنا بِذِكْرِكَ وَوَعَدْ تَنا عَلَيْهِ اَنْ تَذْكُرَنا تَشْريفاً لَنا وَتَفْخيماً وَاِعْظاماً وَها نَحْنُ ذاكِرُوكَ كَما اَمَرْتَنا فَاَنْجِزْ لَنا ما وَعَـدْتَنا يـا ذاكِـرَ الـذّاكِرينَ وَيـا اَرْحَمَ الرّحِمينَ.

خدایا تو خود فرموده‌ای وفرمایشت حقّ است که: ((ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید خـدا را بسیار یاد کنید و بامداد و شامگاه بستایید))و باز خود فرموده‌ای و سخنت حقّ است که: ((مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم))تو به یاد خود ما را فرمان داده ای و به ما وعـده کرده‌ای که چون یادت کنیم ما را یاد فرمایی تا مایه آبرومندی و شکوه و بزرگـواریِ ما باشد، ماییم که تو را یاد می‌کنیم همان‌گونه که فرمان داده ای، پس تو نـیز همان‌گونـه کـه وعـده فرمـوده‌ای حـاجت مـا را بر آورده‌سـاز، ای یـاد کننـده از یادکننـدگان و ای مهربانترین مهربانان.

خداوندا تو خـود گفـتی بـه قـرآن | کلامی حـقّ بـرایِ اهـلِ ایمـان
کـه ای آنـان کـه هسـت ایمانتـان یـار | همه یادِ خدا آریـد بسـیار
دگـر هـر بامـداد و شـامگاهان | ثنا گویید و تسبیحِ فراوان
تـو گفـتی، راسـت گفـتی: یـادم آرید | کـه آرم یادتـان بی‌هیچ تردید
به یادِ خـویش کـردی امـر | بـه دادی وعـدهِ لطـف و عطـا را

ما را بزرگی و شرافت بخشی
کـه از ما یـادآری و از این راه و جـــــــــــــــاه
کنون آنسان که بودت امر و فرمـــــــــــــــان ز تـــو یـــاد آوریم ای ربّ منـــــــــــــــان
تو هم بـر وعـده‌ات یـارب وفــــــــــــا کن به یادت حـاجتِ ما را روا کن
تـــــویی از مهـربانـــــان مـهربانتـــــــــــــــر هم از یـاد آورانت یـــاد آور

اَلرّابِعَةُ عَشَر مُناجاتُ المُعتَصِمیـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

اَللّهُمَّ یا مَلاذَ اللاّئِذینَ وَیا مَعاذَ الْعائِذینَ وَیا مُنْجِیَ الْهالِکینَ وَیا عاصِمَ الْبائِسینَ وَیا راحِمَ الْمَساکینِ وَیا مُجیبَ الْمُضْطَرّینَ وَیاکَنْزَ الْمُفْتَقِرینَ وَیا جابِرَ الْمُنْکَسِرینَ وَیا مَاْوَی الْمُنْقَطِعینَ وَیا ناصِرَ الْمُسْتَضْعَفینَ وَیا مُجیرَ الْخائِفینَ وَیا مُغیثَ الْمَکْرُوبینَ وَیا حِصْنَ اللاّجئینَ اِنْ لَمْ اَعُذْ بِعِزَّتِكَ فَبِمَنْ اَعُوذُ وَاِنْ لَمْ اَلُذْ بِقُدْرَتِكَ فَبِمَنْ اَلُوذُ.

چهـاردهم-مناجات پناهنـدگـان

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوندا، ای پناه پناهندگان و ای پناهگاهِ پناه‌آوران و ای رهاننـده نیسـت شـوندگان وای نگه‌دارنـده بی‌نوایـان و ای بخشـاینده بی‌چارگـان و ای اجـابت کننـده درمانـدگان و ای گنجینهِ نیازمندان و ای جـبران کننـده شکسـتگان و ای منزلگـاهِ از همـه بریـدگان و ای یاری کننده ناتوانان، و ای پناه دهنده ترسندگان و ای فریادرسِ مستمندان وای پناهگاهِ پناهندگان، اگر من در پناهِ ارجمندیِ تو جای نگیرم به که پناه برم، و اگر به توانـایی تـو پناه نیاورم پس به که پناهنده شوم.

به نام آن که دادارِ جهان است کـه هم بخشـنده و هم مهربـان است
خـــدایا ای پنـــاهِ بی پناهـــان معـاذ و سـنگرِ ز نهـار خواهـان
رهـایی بخشِ جملـه هالکـانی نـگـهـدارنـــــــــــــــدهِ بیــــچـارگـانــــــــــــی
تـــو بخشـــاینده‌ای بـــر هـــر تهی‌دست مُجیبِ هر کجـا بیچـاره‌ای هست
تـو گنجی هر فقـیرِ نـاتوان را کنی جبران همـه بشکسـتگان را
تـو خـود منزلگـهِ آوارگـانی معین و یـــاورِ بی‌چارگـــانی
پناهی تو بهر ترسنده از جـان تـویی فریـاد رس بر مسـتمندان
دژی محکم پنـــاه آرنـــدگان را پنـاهی، تکیـه گـاهی، بنـدگان را
پنـاهم گـر بـه عـزّ تـو نباشد بگـو دیگـر پنـاهم بـر کـه باشد
اگـر بـر قـدرتِ تـو التجایم نباشـد ، مُلتجی پیش که آیم

وَقَدْ اَلْجَاَتْنِي الذُّنُوبُ اِلی التَّشَبُّثِ بِاَذْیالِ عَفْوِكَ وَاَحْوَجَتْنِی الْخَطایا اِلَی اسْتِفْتاحِ اَبْـوابِ صَـفْحِكَ وَدَعَتْنِی الِاسـاءَةُ اِلَی الِاناخَـةِ بِفِنـاءِ عِـزِّكَ وَحَمَلَتْنِی الَمخافَةُ مِنْ نِقْمَتِكَ عَلَی التَمَسُّكِ بِعُـرْوَةِ عَطْفِـكَ وَمـا حَـقُّ مَنِ

اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ اَنْ يُخْذَلَ وَلا يَليقُ بِمَنِ اسْتَجارَ بِعِزِّكَ اَنْ يُسْلَمَ اَوْ يُهْمَلَ.

گناهانم مرا وادار کرده که دست به دامان بخشش تو زنم،و لغزش‌هایم ناچارم نموده که از درهای بخششِ تو گشایش بخواهم. بدکاریم برآن داشته که به آستانه بزرگواری تو بار فرو نهم، و ترسِ از انتقام توام وادار نموده که ریسمانِ مهرِ تو را دستاویزِ خود کنم. سزایِ آن که چنگ برشته دوستی تو زند این نیست که خوار گردد، و شایسته آن که به عزّتِ تو پناه آورد این نیست که واگذار شود یا بیهوده ماند.

گناهانم مرا کردند ناچار — که گیرم دامن عفوت به هرکار
مرا محتاج کرد این زشت‌کاری — که خواهم از درت آمرزگاری
مرا کردارِ بد بنمود وادار — فرود آرم به عزّت‌خانه‌ات بار
من از بیمِ عذابت کردم آهنگ — زنم بر ریسمانِ مهرِ تو چنگ
سزایِ آن که زد بر رشته‌ات دست — نباشد این که بی‌کس ماند و پست
پناهنده به عزّ تو روا نیست — شود تسلیم یا مهمل کند زیست

اِلهي فَلا تُخْلِنا مِنْ حِمايَتِكَ وَلا تُعْرِنا مِنْ رِعايَتِكَ وَذُدْنا عَنْ مَوارِدِ الْهَلَكَةِ فَاِنّا بِعَيْنِكَ وَفي كَنَفِكَ وَلَكَ اَسْأَلُكَ بِاَهْلِ خاصَّتِكَ مِنْ مَلائِكَتِكَ وَالصّالِحينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ اَنْ تَجْعَلَ عَلَيْنا واقِيَةً تُنْجينا مِنَ الْهَلَكاتِ وَتُجَنِّبُنا مِنَ الْآفاتِ وَتُكِنُّنا مِنْ دَواهِي الْمُصيباتِ وَاَنْ تُنْزِلَ عَلَيْنا مِنْ سَكينَتِكَ وَاَنْ تُغَشِّيَ وُجُوهَنا بانوارِ مَحَبَّتِكَ وَاَنْ تُؤْوِيَنا اِلى شَديدِ رُكْنِكَ وَاَنْ تَحْوِيَنا في اَكْنافِ عِصْمَتِكَ بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

خداوندا مارا از پشتیبانی‌ات بی‌بهره مساز و از سرپرستی‌ات ناامید مگردان و از مهلکه‌ها دور فرما، که ما زیرِ نظر و حمایتِ تو و از آنِ توایم، به حقّ برگزیدگانِ درگاهت: از فرشتگان و بندگانی نیکت از تو درخواست می‌کنم که برما نگهبانی به گماری که ما را از نابودی رهایی دهد و از آسیبها دور دارد و از سختیِ مصیبت‌ها در پناه گیرد، و هم‌چنین درخواست دارم که آرامشت را بر دل‌هایِ ما فرود آری وچهره‌هایِ ما را با روشنی‌های محبّتت فروپوشانی و ما را در پایگاهِ استوار خود جای دهی و در پناهِ عصمتِ خویش‌گیری، به مهر و بخششت، ای مهربانترین مهربانان.

خدایِ من تو ما را کن حمایت — مکن بی‌بهره ما را از رعایت
مساز از لطفِ خود نومید ما را — نگه‌دار از مهالک کردگارا
که بر ما با شدت چشم عنایت — تو را باشیم و فرمایی حمایت
ز تو می‌خواهم ای اللّه اللّه — به حقّ بندگانِ خاصِ درگاه
چه از نوع ملک یا آدمیزاد — که خوبی‌هایشان باشد خداداد
که بهر ما نگه‌داری گماری — کز آسیب و هلاکت دور داری
رهایی بخش از آفاتِ بسیار — شوی از ناگواری‌ها نگه‌دار
هم آرامش فرو آری به دلها — به نورِ مهر خود پوشی رخِ ما
ز رُکنِ محکمت جایی دهی بیش — به گیری در پناهِ عصمتِ خویش
به مهر و بخششت ای حیّ داور — تویی از مهربانان مهربانتر

اَلخامِسَةُ عَشَر مُناجاتُ الزّاهِدیـنَ

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

اِلـهي اَسْكَنْتَنا داراً حَفَرَتْ لَنا حُفَرَ مَكْرِها وَعَلَّقَتْنا بِاَیْدِي الْمَنایا في حَبائِلِ غَدْرِها فَاِلَیْـكَ نَلْتَجِيءُ مِنْ مَكائِدِ خُـدَعِها وَبِـكَ نَعْتَصِـمُ مِنَ الاْغْتِـرارِ بِزَخارِفِ زینَتِها فَاِنَّهَا الْمُهْلِكَةُ طُلاّبَهـا الْمُتْلِفَـةُ حُلاّلَهـا الْمحْشُـوَّةُ بِالاْفـاتِ الْمَشْحُونَةُ بِالنَّكَباتِ.

پانـزدهم- مناجات پرهیزکاران

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدایا مارا در سرایی نشیمن داده‌ای که با فریبش بر سر راه ما چاه‌ها‌کنده، و ما را بـا دست‌هايِ مرگ در دام‌های افسونِ خود فرو آویخته است، از بدسگالیِ خدعه‌هایش بـه تو پناه می‌آورم و از فریفته شدن به‌آرایشِ زیورهایش چنـگ در دامن تـو می‌زنم، چـرا که او خواهندگانش را نابودکننده و فرود آمدگانش را تباهی کشاننده است، فرا گرفتـه به آسیبها و آکنده از رنج و سختی‌ها است.

به نام آن که دادارِ جهان است | که هم بخشنده و هم مهربان است
خداوندا تو ما را در سرایی | مکان دادی عجیب و طرفه‌جایی
که از مکر و فریبش در سرِ راه | نهاده دام و هم کنده بسی چاه
به دستِ مرگمان در دام افسون | فرو آویخته آن فتنهِ دون
ز مکر و خدعه‌هایِ آن خود آرا | پناه آریم بر تو، کردگارا
از این که زیورش ما را فریبد | توسّل بر تو می‌جوییم بیحّد
جهان است و هلاکت آورد پیش | برایِ طالبانش بی‌کم و بیش
برای ساکنانش خواه ناخواه | فکنده دام نابودی فرا راه
پرآسیب است در هر حال دنیا | ز سختی‌ها است مالامال دنیا

اِلـهي فَزَهِّدْنا فیها وَسَلِّمْنا مِنْها بِتَوْفیقِكَ وَعِصْمَتِكَ وَانْـزَعْ عَنّـا جَلابیبَ مُخالَفَتِـكَ وَتَـوَلَّ اُمُورَنـا بِحُسْـنِ كِفایَتِـكَ وَاَوْفِـرْ مَزیـدَنا مِنْ سَـعَةِ رَحْمَتِـكَ وَاَجْمِـلْ صِـلاتِنا مِنْ فَیْضِ مَواهِبِـكَ وَاَغْـرِسْ في اَفْئِدَتِنا اَشْـجارَ مَحَبَّتِكَ وَاَتْمِمْ لَنا اَنْوارَ مَعْرِفَتِكَ وَاَذِقْنا حَلاوَةَ عَفْوِكَ وَلَذَّةَ مَغْفِرَتِـكَ وَاَقْـرِرْ اَعْیُنَنـا یَـوْمَ لِقائِكَ بِرُؤْیَتِـكَ وَاَخْـرِجْ حُبَّ الـدُّنْیا مِنْ قُلُوبِنـا كَمـا فَعَلْتَ بِالصّالِحینَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالاَبْرارِ مِنْ خاصَّتِكَ، بِرَحْمَتِـكَ یـا اَرْحَمَ الـرّاحِمینَ وَیا اَكْرَمَ الاَكْرَمینَ.

خدایا ما را در این سرایِ سپنج زهد و پارسایی بخش، و به توفیق و نگه‌داریت از گزنـد آن سـلامت دار، و جامه‌هـای نافرمـانی از بـر مـا بـیرون آر، و کارهـای ما را بـه شایستگی نیکو سرپرستی فرما، و افزونیِ بهره ما را از گشایشِ رحمتت فراوانتر کن،

و اِنعامِ مـا را از بخشـشِ عطاهـایت نیکـوتر گـردان، و نهال‌هـایِ دوسـتی‌ات را در بـاغِ دل‌هـای مـا بنشـان، و انـوارِ شناسـایی‌ات را بر ما بـه حـدّ کمـال رسـان، و شـیرینیِ بخشایش و لـذّت آمرزشـت را بمـا بچشـان، و چشم‌هایِ ما را در روزِ لقـا بـه دیـدارت روشـن گـردان، و دوسـتیِ این جهـان را از دل‌هـای مـا بـیرون ران، همان‌گونـه کـه بـا نیکوکـارانی برگزیـده‌ات و نیکـان ویـژه درگـاهت رفتـار فرمـوده‌ای، بـه مهربـانیت ای مهربانترین مهربانان، و بزرگوارترین بزرگواران.

خداونـدا تـو در این دار دنیا — بــه مــا رغبتّی و زهــد بخشا

به توفیق و به پاکیت از این دار — رهاییمـان ده و سـالم نگه‌دار

ز سرپیچی اگر جامه اسـت بر تن — تو از اندام ما این جامه برکن

بـه نیکی کـار و بـار مـا ببر پیش — فـراوان بخش برمـا رحمت خویش

ز فیضِ موهبت‌هـایی کـه داری — به ما انعام بخش و رستگاری

نهالِ دوستی در قلب ما کار — به ما تاب از شناساییت انوار

بـه مـا شـیرینیِ عفـوت چشـان بیش — ببخشا لذّت آمـرزش خـویش

خدایا چشم ما را روز دیـدار — تو روشن بر جمـال خویشـتن دار

خدایـا دوسـتّی و حبّ دنیا — بـرون بر آن چنـانی از دلِ ما

کـه بـا شایسـتگان کـردی و اَبرار — گزیـده بنـدگانِ نیـک رفتـار

بُوَد مهـرِ تـو از هـر مهربـان بیش — تویی از هـر کـریمی در کـرم پیش

پـایـان

به پایان از همه آنان که درکار
نظر دادند در اصلاحِ اشعار

که تا ماند نکو آثاری از من
تشکّر با شدم خاصه ز یک تن

رضایِ نور استاد سخن سنج
که عمری برد در راهِ ادب رنج

خدا رحمت کند او را که آن مرد
در اصلاحِ مطالب یاریَم کرد

ز هر کارِ نظم چون طبعم بیا سود
هزار و سیصد و پنجاه و یک بود

سپـــاس

چو نثر و نظم را انجام دادم
حضورِ حضرت پیرش نهادم

نظر فرمود بر دیباچه آن
پس آن گه این چنینم داد فرمان:

((دعاهاچون که پایان یافت کارش
نظر باید کند آموزگارش))

همان شیخِ دل آگه اهلِ کرمان
که باشد رهنمایِ علم و عرفان

ادیب و عارفی کو نکته سنج است
به نثر و نظم بس پر مایه گنج است

دعاها را حضور شیخ بردم
پیِ اصلاح، نزد او سپردم

که این بیمایه نثر و نظم‌ها را
کند تطبیق با اصلِ دعاها

سه سالی بیشتر از این کار بگذشت
که بعد از عُسر، و یُسرِ حق عیان گشت

جنابش را اغلب در سفر بود
و یا پر کاریش گاهِ حضر بود

بناگه فرصتی آمد پدیدار
که تا انجام شد این کارِ دشوار

کنون باشد سپاس بی‌شمارم
ز لطف و همّت آموزگارم

که در این کارِ سختم کرد یاری
به شاگردش نمود آموزگاری

خداوندش دهد توفیق در کار
که کرد این بنده را شرمنده بسیار

کنون از کارِ خود چون میکشم دست
هزار و سیصد و پنجاه و هفت است

خـاتـمـــه

پنج سال پیش که کتاب نیاز موفق چاپ و منتشر شد بـاور نمی‌کـردم این کتـاب مـورد استقبال برادران دینی و ایمانی و دانشمندان صاحب قریحه عرفانی قـرار گـیرد، زیـرا نمی‌دانستم که تاثیر کلام پیشوایان دین و جانشینان **سیدالمرسلین اعنی و مـولی الموالی حضـرت علی عـالی(ع) و امـام الکـونین ابی عبداللّـه الحسـین و زین العابـدین حضـرت سیدالسـاجدین سـلام اللّـه علیهم اجمعین** چنـان در ترجمه نثر و نظم دعاهای کمیل و عرفه و مناجات خمسه‌عشر اثـر گذاشـته و اجـازه و تأییـد پـیر روشـن ضـمیر، قطب زمـان و نـور چشـم درویشـان **جنـاب آقـای حـاج سلطانحسین تابنده رضا علیشاه روحی‌فداه** و دو مقدمـه زیبـا بـه قلم توانـای مشـایخ بزرگـوار و دانشـمندان عالی‌مقـدار **جنـاب آقـای سـید هبةاللّـه جـذبی «ثابتعلی»سلمه اللّه و مرحوم آقای محمد جواد آموزگار (ظفرعلی)رحمة اللّه علیه** در این کتاب اثر نموده که خرده شیشه‌های به هم چیده مرا جلوه در و گهر بخشیده است و گرنه این حقیر سرا پا تقصیر را سرمایه علمی و قریحه شعری چنـان نبود که به چنین کار بزرگی دست زنم و توفیق تهیه و نشر این اثر بزرگ را پیدا کنم.
خدای جهان و خالق انس و جان را ستایشـگو وسـپاس‌گزارم کـه مـرا بـر انجـام چـنین کاری موفق ومؤید داشت. چون نسخه‌های نیاز موفق که در سـال 1357 (بـا تـیراژ دو هزار جلد) چاپ و انتشار یافته کمیاب شـده بـود و بـرادران ایمـانی علاقـه خـود را بـه تجدید چاپ اعلام می‌داشتند و خود قدرت این کار را نداشـتم لـذا بـه پیشـنهاد شـرکت برادر ایمانی **آقای رضا سیف الهی** که از فرهنگیان نیک‌نـام و فقـرای نیک‌فرجـام و علاقمندان به نشر کتب اسلامی و عرفانی است با آغـوش بـاز جـواب مثبت دادم و در پی مقدمات کار بر آمدم.
پس از کسب اجازه از پیشگاه پیر بزرگوار برای مقدمه چاپ دوم کتاب بـه دولتسـرای شیخ راه دانشمند آگاه **جناب آقای جذبی سلمه‌اللّه تعـالی** شـتافتم متأسـفانه آن وجود عزیز را چنان یافتم که به علت کسالت مزاج قدرت دست به قلم بردن نداشـتند و از طرفی دسترسی به شیخ بزرگوار و دانشمندعالی‌مقدار **جناب آقای آموزگار**که بیش از دو سال است جهان فانی را وداع گفته و مرغ جانش به شاخسار جنان آشـیان گرفته است مقدور نبود، متأثر از این که چگونه گذشت زمان وجود گران‌قـدری را کـه مظهر ذوق و شوق در تهیه و نشر کتب عرفانی بوده چنان در هم شکسـته کـه قـدرت راه رفتن و دست به قلم بردن ندارد و وجود زیجود دیگری را که با بیان آسمانی منبـع انتشار علم و عرفان و مظهر تقویت دین و ایمان بودند تن پاک در مـدفن خـاک پنهـان کند و جان به جان آفرین تسلیم دارد و یاد خیرش را برای دوستان و ارادتمنـدان بـاقی گذارد. ناچار چون راه دیگر نداشتم و ادب هم اجازه نمی‌داد خود مقدمه‌ای بنگارم لـذا به نوشتن این خاتمه اقدام کردم امید است مورد قبول قرار گیرد. از برادران ایمانی و خوانندگان گرامی تقاضا دارد در موقع خواندن این دعاها و التجا به درگـاه کبریـا یـاد و شادم فرمایند.
در پایان از هم‌کاری صمیمانه برادر گرامی آقای **سیف الهی** و از زحمـات بی شـائبه برادر ایمانی آقـای **میریونس جعفـری مـدیر مسـئول چاپخانـه رودکی** کـه بـا معاضدت کارمندان صدیق چاپخانـه کمـال محبت و دقت را در انجـام چـاپ و تجلیـد 5 هزار جلد کتاب نیاز موفق مبذول داشته وظیفه برادری را به جا آورده است قدردان و سپاسگزارم.

به تـاریخ پنجشـنبه پـانزدهم شـعبان 1404 روز میلاد حضـرت قـائم (عج) مطابق 27 اردیبهـشت 1363 خاک پای فقرای نعمت الهی سلطانعلیشاهی ــ نصرت اللّه اربابی